

کتاب

# لُبُّ التَّوَابِیْخِ

تألیف محیی بن عبد اللطیف

قرؤینی

کہ سال ۹۴۸ قمری تألیف شد<sup>ست</sup>

بخط محمد باقر (نیروند)، بن اسمعیل بن آیت اللہ الحاج شیخ جعفر<sup>شوشتری</sup>

بسقارش

دانشمند گرامی ضیاء الدین (محیط)، بن محمد کاظم بن محمد علی بن  
آیت اللہ الحاج شیخ جعفر الشوشتری

## انتشارات بنیاد وگویا

نام کتاب	لب التواریخ
مؤلف	یحیی بن عبداللطیف قزوینی
تیراژ	۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	اول
تاریخ انتشار	مرداد ماه ۱۳۶۳
چاپ	مقدم

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## وَبِإِثْقَى

حمد و سپاس خدایا که سلاطین جهان بر آستانه عظمتش کینه بندگانند  
 و خواقین زمان بر درگاه جلالش مأثور امر و فرمان ، ملککش  
 از سمت انتقال مصون است و بزرگی که ذات بی همتایش از وصیت  
 تغییر و زوال مأیون و صلوة زاکیات بر پیغمبر آخر الزمان  
 محمد مصطفی صلوات الله علیه و وصی او ابوالحسن علی مرتضی  
 و ائمه هدی رضوان الله علیهم اجمعین ، و بعد این  
 مختصریت در بیان احوال حضرت مصطفی صلوات الله علیه  
 و ائمه هدی علیهم السلام و تواریخ طبقات حکام و سلاطین  
 که قبل از اسلام و بعد از آن لوای سلطنت برافراشته اند و بر بلاد  
 و عباد استیلاء یافته اند و در ممالک ایران متصدی امر حکومت  
 و ایالت شده اند و ذکر بعضی از علماء و وزرای نامدار بر سبیل  
 تفضل بطریق اجمال و ایجاز بموجب فرمان واجب الادعای نواب  
 نامدار عالی حضرت ، مهر سپهر سلطنت و کامرانی ، ماه آسمان  
 معدلت و جهان بینی ، مظهر الطاف الهی ، در درج سیادت

و پادشاهی، مطلع انوار هدایت و دودمان پیغمبری، منبع آثار  
 بجاعت خاندان حیدری، آنکه در باغ شهر یاری و اقبال<sup>لست</sup> آنها  
 بر مهال، و در بوستان رأفت و افضال سروایت مجدد کمال،  
 حدت طبع نقادش بر مرتبه اعلی، و دقت ذهن و قادرش بدر<sup>جه</sup>  
 فتوی، -

دلش بچشم یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فودا<sup>ست</sup>  
 نتایج افلام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان تعلیق  
 کرده، و آثار ارقام کلک بدایع نگارش غبار تشویر بر حمیره گل  
 و ریحان توفیق نموده -

- ( نظم ) -

محقق است که گرا بن مقله زند شود تراشه قلمش را بمقله بردار  
 همیشه گوی سبقت در میدان سعادت از ارباب دولت ربوده  
 و پیوسته بزبان اهل بیان بحس شمایل و لطف خضایل محمود  
 و مدوح بوده، -

- ( نظم ) -

کمال ذات شریفش ز شرح مستقی<sup>ست</sup> با هتاب چه حاجت شب تجلی<sup>ست</sup>

رکن السلطنة القاهرة، عضد الخلفاء الباهرة، شجاعاً للسلطنة  
والرافة والعدالة والصفه والاقبال ابو الفتح بهرام میرزا  
الحسينی الصفوی لازالت آيات نصرته وجلاله منصوره  
وآيات حشمته وغنايته وكاله مأثوره منشوره درسلک کتبا  
منتظم مبرکورد ودرزيب وزينت کلام بمستشهدات آيات و  
اخبار وامثال طريق تکلف مسلوک نمیدارد تامقصود محجوب  
نکرده وهرکس فهم مطلوب از آن بسهولت تواند کرد واین مختصر  
موسوم است به لب التواريخ و مشتمل است بر چهار قسم -

قسم اول - در بیان حال هدايت مال حضرت سيد المرسلين  
واممّه معصومين وآن بود وفضل است، فضل اول در ذکر  
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم، فضل دوم در ذکر ائمه  
هدی عليهم الخیة والثناء -

قسم دوم - در ذکر پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند و  
آن بر چهار فضل است : فضل اول - در ذکر پیشدادیان یا ز  
تن مدت ملکشان دو هزار و چهار صد و پنجاه سال فضل دوم  
در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و بیست و چهار سال

فصل سیوه - در ذکر ملوک طوائف - دو شعبه بیست و دو

مدت ملکشان سیصد و هفتاد سال -

فصل چهارم - در ذکر ساسانیان که ایشانرا اکاسره خوانند

سویک تن مدت ملکشان پانصد و بیست سال -

فصل پنجم - در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت داشتند

و آن مشتمل بر سه مقاله و شش باب است -

مقاله اول - در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی

علیه وآله وسلم متصدی امر حکومت شده اند -

مقاله دوم - در ذکر تغلب و تسلط ملوک بنی امیه -

مقاله سوم - در ذکر بنی عباس - باب اول - در ذکر

طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت

بوده اند و آن بر یازده فصل است -

فصل اول - در ذکر طاهریان - فصل دوم - در ذکر صفاریان

فصل سوم - در ذکر سامانیان - فصل چهارم - در ذکر غزنویان

فصل پنجم - در ذکر غوریان - فصل ششم - در ذکر آل بویه

فصل هفتم - در ذکر سلجوقیان - فصل هشتم - در ذکر خوارزمشاهیان

فصل نهم - در ذکر انا بکان - فصل دهم - در ذکر اسماعیلیان  
 و ایشان دو شعبه اند شعبه اول - اسماعیلیان مغرب اند شعبه  
 دوم اسماعیلیان ایران - فصل یازدهم - در ذکر سلاطین  
 قراخای بکرمان - باب دوم - در ذکر سلاطین مغول  
 باب سوم - در ذکر ملوک طوائف که بعد از سلاطین مغول  
 در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است -  
 فصل اول - در ذکر چوپانیان فصل دوم - در ذکر ایلکانیان  
 فصل سوم - در ذکر شیخ ابوالفتح ایخو و مظفریان و آن بر  
 دو مقاله است مقاله اول - در ذکر شیخ ابوالفتح مقاله دوم  
 در ذکر مظفریان - فصل چهارم - در ذکر ملوک کرت -  
 فصل پنجم - در ذکر سربداران - باب چهارم - در ذکر  
 امیر تیموریان - باب پنجم - در ذکر پادشاهان ترك و آن  
 دو فصل است فصل اول - در ذکر قراقوینلو فصل دوم  
 در ذکر آق قوینلو - باب ششم - در ذکر سلاطین اوزبکیه  
 که بعد از سنهٔ تسعمائه بر ماوراءالنهر و خراسان آمده اند  
 قسم چهارم - در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و درودما

امامت و هدایت علیه عالیہ صفویہ حَفَمُ اللّٰهُ بِالْأَنْوَارِ الْجَلِيَّةِ  
الْقُدْسِيَّةِ وَالِدَوْلَةِ السَّرْمَدِيَّةِ کہ مقصود اصلی از این تألیف  
نشر مناقب جہیہ و مآثر رفیعہ الثانیست واللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ  
وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ -

## قِسْمِ اَوَّلُ

در بیان احوال هدایت مآل حضرت سید المرسلین و ائمه معصو<sup>مین</sup>  
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ و آن برد و فضل است -

## فصلِ اَوَّلُ

در ذکر حضرت مصطفیٰ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلم

ولادت آنحضرت روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ربیع الاول  
و بروایت عامہ روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم  
ربیع الاول عام الفیل در عهد کسری انوشیروان عادل  
در مکه مبارکه شرفها اللّٰہ تعالیٰ بورده کنیت مبارکش  
ابو القاسم و نام مشهور آنحضرت محمد و احمد است چنانچه  
قرآن عظیم بدان ناطق است و نسب شریفش این است -

محمد بن عبد اللّٰہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف



بن قحطی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر  
 بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس  
 بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان و نسب عدنان با اسماعیل  
 بن ابراهیم علیهما السلام می پیوندند اما محقق نشده که واسطه چندان  
 و مادر آنحضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن  
 قحطی بن کلاب بن مرة است و مرضعه آنحضرت اول چند روز  
 ثویبه کثیره ابولهب بوده و بعد از او حلیمه بنت عبد الله بن  
 الحارث السعدیة از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله و سلم هنوز متولد نشده بود که پدرش عبد الله  
 در مدینه درگذشت و چون سن مبارکش بپوش سالگی رسید  
 مادرش آمنه وفات یافت و بعد از فوت آمنه جدش عبد المطلب  
 از او محافظت مینمود و چون هشت ساله شد عبد المطلب درگذشت  
 بعد از آن ابوطالب که عم اعیانی آن حضرت بود کفیل او شد  
 و رعایت و حمایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد از آن بواسطه  
 مینمود و بر تمام فرزندان خود ترجیح و تقدیم میکرد و چون  
 دوازده ساله شد ابوطالب آنحضرت را همراه خود به تجارت شام

برد و بصواب دید بحیر را هب که علامات نبوت در آن حضرت  
 مشاهده کرده بود باز گردانید که مبادا جهودان در حق او  
 غدری کنند و در بیت و بیخ سالگی بجهت خدیجه علیها سلام  
 بجات شام رفت چون از این سفر مراجعت فرمود خدیجه را  
 در نکاح در آورد چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را  
 عمارت میکردند آنحضرت در آن کار حکم فرمود و حجره اسود  
 بدست مبارک خود بر کن عراقی نشاند و چون سن شریف  
 آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام در غار حرا  
 بر او ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی او را بشرف و وحی مشرف  
 گردانید و بر نبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل گشت آنحضرت  
 تا مدت سه سال مردم را در خفیه بدین اسلام دعوت مینمود  
 و مردم اندک اندک بدین درمی آمدند بعد از سه سال فرمان  
 الهی دعوت دین آشکارا کرد و بنان قریش را دشنام داد و  
 کفار قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را زحمت  
 بسیار میدادند و مبالغه در ایدای ایشان میکردند پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بسطه

ایذی کفار بعضی از مسلمانان را مجبوسه فرستاد و در سال هفتم کفار  
 قریش از غایت خشم و عداوت اتفاق نمودند و عهد بستند که با  
 بنو هاشم مناکت و مبايعت و مکالمت نکنند و عهد نامه در این  
 باب نوشتند و برد رخانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت داشتند  
 ابو طالب جهت احتیاط که مبارکفرد حق آنحضرت غدر می کنند  
 ویرا با سایر بنو هاشم بمحصاری که آنرا شعب خواندندی در آورد  
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بنو هاشم قریب بسه سال در آن  
 شعب که تعلق به ابو طالب داشت بعضی و تنگی گذراندند عبد الله  
 عباس رضی الله عنه در آنجا متولد شد و بعد از آن بعضی از قریش  
 که میل بجانب بنو هاشم داشتند آن عهد نامه باطل کردند و پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم و ابو طالب و بنو هاشم از آن شعب بمنای  
 خود آمدند و در منتصف شوال سال دهم از نبوت ابو طالب وفا  
 یافت و بعد از او خدیجه بیه روز و رکذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم آن سال را عام الحزن خواند و بعد از ابو طالب برادرش عباس  
 امیر مکه شد مردی حلیم بود از بیت قریش از پیغمبر علیه السلام  
 دفع نمیتوانست کرد دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را

ایذائی که بیشتر از آن در قدرت ایشان نبود مینمودند چنانکه آن حضرت در مکه توانست بماند بجانب طایف رفت و یکاه در میان ببرد کس دین او نپذیرفت و با او جفا کردند متوجه مکه شد و مکیان اتفاق کرده بودند که آنحضرت را در شهر نگذارند مگر مطعم بن عدی از اهل مکه بخلاف ایشان برخاست و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم امان داده بمکه آورد پس حضرت را بجا خود تشریف داد و مطعم و اولاد وی از آن سرور خبردار میبودند و محافظت وی مینمودند آنحضرت با مرحق تعالی بر اینای کفار صبر میفرمود و در سال یازدهم شش کس از مدینه از قبیلہ خزرج که در موسم حج بمکه آمده بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان شده بمدینه بازگشتند و مردم را در مدینه با سلام میخواندند ذکر آنحضرت در مدینه فاش شد و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در سال سیزدهم هجرت مردم و سه زن از مردم مدینه در لیلۀ عقبه در شب دوم از ایام تشریق در خفیه مسلمان شده با آنحضرت بیعت کردند که متابعت و فرمانبرداری باشند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده

در میان ایشان تعیین فرمود و مصعب بن عمیر را همراه ایشان  
 بمدینه فرستاد تا ایشان را قرآن و شریعت تعلیم کند و اکثر اهل  
 مدینه بدست او مسلمان شدند و چون کفار قریش بر قصد  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اجماع کردند آنحضرت صحابه را بقتل<sup>ربیع</sup>  
 بمدینه فرستاد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مکه  
 بمنزل خود باز گذاشت تا و دایمی که از مردم نزد آنحضرت بود به  
 صاحبان رساند و خود از عقب ایشان بفرمان الهی سال چهارم  
 از نبوت در ماه ربیع الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزول  
 فرمود و در این ایام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از مکه  
 بیرون آمد بدان حضرت ملحق شد و پیغمبر علیه السلام بعد از  
 چهارده شب از منزل ابویوب انصاری نقل فرموده در حد  
 آنجا زمینی که اکنون بقعه متبرکه است بخرید و بر او مسجد و خان<sup>نیا</sup>  
 ساخت و مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند و بدین سبب انصا<sup>نیا</sup>  
 لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان که در شهر مدینه بودند  
 و حوالی آن صلح فرمودند و سلمان فارسی بخدمت آنحضرت آمد  
 و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان یاران عقد

مؤاخات بست بر حضرت علی علیه السلام فرمود که میان یاران عقد مؤاخات بستی و مراجع برادری تعیین ننمودی آنحضرت فرمود که *أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ* : تو برادر منی در دنیا و آخرت و بفرمان الهی فاطمه علیها السلام را با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تزویج فرمود و قبله بجانب کعبه محوّل شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه تشریف داشت پیچاه و شش سرّیه بر سر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار با کفار با مرحقّ تعالی غزا کرد و تفصیل آنها در کتب مفصّله مذکور است اما در نه غزوه آنحضرت را بنفس مبارک خود با کفار مقابلّه واقع شد -

اول - غزوه بدر است که در صبح روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم از هجرت واقع شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با سیصد نفر از مهاجر و انصار و بعضی گفته اند سیصد و سیزده کس در موضعی که آنرا بدر خوانند با قریش که مقدم ایشان ابو جهل بود و بنصد و پیچاه کس همراه داشت غزا فرمود و لشکر اسلام هفتاد و دو شتر و دو یا سه اسب و شش زره و هشت شمشیر

بیش نداشت و در این غزوه فتح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بود و ابو جهل و عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و امیه بن خلف با هفتاد کس از نصنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و غنائم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چهار کس از مهاجرین و انصار شهید شدند -

دوم - غزوه اُحُد است که در هفتم شوال سال سیم از هجرت واقع شد ابو سفیان و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و ابو عامر راهب با سه هزار کس بجنگ آن حضرت از مکه آمده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هفتصد کس در پای کوه احد با ایشان غزا کرد و در این غزو اول ظفر حضرت را بود و بلیت و دو کس از کفار کشته شدند و در آخر نکایتی رسید و حمزه عم آنحضرت را با هفتاد کس شهید کردند و هفتاد دیگر مجروح گشتند و روی مبارک آنحضرت بضرب سنگ مجروح شد و حلقه های خود در رخسار با افوار دی نشست و خون بر روی رخسار مبارکش فرو آمد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بضرب ذوالفقار کفار و منهرم

گردانید و آنحضرت را از شَرّ ایشان نگاه داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود لَا تَقْبُلُوا عَلَيَّ لَأَسِيفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ بعد از آن کفار بمکه رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مراجعت فرمود -

سوم - غزوه بنی المصطلق است که در شعبان سال پنجم از هجرت در موضع مُرَاسِيع دست داده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در این موضع غزوه فرمود و ده کس از کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی ضرار بود کشته شدند و از مسلمانان یک کس شهید گشت و اموال و اسباب کفار بدست مسلمانان افتاد و زنان ایشان را برده و اسیر کردند -

چهارم - غزوه خندق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگرد مدینه و لشکر خود بصواب دید سلمان فارسی خندقی حفر فرموده بود و آنرا غزوه احزاب نیز گویند و در ذی القعدة سال پنجم واقع شده ابوسفیان باره هزار کس برگرد خندق فرود آمده بود و مسلمانان با ایشان مدت بسیت روز محاربه می نمودند و در این غزوه عمرو بن عبدود که از مشاهیر مبارزان



قریش بود بردست امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقتل آمد  
بعد از بیست روز چون کفار را کار از پیش رفت و خوف و  
هراس برایشان غالب شد بمکه بازگشتند و مسلمانان  
از شتر ایشان خلاص یافتند در این غزوه تیری بردست  
سعد بن معاذ رسید و بعد از فتح بنی قریظه بدان درگشت  
پنجم غزوه بنی قریظه است پیغمبر صلی الله علیه و آله  
در همان روز که از غزوه خندق و مقابله با کفار فراغت یافت  
برای غزا حاضر گشته بپای قلعه ایشان رفت و بعد از پانزده  
شبانه روز آنجا را فتح کرد -

ششم - غزوه خیبر است که در سال ششم از هجرت واقع  
شده و آن هفت قلعه بود در هم - حضرت امیرالمؤمنین علی  
علیه السلام در یک روز سر قلعه فتح فرمود و بر چهار قلعه دیگر  
بر نیمه مال صلح کرد بشجاعت و مبارزت آنحضرت در استخلاص  
این قلاع مشهور است در این غزوه پانزده کس از مسلمانان  
بر شهادت رسیدند و نود و سه کس از یهود کشته شدند -

هفتم - فتح مکه است که در رمضان سال هشتم از هجرت

واقع شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باره هزار مرد بمکه رفت و بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا خندمر خوانند بامقده لشکر اسلام جنگ کردند از صحابه سه کس شهید شدند و از اهل مکه بیست و چهار کس قتل آمدند و شهر مسخر گشت و پیغمبر کعبه معظمه پاک گردانید و اهل مکه مسلمان شدند -

هشتم - غزوه حنین است که در ششم ماه شوال سال هشتم واقع شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فتح مکه باره هزار کس بحنین رفت بحرب کفار هوازن و ثقیف و امیر هوازن مالک بن عوف نضری و پلشوای ثقیف کنانه بن -

عبد یالیل ثقیفی بود و با ایشان چهار هزار مرد بود در این غزو اول شکست بر مسلمانان افتاد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و عباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و شش کس دیگر از بنی هاشم ثبات قدم فرمودند تا مسلمانان بر او جمع شدند و بر کفار حمله کردند هفتاد کس از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند و اموال و اسباب هوازن و ثقیف بدست مسلمانان افتاد

لهم - غزوۀ طایف است که هم در ماه شوال سال هشتم واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقصد عوف بن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از حرب خنین فرار کرده بودند و در حصارهای طایف متحصّن گشته متوجّه شد و هفده شب آنرا در آن طایفه را محاصره کرد و در آن مدّت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اصحاب جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد از آن از پای حصار فتح ناکرده کوچ فرمود و بمنزل جبرانه آمد و غنائی که از حرب طایف بدست مسلمانان آمده بود آنموضع قنّت فرمود در این منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف بیرون آمده مسلمان شدند و بنزد آنحضرت آمد از اسلام سایرین خبر دادند و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز بیامد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام اموال هوازن را بایشان باز داد -

بالجمله آنحضرت در زمان نبوّت سیزده سال در مکه اقامت نمود و ده سال در مدینه و در این مدّت اهل مکه و مدینه و طائف و یمن مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل می نمودند که

و باسلام درآمدند و قواعد دین تکمیل یافت و اشعه انوار دین  
منیف منتشر گشت و آثار ظلمت و کفر و ضلالت محو شد و انصاف  
که بجانب حبشه هجرت کرده بودند و مقدم ایشان جعفر طیار بود  
باز آمدند و آنحضرت هفت رسول از مدینه پادشاهان اطراف  
فرستاد و هریک نامه نوشت و ایشان را باسلام خواند و عرب  
امیه ضمری را بنجاشی ملک حبشه فرستاد بنجاشی نامه پیغمبر  
علیه السلام را احترام فرمود و از تخت فرود آمد و بآداب بر  
زمین نشست و نامه را مطالعه نمود و جواب نامه نیکو نوشت  
و تحفه ها فرستاد و مسلمان شد و دحیه بن خلیفه کلبی را به هرقل  
قتصر روم فرستاد و او نیز جواب نوشت، عبدالله بن خرامه سهمی را  
به پرویز پادشاه ایران فرستاد مسلمان نشد و نامه را پاره کرد  
آنحضرت او را نفرین کرد بدین سبب ملک او برافتاد و کشته شد  
و از نسل او کسی دیگر از پادشاهان تمتع نیافت، خاطب بن ابی  
بلتعتر را به مقوقس پادشاه مصر فرستاد و مسلمان نشد اما نامه را  
جواب نوشت بعضی گویند دلدل از تحفه های او است که پیغمبر  
بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بخشید، بشاع بن وهب

اسدی را به حارث غسانی بشام فرستاد مسلمان نشد و نامه را  
 نیز جواب ننوشت ، سلیط بن عمرو عامری را به هوزه حنفی  
 پادشاه یمامه فرستاد مسلمان نشد و نامه را جواب نیکو نشت  
 اما سلیط را جامه های خوب پوشانید و انعامی فراخورداد  
 علاء خضرمی را به منذر بن سادی ملک بصرین فرستاد  
 مسلمان شد و جواب نیکو نوشت -

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سال دهم از هجرت با اهل  
 بیت و اصحاب بکعبه معظمه تشریف برد و آنرا حجة الوداع  
 گویند ، در حین معاودت در غدیر خم به اصحاب گفت -  
 اَلَسْتُ اَوَّلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی نیستم من اولی به  
 مؤمنان از نفسهای ایشان ، آنگاه فرمود بد رستیکه خدای  
 تعالی مولا ی منست و من مولا ی جمیع مؤمنانم بعد از ان دست  
 حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بگرفت و فرمود -  
 مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیْ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَاِلَیَّ مَرْجِعُ الْعَالَمِیْنَ  
 مَنْ عَادَاهُ وَانْضَرَّ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلْ مِنْ خِذْلِهِ وَابْدِ  
 الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ کَانَ - چون بمدینه رسیدند در ماه صفر

بیارشد و چنانچه شیخ جمال الدین الحسن بن مطهر علامه حلی<sup>ره</sup>  
 در تحریر آورده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در بیت و هشتم  
 صفر سنه عشر من الهجرة از دار فناء و البقاء رحلت فرموده ،  
 و بعضو گفته اند در ماه ربیع الاول سنه احدى عشر من الهجرة  
 آنحضرت از عالم رفته امیر المؤمنین علی علیه السلام و عباس و  
 فضل و قثم پسران عباس در غسل آنحضرت حاضر بودند -  
 امیر المؤمنین علی علیه السلام آنحضرت را بشت و دیگران مدد  
 کردند و چون تجویز و تکفین کردند حضرت امیر المؤمنین نما  
 گذارد و در همانخانه که آنحضرت در آنجا از عالم رفته بود بطحاه  
 انضادی با شارت علی<sup>امیر المؤمنین</sup> علیه السلام بحفر قبر مشغول شد و لحد  
 کرد و حضرت امیر المؤمنین و عباس و فضل آنحضرت را در قبر  
 نهادند و صورت قبر رسول صلی الله علیه وآله وسلم را چنانکه اکنون  
 راست کردند و آنحضرت را بعد از وفات بغیر از فاطمه علیها سلام فرزند  
 دیگر نمانده و مادر وی خدیجه علیها السلام و النعمیه است و در مجرای  
 و خوارق عادات و شمایل و خصایل و کرام اخلاق آنحضرت مجلداً  
 پرداخته اند این مختصر احتمال آن نکند و اعظم معجزات قرآن است که

تأقیامت باقی است -

-- (نظم) --

قاسب نیست روز هسقی زاد آفتابی چو او ندارد یاد  
فیض فضل خدای دایه او فرّ پره های سایه او  
اوست نقدینه خزانه جود همه عالم طفیل و او مقصود

## فصل دوم

در ذکر ائمه هدی علیهم التحية والسلام

وایشان دوازده امام اند

إمامِ آوّل - حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که بر سر عمایا  
حضرت مصطفی و زوج بقول فاطمه زهرا است صلوات الله  
وسلامه علیهم اجمعین ، ولادت آنحضرت روز جمعه سیزدهم  
ماه رجب و بروایتی سوّم شعبان بعد از عام الفیل برسی سال حرم  
مکّه بود مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است  
که بفضایل بسیار و برکات بشمار انصاف دارد کنیت مشهور آن  
حضرت ابو الحسن و ابو تراب است و لقب شریفش مرتضی و امیر  
و عیوب المسلمین ، بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

امام بحق و افضل عالم و غوث اعظم و خلیفه الله و وارث علوم  
 نبی و وصی رسول و ولی جمیع مؤمنان است و مقصود از آیه  
 اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَ سُوْرَةُ هَلْ اِلَیَّ وَ صَاحِبِ قَتْلِ  
 لَوْ کَشِفَ الْغَطَاءُ است ، در همه مشاهد و غزوات رفیق حضرت  
 مصطفی ص بوده مگر در غزوه بتوک که پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم آنحضرت را در مدینه قائم مقام خود کرده بود و  
 در شأن او فرموده اَنْتَ مَنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسٰی اَلَا اَنْتَ  
 لَا نَبِیَّ بَعْدِی و در وقتی دیگر فرموده عَلِیُّ مَنِّیْ وَاَنَا مَنُّرُ  
 همیشه کافر علماء و مؤمنین در مسائل مشکله از مشکوٰۃ علم آن  
 حضرت بمقتضای حدیث صحیح مصطفوی که اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ و عَلِیُّ  
 بَابُهَا و بمؤدای قول صریح مرتضوی سَلَوْنِیْ مَا دُوْنَ الْعَرْشِ  
 مستفید بوده اند و پیوسته عامه برای مسلمانان از مصباح کرامت  
 و خوارق عادات آنحضرت مقتبس و مستفیض گشته مناقب و فضایل  
 و خوارق عادات و مواظبت بر عبادت و حلم و علم و کرم و سایر  
 خصائل سنیه و شمایل علیه از آنحضرت بیش از آن است که بتقریر  
 زبان و تخریر بیان استقصای آن توان نمود -



كُنِيَ فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ وَقَوُّعُ الشَّكِّ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ

دراواخر ذی الحجه سنه خمس وثلثین من الهجرة مسلمانان  
در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با آنحضرت بیعت  
کردند و متصدی انتظام کافه اناام گشت، جهان از آفتاب  
هدایت آنحضرت نورانی شد. معاهد دین منیف تقویت و ترویج  
یافت و مبانی شرع شریف تأسیس و تشدید پذیرفت و اهل  
عالم در سایه مرحمت آنحضرت بسعادت دارین فایز گشتند بعد  
از آن آنحضرت را با خالفان سه نوبت جنگ واقع شده -

اول - جنگ جمل است که در ماه جمادی الاخر سنه ست و ثلثین  
من الهجرة اتفاق افتاد در این جنگ در بصره از خالفان که اینها  
ناکثین خوانند طلحه و زبیر با جمعی کثیر کشته شدند و حق بر  
باطل غالب آمده آنحضرت نصرت یافت و بکوفه تشریف آرد  
فرمود و آنرا دار الخلافه ساخت -

دوم - جنگ صفین است که در صفر سنه سبع و ثلثین  
من الهجرة با معاویه و اهل شام دست یافت و مدت حرب  
صد روز متمادی شد و قریب پنجاه هزار کس و پرواتی هشتاد

هزار از اهل شقاق که ایشانرا قاسطین گفته اند در جنگ کشته شدند و از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود که او بردست اهل بغی کشته شود و ذوالشهادتین خزیمه بن ثابت انصاری از صفا کبار و او پس قرنی از تابعین با جمعی کثیر شهادت یافتند در آخر چون شامیان بمکر عمرو عاص مصحفها بر سر نیزه ها کردند و گفتند ما شمارا بکتاب خدا میخوانیم لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام بعضی در جنگ سستی کردند آنحضرت معاودت فرموده بجانب کوفه روان شد و معاویه بشام رفت -

سوم - جنگ نهریان است که در سنه ثمان و ثلثین با خوارج که ایشانرا مارقین خوانند واقع شد ، جمله خوارج که چهار هزار کس و بروایتی شش هزار کس بودند کشته شدند مگر نون کبری رفتند و ذوالذئیر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از قتل او خبر داده بود از خوارج در این جنگ بقتل آمد و حضرت امیر علیه السلام

۱- در نسخه دیگر: خزیمه بن ثابت انصاری و ابولیلی انصاری از صحابه

۲- خ- ل- ذوالشدید



وزین صفری و امّ کلثوم صفری و رقیه صفری و امّ هانی و امّ الکرام  
 و امّ جعفر و امامه و امّ سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه زهرا و امّات  
 امام دؤم - امام حسن بن علی مرتضی صلوات الله  
 و سلامه علیهما - آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل و  
 اعلم اهل عالم است و فرزند نخستین امیر المؤمنین و فاطمه  
 بنت سید المرسلین کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقب تقی و  
 زکی و سبط و سید ( و محبتی ) - و لادن آنحضرت روز سه شنبه  
 منصف رمضان سنه اثنین<sup>۱</sup> من الهجرة در مدینه بوده -  
 بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اهل عراق با او  
 بیعت کردند این خبر به معاویه رسید بمحارب برخواست و آهنگ  
 عراق کرد حضرت امام نیز بالشکو عراق برابر رفت و چون بعضی  
 از اهل عراق در مقام غدر شدند آنحضرت در ربیع الاول  
 سنه احدى و اربعین من الهجرة امر حکومت بر معاویه باز گذاشت  
 و در مدینه شریفه توطن فرمود و عبادت مشغول گشت و در  
 آخر باغی معاویه الماس سوده در کوزه آنحضرت ریختند

و آنحضرت را مسموم ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در روز  
 پنجشنبه هفتم صفر سنه تسع و اربعین<sup>(۴۹)</sup> و بروایتی سنه<sup>(۵۰)</sup> خمسین  
 بعالم بقا انتقال فرمودند و در بقیع مدفون شدند مدت  
 عمر شریفش چهل و هفت و بروایتی چهل و هشت سال بود -  
 و آنحضرت را بروایت شیخ مفید پانزده فرزند بوده ، زید  
 و امّ حسن و امّ الخیر مادر ایشان امّ بشیر بنت ابی مسعود است  
 و حسن مادر او خوله بنت منصور و عمر و قاسم و عبد الله ما  
 ایشان امّ ولد بوده و عبد الرحمن مادر او نیز امّ ولد بوده  
 و حسین اثرم و طلحه و فاطمه مادر ایشان امّ اسحق ، و امّ الحسن  
 و امّ عبد الله و امّ سلمه و رقیّه از امّهات مختلف ، و عقب از  
 اولاد کرام آنحضرت از زید و حسن باقی مانده -

امام سوم - امام حسین بن امیر المؤمنین علیّ علیه السلام است  
 ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در ردّوس نقل نموده آخر  
 شهر ربیع الاول سنه ثلاث من الهجرة و بروایتی روز پنجشنبه  
 سیزدهم رمضان بوده و بروایت شیخ مفید سوم شعبان

سنهٔ اربع بوده کنیت آنحضرت ابو عبد الله است و لقب رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و التابع لموضات<sup>الله</sup> بعد از برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام اشرف و افضل عالمیانست چون معاویه در رجب ستین رخت بر بست اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را که ابن عم آن حضرت بود از پیش بکوفه فرستاد و قریب بیست هزار کس بعت در آمدند و صورت حال عرضه داشت حضرت امام علیه السلام نموده آنحضرت را طلب داشتند در این اثنا عبید الله زیاد بفرمودهٔ یزید علیها اللعنه از بصره بکوفه آمد مسلم را قتل آورد و چون حضرت امام از مکه بعراق آمد اهل عراق خلا کرده با عبید الله زیاد در قصد آنحضرت متفق شدند و آنحضرت را با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از اهل بیت و اتباع روز جمعه عاشور محرم سنهٔ احدی و ستین شهید ساختند مدت عمر شریف آنحضرت پنجاه و شش سال و پنجاه و هشت روز بوده جسد مبارک آنحضرت علیه السلام با سایر شهدا در حایر بدشت کربلا مدفون گشت اولاد آنحضرت در بعضی

روایات شش اند - علی اکبر کنیت او ابو محمد است و مادر او شاه زنان دختر کسری یزدجرد شهریار که ملک عجم بود و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مرّه که در کربلا شهید شد بعضی روایات او را علی اکبر گویند ، و جعفر مادر او قضاة که در زمان حیات حضرت امام علیه السلام وفات یافته و عبد الله که در کودکی در جنگ کربلا تیری بدو رسید و شهید شد - و یک

(۱) مقصود از علی اکبر ابو محمد که مادرش شاه زنان دختر یزدگرد سیم ، پادشاه ساسانی است حضرت امام چهارم زین العابدین علیه السلام است که جد سادات حسینی است ، سادات اولاد بنجار شریف الطرفین میباشند چه پدر بزرگوارشان از خانواده رسالت عربی و مادرشان از دودمان سلاطین ایرانند و بواسطه همین نجابت خانوادگی بوده است که در دوره تمدن اسلامی آنان مصادره خدمات بزرگ در ترویج دین اسلام که آوردند آن رئیس خانواده و جدشان بوده است و چون ترقیات ایران که وطن مادری آنانست شده اند بطوریکه هیچوقت خدما سید رضی و مرتضی و سیدین علی و احمد ابناء طاووس و سید اسمعیل جرجانی و عبد بن شرف شاه علوی و علامه میر سید

وسکینه مادر ایشان ریاب بنت امرؤ القیس و فاطمه مادر او  
امّ اسحاق بنت طلحه و بعضی گفته اند که او را پسری دیگر بوده که  
او را علی اوسط گویند -

امام چهارم - امام علی زین العابدین بن امام حسین بن  
علی مرتضیٰ صلوات الله علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو محمد  
و ابو القاسم و بروایتی ابو الحسن است و لقبش سید العابدین و سجاد بود.

شریف و میر سید صدر الدین و غیاث الدین منصور و ایچی و میر سید  
حسین جبل عاملی و میر محمد باقر داماد و میر ابو القاسم فخر رسی و میر سید  
حسین آملی و قاضی نور الله شوشتری و داعی شیرازی و میر سید  
علیخان و سید مهدی بحر العلوم و امثال آنان از ابره دین و علم نبیون  
فراموش کرد و نیز وطن خویش و کوشش در غیبت ایران را که از  
امثال اسمعیل صفوی و عباس اول و عباس دوم و طهماسب اول و  
سلیمان ظاهر شده است نباید ندیده گرفت و همچنین زحمات میر سید  
محمد حسن شیرازی فقیه و عالم بزرگ و سید جمال الدین اسد آبادی  
سیاسی قرن چهاردهم هجری را نباید از جلو چشم دور کرد.  
نیز بر این باورنی که در اواخر همین قرن چهاردهم (سال ۱۳۹۹)  
(در قزوین) -



بود بعد از امام حسین امام و افضل اهل عالم است و لا دلتش بود  
 شیخ شهید یکشنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلاثین در زمان حیات  
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام واقع شد مادرش شاه زنا دختر  
 کسری بود چنانچه گذشت، آنحضرت در روز واقعه هایلله اما  
 حسین علیه السلام بیار بود اتباع یزید لعین آنحضرت را با  
 مخدرات اهل بیت بشام بردند و یزید ملعون ایشانرا بمکه  
 فرستاد و آنحضرت در جوار مرقد منور حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم ساکن شد و چون سن شریفش بر پنجاه و هفت  
 سال رسید بروایت شیخ شهید روز شنبه بیست و دوم محرم  
 سنه<sup>-۶۵-</sup> خمس و تسعین و بروایتی سنه<sup>-۶۴-</sup> اربع و تسعین به تسیم اعدا<sup>ین</sup>

- مبارزات سید امام روح الله موسوی خمینی با دیکتاتور ایران -  
 (محمد رضا پهلوی)، و پیروی بدیع مرغ مردم از وی و موفقیت ایشان در تغییر  
 رژیم سلطنتی به جمهوری اسلامی بقدری چشمگیر و شگفت انگیز بوده که در  
 اعجاب دولتها و محسین جهانیان واقع شده و برگ زرین جدیدی  
 بر تاریخ ایران افزوده است و برای شرح این مبارزات بایسته کتابها  
 تدوین گردد که نوشته اند و خواهند نوشت - م - ب - ن - کاتب

دین بجوار قدس حضرت رب العالمین انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود، امام و قائم مقام او محمد باقر، مادرش ام عبدالله و بروایتی ام حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب است، وزید و عمر، مادر ایشان ام ولد بود، و عبدالله و حسن و حسین، والد ایشان نیز ام ولد بود و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد، و علی که خرد تر فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نام نیز از ام ولد است و محمد اصغر نیز مادرش ام ولد است و فاطمه و علیّه و ام کلثوم والد ایشان معلوم نیست که ام ولد یا غیر ام ولد بوده و بروایتی عبدالله نیز از اولاد کرام حضرت امام و بعد از الله اعرج مشهور است و سادات بنی المختار از نسل ویند -

امام یحیى - امام محمد باقر بن امام علی زین العابدین علیهما السلام است، کنیت آنحضرت ابو جعفر و لقب شاکر و هاشم و شریفترین لقبهای وی باقر است جهت تبرک آنحضرت یعنی توسعش در علم، نسب شریف آنحضرت از دو جهت منتهی میشود

بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب پدر و از جانب مادر  
 چنانچه مذکور شد ، بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه  
 وقائم مقام امامت اوست ، شیخ مفید گوید آنچه از علم دین  
 و آثار روشن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب از امام  
 محمد باقر علیه السلام ظاهر شد از دیگر اولاد امام حسن و  
 امام حسین علیهما السلام ظاهر نشده ، ولادت آنحضرت  
 بروایت شیخ شهید روز دوشنبه سوّم صفر سنّه ۵۷- و تحسین  
 و بروایتی روز جمعه غره رجب سنّه مذکوره در مدینه شریفه  
 بود و عمر عزیزش بروایت اصحّ پناه و هفت سال بود و در حلت  
 آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی الحجه  
 سنّه اربع عشر و مائه بود و در اکثر کتب مسطور است که در زمان  
 ولید بن عبد الملک مروان بسعی ابراهیم بن ولید مسموم شد  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متصدی غسل آنحضرت  
 شد بعد از قیام بلوازم تجهیز و تکفین در بقیع نزد جدّ عالی  
 مقدار و والد بزرگوارش مدفون گشت ، اولاد آنحضرت بر و  
 شیخ مفید هفت اند ، ابو عبد الله جعفر بن محمد و عبد الله

بن محمد مادر ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و  
 ابراهیم و عبید الله والد ایشان ام حکیم بنت اسد و علی و زینب  
 مادر ایشان ام ولد و ام سلمه مادرش زینب و نزد بعضی آنست  
 که امام را دختر هین ام سلمه بود . -

امام ششم - امام جعفر صادق بن امام محمد باقر است کنیت  
 مبارکش ابو عبد الله و ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب های او شریفا  
 و فاضل و ظاهر و مشهور ترین القاب او صادق است آنحضرت  
 در زمان امامت خود اشرف اولاد رسول و اکرم اخاد بتول  
 بود و حضرت امام محمد باقر نص فرموده بر امامت امام جعفر صادق  
 همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نص کرده بر امامت  
 امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین بر امامت  
 امام حسن و امام حسن نص کرده بر امامت امام حسین و همچنین  
 هر امامی بر امامت امام دیگر نص فرموده تا منتهی شده سلسله  
 امامت با امام حجة القائم محمد المهدی صلوات الله و سلامه  
 علیهم اجمعین و این نصوص بطریق تواتر خلف از سلف نقل کرده  
 و لادن آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده روز شنبه

هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث وثمانین بوده در مدینه شریفه و صاحب  
کشف الغمّه آنرا از بزرگوار دیگر که سال تولد آنحضرت هشتاد بوده است  
اصح دانسته، والد آنحضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی  
است چنانچه گذشت، در ایام حیات پدر بزرگوار وجد امامت  
بد و از ده سالگی رسید و بعد از وفات جد شریف خود امام  
علی بن الحسین علیهما السلام نوزده سال دیگر در خدمت پدر  
نامور گردانید و بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال  
زمان امامت آنحضرت است پس عمر مبارکش شصت و پنج سال  
بوده است. وفات آنحضرت بروایت شیخ شهید درشوال و  
بروایتی روز دوشنبه منتصف رجب سنه ثمان و أربعین و مائه  
بوده مدفن عالیش در بقیع پهلوی مرقد شریف امام محمد باقر  
و امام زین العابدین و امام حسن صلوات الله و سلامه علیهم  
واقع شده و بروایت طبری آنحضرت راده فرزند بوده اسمعیل  
و عبد الله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین الاثری  
حسن بن علی بن ابیطالب است حضرت امام موسی و اسحق و  
فاطمه و محمد از حمید بزرگوار که ام ولد بوده متولد شده اند

و عباس و علی و اسما از امتهات اولادند اما اسمعیل بزرگترین  
 برادران خود است و حضرت امام جعفر را با او محبت و شفقت بسیار  
 بود چنانچه گروهی از شیعه در حیات امام گمان بردند که بعد از  
 امام قائم مقام او خواهد بود لیکن در حیات پدر وفات یافت  
 و در محل حل جنازه تا رسیدن بمقد حضرت امام چند نفر بت  
 بر وضع جنازه اسمعیل امر فرموده هر نوبت روی مبارکش را  
 گشوده بمردم مینمودند تا موت او بمردم یقین گردد و در  
 بقیع مدفون است و بعد از وفات اسمعیل از خواص امام  
 جمعی که گمان امامت او داشتند از آن رجوع کردند و بعضی که  
 از خواص امام نبودند و از دوران بودند بحیات او قائل شدند  
 بعد از آنکه امام فوت شدند فرقی از این طایفه که قائل بحیات  
 اسمعیل بودند از آن اعتقاد برگشته بامامت امام موسی کاظم علیه السلام  
 قائل شدند و باقی این طایفه دو فرقه شدند یکی از آن دو  
 قائل بامامت محمد بن اسمعیل گشتند بگمان اینکه اسمعیل امام  
 بوده پس احق است بامامت از برادر و دیگری بحیات اسمعیل  
 قایل بودند دعوی امامت او کردند و این هر دو گروه را اسمیه

گویند و عبدالله جعفر بعد از اسمعیل از باقی برادران بزرگتر بود  
 بعد از فوت حضرت امام دعوی امامت کرد و با امامت امام موسی  
 قائل نشد و تابعان و پیرا افطحی خوانند جهت آنکه عبدالله باها  
 بزرگ داشت و افطح مرد بزرگ پای را گویند یا آنکه داعی شیطان  
 بدین مذهب عبدالله بن افطح بوده ، اما محمد بن جعفر  
 بر عقیده زیدیه بود که امام را خروج بسیف لازم است و او  
 سخنی و شجاع بود و بدیباچ مشهور است ، روزی روزه داشت  
 و روزی افطار کردی و بر مأمون سنه تسع و تسعین و مائت<sup>۱۹۹</sup>  
 خروج کرد و عیسی جلودی بقتال او رفت و اصحاب او و منزه  
 شدند و او را گرفته نزد مأمون فرستاد مأمون او را اگر می  
 داشت و در خراسان با مأمون میبود تا در سنه ثلاث و مائتین  
 وفات یافت در تاریخ گزیده آورده که قبر محمد بن امام جعفر صادق  
 علیهما السلام در جرجانست و بگور سرخ مشهور ، در تاریخ  
 مرآت الجنان آورده که مأمون او را بدست خود در قبر نهاد  
 اما اسحق بن امام جعفر صادق علیهما السلام بغایت متورع  
 و فاضل و مجتهد بود و از او روایت احادیث و آثار بسیار است

وملازم حضرت امام موسی را لازم داشت و قائل بامامت او  
و بعد از او بامامت حضرت امام رضا علیه السلام و بعد از آن  
بامامت امام محمد جواد علیه السلام بود و از پدر خود امام جعفر  
صادق نص برادر خود امام موسی علیهما العتیه و النشاء نقل  
مینمود و عباس بن جعفر صادق نیز مرد بزرگ بوده -

إمام هفتم - امام موسی بن امام جعفر صادق علیهما السلام  
کنیت شریفش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی و ابواسماعیل  
نیز گفته اند و لقب عبد صالح و امین ، و کاظم لقب مشهور آن  
حضرت است ، از کثرت تحمل و بردباری و صبر بر محنت ، و بعضی  
صابر و امین و صالح را نیز از القاب او شمرده اند ، بعد از پدر  
بزرگوار مسند نشین امامت و ولایت بود و ولادت آنحضرت به  
روایت شیخ شهید در سنه ثمان و عشرين و مائه بوده در روز  
یکشنبه هفتم صفر بمنزل ابواء که میان مکه و مدینه است و بعضی  
گفته اند سنه تسع و عشرين و مائه بوده و چون عمر مبارکش به  
بلیست سال رسید بر مسند امامت نشست و مدّت امامتش بیست و پنج  
سال بود و سنّ شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال ، در آخر عهد



بفرموده هرون (عباسی)، یکسال محبوس بود و بعد از یکسال آن حضرت را بغداد نقل کردند و به فضل بن ربیع سپردند و مدتی در آن حبس بماند و بعد از آن او را از فضل بن ربیع گرفته به فضل بن یحیی بر مکی سپردند و فضل بن یحیی در شرط <sup>بیم</sup> خدا متکا <sup>ند</sup> آنحضرت تقصیر نمیکرد بنا بر این هرون بر فضل بن یحیی غضب کرد و سندی بن شاهک مطعوم آن حضرت با خومائی که میل میفرمودند مسموم کرده بخورد آنحضرت داد و آنحضرت از این معنی اخبار فرمودند که زهر در خوردنی من کردند فزه ازنگ بدن من بزد بعد از آن بسوخی بعد از آن بسیاهی میل خواهد کرد و در سه روز این الوان بر جسم مبارک آنحضرت ظاهر شده و دینیت حیات به خالق حیات و ممان سپرد ، و این واقع بر روایت شیخ شهید در بیست و چهارم رجب سنه ثلاث و ثمانین و مائة واقع شده و به روایتی روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه احدی و ثمانین و مائة واقع شده و آنحضرت را بمقبره ای که بنی هاشم را آنجا میبردند و بمقابر قریش اشتها داشت، بردند و آنجا بجوار رحمت الہی سپردند و در این سالها در زمان هدایت نشان کثیر الاحسان

عالم حضرت پادشاه عالمیان ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادرخان  
 الصفوی الحسینی تغذیه الله بغفرانه واسكنه فرادیس جنانه نفوس  
 آنحضرت بر سر قبر مبارک حضرت امام علیه السلام گنبد بزرگ  
 و عمارت عالی ساختند و در جمیع مشاهد ائمه علیهم السلام  
 آنقدر وظائف مقرر داشتند که در هیچ زمان مثل آن نبوده  
 مادر آنحضرت چنانچه مذکور شد ام ولد حمید بر برتیر بوده  
 و اولاد اجداد آنحضرت بروایتی سی و هفت بوده اند و بر وایتی  
 سی و هشت، بیست و نه پسر و هیجده دختر، اما اولاد ذکور  
 الامام المہمام ابوالحسن علی الرضا علیه آلاف التحية والثناء  
 وزید و ابراہیم و عقیل و ہرون و حسن و حسین و عبد الله  
 و اسماعیل و عبید الله و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحاق و  
 عباس و ابوالقاسم حمزة کہ نسبت نسب و الارقتب سادات علیہ  
 عالیہ صفویہ خفہم الله بالانوار القدسیہ بر آن امام زادہ منجی  
 میگردد و تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی - دیگر  
 عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاصغر - و اما دختران - خدیجہ  
 و ام فروہ و اسما و علیہ و فاطمہ الکبری و فاطمہ الصغری و کلثوم

وأمّ کلثوم و آمنه و زینب و أمّ عبد الله و أمّ القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محموده و امامه و میهنه و در میان اولاد آنحضرت امام زاده احمد متّصف بمزید کرم بوده و از کمال کرم و تقوی و ورع نزد والد بزرگوار خود محترم بودی و امام زاده محمد نیز بصفت تقوی و کرم اقصاف داشت و ابراهیم بطریق کرم و شجاعت سلوک میکرد و سایر اولاد آنحضرت هر یک آراسته بزینور کمال و مزین بانواع فضل و افضال بودند . -

إمام هشتم - امام علی الرضا بن امام موسی بن امام جعفر صادق است علیهم السلام کنیت آنحضرت ابو الحسن و لقبش صابور و رضی و وفی و مشهورترین القابش رضا است جهت آنکه راضی بودند موافق و مخالف از آنحضرت ، و علی سوم از ائمه و حجت هشتم بر امت ، آنحضرت است ، ولادت شریفش بروز شنبه یازدهم ذی الحجه سنه ثمان و اربعین ۱۴۸- و ماهی سنه ثلاث و خمین و ماه در مدینه شریفه والد آنحضرت ام ولد مسماة بـرشقراء و ملقبه بـنوزیه بوده و بروایتی بنجه و بروایتی مکثم نام داشت در زمان

مأمون و جاء بن الفضل را که خال مأمون بود با جمعی از معتز  
 بجانب حضرت امام علیه السلام بمدینه فرستاد آنحضرت را با غرا  
 و اکرام از مدینه بر مرز آوردند در روز پنجشنبه پنجم رمضان  
 سنه ۱۶۲ هجری و مائین بولایت عهد مأمون در مجمع عظیم با آن  
 حضرت بیعت کردند و نام مبارک آنحضرت را در خطبه و سکه در  
 آوردند و لباس سیاه عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند  
 و بعد از مدتی رأی مأمون را بر حضرت امام تغییر دادند و آن  
 حضرت را مسموم ساختند و این صورت در طوس در ماه صفر  
 سنه ثلاث و مائین واقع شد و بروایتی در ماه رمضان و  
 قمر آنحضرت در سناباد از موضع نوقان از اعمال طوس است  
 و آن مشهد را چنانچه در تاریخ گزیده آورده سوری بن معتز  
 که در زمان سلطان محمود غزنوی حاکم نیشابور بود عمارت کرد  
 و آنحضرت را شش فرزند بود ابو جعفر ثانی الامام محمد الجواد التی  
 و ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و صاحب کشف الغم  
 از شیخ مفید نقل میکنند که ما نمیدانیم فرزندان امام رضا را غیر  
 از محمد جواد -

امام نهم - امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا است  
 صلوات الله وسلامه علیهم کنیت آنحضرت ابو جعفر ثانی است  
 چه آنحضرت در اسم و کنیت موافق حضرت امام ابو جعفر محمد باقر  
 است و القاب آنحضرت منجیب و تقی و جواد و مرتضی و قانع  
 و زکی است و ولادت آنحضرت در مدینه شریفه نوزدهم رمضان  
 سنه ۱۹۵ - ۱۰۰ مائة بوده والد آنحضرت ام ولد بود  
 که حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران نام فرموده بود  
 و او از اهل بیت ماریه قبطیه است، آنحضرت در زمان مائمه  
 بسیار مغرور و مکرم بود مأمون دختر خود ام الفضل را بدو  
 داد و چون نوبت بمعتصم رسید آنحضرت را در بیت و هشتم  
 محرم سنه ۲۲۰ - ۲۰۰ مائمه از مدینه بغداد آوردند و در  
 روز سه شنبه آخر ذی القعدة سنه مذکوره بعالم بقا انتقال  
 فرمود و بروایتی به تسخیم از عالم رفت مدّت عمر آنحضرت  
 بیست و پنج سال و دو ماه و کسری بوده مدّت امامتش هجده  
 سال تقریباً، در بغداد بعقب جد بزرگوار ابوالحسن موسی کاظم

(۱) - خ - ل - عاشور ربیع (۲) - خ - ل - خیز زمان -

در مقابر قریش مدفون شد سلام الله تعالى عليهم اجمعين  
 فرزندان آنحضرت چهار بودند امام علی هادی و موسی و فاطمه و اما  
 امام دهم - امام علی بن امام محمد بن امام ابوالحسن  
 علی بن موسی الرضا است صلوات الله عليهم اجمعين ، القاب آن  
 حضرت صلوات الله عليه ناصح و فتاح و نقی و متوکل است  
 و چون در سمرن رأی که آنرا عسکر گویند اقامت داشت او را  
 عسکری نیز گویند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در  
 دروس آورده و صاحب کشف الغم<sup>۲۱۲</sup> از شیخ مفید نقل کرده -  
 منصف ذی الحجة سنه<sup>۲۱۳</sup> اثنی عشر و مائین بوده و با کثر روایات  
 سنه<sup>۲۱۴</sup> اربع و عشر و مائین است در موضع صربا از مدینة والده  
 آنحضرت ام ولد سمانه مغربیه است و در روز دوشنبه سنه  
 رجب سنه اربع و خمسين و مائین در سمرن رأی بروضة  
 رضوان خرامید و قبر مبارک آنحضرت مشهد سمرن رأی است  
 و آنحضرت را چهار فرزند بود با خلاف روایات ، ابو محمد حسن  
 العسکری و حسین و جعفر المشهور بالکذاب و یک دختر عالیه  
 و بعضی عالیه را نام نمی برند و علی را میا فرزند و الله اعلم بالصواب

امام یازدهم - امام حسن بن علی بن محمد بن امام ابو الحسن  
 علی بن موسی الرضا است صلوات الله علیهم اجمعین کنیت آن  
 حضرت ابو محمد است و لقبش خالص و زکی و هادی و سراج و  
 عسکری، ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در رد و بر آورد  
 روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر سنه ۲۳۲- و ثلاثین و مائتین  
 بوده در مدینه و اکثر روایات احدی و ثلاثین و مائتین بوده  
 والدۀ آنحضرت ام ولد است نام او حدیث در زمان معتمد عباسی  
 در روز یکشنبه یا جمعه باختلاف روایات هشتم ربیع الاول سنه  
 ۲۶۰- و مائتین در سمرقند رأی بروضة وضوان خرامید و با اکثر  
 روایات این واقعه در روز یکشنبه بیست و دوم محرم بوده و در  
 پهلوی پدر بزرگوار مدفون شد، طبری گوید بسیار از اصحاب  
 ما بر آن رفته اند که امام بجهت زهری که اعداء بدان آن اهما  
 کرده بودند رحلت نمودند و همچنین جمیع ائمه علیهم السلام از اجدا  
 آنحضرت بجز شهادت قطع نظر از این عالم فانی کرده اند و دلیل  
 جسته اند بقول امام جعفر صادق علیه السلام حیث قال - وَاللَّهِ  
 مَا مِنَّا إِلَّا مَقْبُولٌ شَهِيدٌ و آنحضرت را غیر از خلف دائم و حجت

قائم فرزندی نبود -

امام دوازدهم - امام محمد مهدی بن امام حسن الاسکری  
 ابن علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام  
 جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین است باحضرت  
 رسالت پناه صلعم در اسم و کنیت متحد است و از القاب  
 آنحضرت است حجت و قائم و مهدی و خلف و صالح و صاحب الزمان  
 و صاحب مطلق بی قید زمان ، شیعه در غیبت اولی آنحضرت  
 بزبان رمزا از آنحضرت بناحیه مقدسه تعبیر میکرده اند و عزیم  
 و صاحب الامر نیز میگفته اند ، ولادت آنحضرت شب جمعه منصف  
 شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين <sup>-۲۵۵-</sup> بوده در سرمن رای و نام  
 مادر آنحضرت فوجیه است و چون والد ماجد آنحضرت امام حسن  
 عسکری از عالم رفت آنحضرت پنج ساله بود حق سبحانه و تعالی  
 آنحضرت را در طفولیت علم و حکمت داد چنانچه در مهد بعیسی مریم  
 و یحیی معصوم علیهما السلام نبوت و حکمت ارزانی داشت و امروز  
 قطب اعظم و مدار عالم و امام و اشرف اولاد آدم اوست و آن  
 کسی است که بکند زمین را از فسط و عدل چنانچه از ظلم وجود



پوشده باشد و مثل او در این امت چون حضرت خضر است علیه السلام  
 و آنحضرت راد و غیبت است و یکی از دیگری درازتر است غیبت اول  
 در وقت معتمد عباسی بزعم اهل تاریخ سنه ۲۴۶- و ستین و مائین  
 بوده و در این غیبت سفارت و آمد و رفت با حرمان آنحضرت بود  
 از جمله حرمان اوست ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد  
 بن علی بن بلال و ابو عمر و عثمان بن السعید السمان و سپر او  
 ابو جعفر محمد بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار  
 و محمد بن ابراهیم و جماعت دیگر نیز هستند که ذکر اسامی ایشان  
 موجب تطویل کلام است، و اما مدّت این غیبت و سفارت -  
 چنانچه صاحب کشف الغمّه نوشته هفتاد و چهار سال بوده و بترو  
 ثقات ثابت گشته که ابو عمر و عثمان بن سعید مدّتی منظر کرامات  
 و حالات امام بوده و چون او وفات یافت پسر او محمد قائم مقام  
 او شد بنصّ پدر که ناشی از حکم حضرت امام بود و او در شعبان  
 سنه ۳۰۵- یا خمس و ثلاثه از عالم رحلت کرد و بعد از او ابوالحسن  
 ابن روح از بنی نوبخت بنصّ ابو جعفر بجای او نشست و او در  
 شعبان سنه ۳۲۶- و عشرين و ثلاثه بدر بقاء نقل فرمود ابوالحسن

علی بن محمد السمّی قائم مقام ابوالحسن بن روح شد و در شعبان سنه  
 ثمان و عشرين و ثلثمائة و نیا را باز پرداخت و واقعه وفات او چنان است  
 که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن احمد المکلب که گفت در مدینه السلام  
 بعد از بودم در سالی که علی بن محمد از عالم میرفت نزد او رفتم قبل  
 از وفات او توقیعی بیرون آورد نزد جمعی که پیش او بودند و فسخه  
 آن اینست - بسم الله الرحمن الرحيم یا علی بن محمد السمّی اغضم الله  
 اجراخوانک فیک فانک میت ما بینک بین سنه ایام فاسمع امرک  
 ولا تنص الى احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبه  
 التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی وذلک بعد طول الامد  
 وقسوة القلب وامتلاء الارض جورا و سیاقی شیعی من یدعی  
 المشاهده الا من ادعی المشاهده قبل خروج السفین فی الصیحه  
 فهو کذاب مفتیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم -  
 راوی گوید که چون بدین توفیق عالم گشتم و از نزد علی بن محمد  
 بیرون آمدم روز سادس وفات کرد و کوی را وصیت نکرد بجای خود  
 بعد از این غیبت کبری است تا زمان ظهور علامات بعد از آن  
 بآذن الله تعالی از مکه میآید که ظاهر خواهد شد و عالم را

از عدل و انصاف ملو خواهد ساخت . -

## قسم دوم

در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام بوده اند

و آن بر چهار فصل است

## فصل اول - در ذکر پیشدا دیان

یازده تن - مدت ملکشان دو هزار و چهارصد و پنجاه سال  
اول ایشان کیومرث است - بعضی از مورخان او را آدم میخوانند  
و بعضی او را از نسل سام بن نوح علیه السلام میدانند و قاضی  
بیضاوی در کتاب نظام التواریخ ترجیح این قول نموده و بعضی  
گفته اند آدم نیست اما پیش از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم  
است، حقیقت آن ایزد متعال میداند، بر هر قول پیش از او پادشاه  
نبوده، مقام او در غارها بودی و پوست حیوانات پوشیدی  
در آخر عمر عمارت ساخت و خانه کرد و شهر از آن پیدا گشت -  
کیومرث را هزار سال عمر بود اما سی سال پادشاهی کرد از  
آثار او بعضی از استخر فارس و دماوند و بلخ است . -  
- هوشنگ بن سیامک بن کیومرث - بعد از جد پادشاه شد

صاحب فرهنگ بود بجهت این اورا هوشنگ خوانند در عدل و داد گو  
 چون پیش از او آیین داد نداده بودند اورا پیشداد لقب کردند و بعضی  
 اورا ایران خوانند و گویند ایران زمین بد و منسوب است و بعضی گو  
 برباب بن فریدون منسوب است ، و او کتابی در حکمت علمی ساخته  
 و آنرا جادوان خرد گویند و بعضی از آن حسن بن سهل وزیر مأمون یا  
 بود و بزبان عربی آورده و شیخ ابوعلی مسکویه در کتاب آداب  
 و الفوس تضمین کرده و مطالعه آن دلیلی ظاهر است بر حصانفس و  
 کمال ظاهر فضل او ، از معادن و بحار بعضی فلزات و حلیات او بر  
 آورد ، از آثار او شهرسوس (شوش) و شوشتر و بعضی از استخر  
 فارس است ، ادریس علیه السلام معاصر او بود ، مدّت پادشاهی او  
 چهل سال -

تمهورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث اورا بلقب دیوبندگو  
 تمامت سطر را کافر مانده اوست ، رسم بت پرستی در زمان او پیا  
 شد ، از آثار تمهورث کهن دژ مرو است ، و آمل طبرستان و  
 صفاهان و بابل و کرد آباد از جمله مداین سبعة عراق ، مدّت پادشاهی  
 اوس سال ، طهورث هیچکس را در کار دین متعرض نبود ، گفت هر کس

هر دین که خواهد نگاه دارد . -

جمشید بن تهمورث بن هوشنگ و بعضی گویند برادر تهمورث بود ، نام او جم و لقب شید جهت آنکه از خوبی صورت و شرف از روی او بی تافت او را بخورشید نسبت کردند پادشاهی زیر بود اقوام مردم را از هم جدا کرد و بعضی را بسپاهی گری و بعضی را به بزرگتری مشغول گردانید ، اکثر صنعتها در زمان او پدید شد آهن از سنگ بیرون آورد و از آن آلات حرب و کار فرماها - ساخت ، علم طب در زمان او آغاز کردند ، بت پرستی در عهد او غلبه کرد ، آورده اند که در آخر دعوی خدائی کرد و بر شکل خود تمثا لها ساخت و با طواف فرستاد و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی استخراست چنانکه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت و در اندرون آن مواضع و مزارع ساخت و شهر همدان و شهر طوس ، و پل سنگین بر در جلالت و چون اسکندر آنرا بدید گفت اثری عظیم است پادشاهان فرس را و آنرا بشکافت اردشیر بابکان خواست که آنرا عمارت کند دستش نداد و از زنجیر حبس ربست مدت پادشاهی جمشید

هفتصد سال بود در آخر از ضحاک بگریخت ، صد سال گرد جهان  
همیگشت تا وفات کرد . -

ضحاک از نسل سیامان بن کیومرث است فارسیان او را بلبل  
ده آک گفتند یعنی خداوند ده عیب ، زشت پیکری و کوتاهی  
و بیدادگری و بیشمری و بسیار خوری و بدزبانی و دروغ گوئی  
و شتابزدگی و بددلی و بخردی عرب لفظ ده آک را معرب کردند  
ضحاک گفتند ، خواهر زاده جمشید بود براو خروج کرد و پاد<sup>شاه</sup>  
از او بستد ، ظالم و ستمکار بود ، در آخر دولتش در داد و  
بردش از پنج سرطان پیدا شد ، مجروح گشت و درد میکرد  
و تسکین آن از مغز سر آدمی بود بحکم او خلقی بشمار بدین <sup>سطح</sup>  
کشته شدند و مردم او را ازدها خواندند و در اصفها آهنگر<sup>ت</sup>  
بود کاوه نام ، دو پسر داشت ، ایشانرا جهت کشتن بمداو<sup>ا</sup>  
ضحاک بگرفتند ، کاوه فریاد برآورد و پوست آهنگری بر  
چوب کرد و روان شد خلقی بشمار بمخالفت ضحاک براو گرد  
آمدند ، او بر فریدون پوست ، بر بیت المقدس رفتند و  
ضحاک را بگرفتند و برانداختند ، از آثار ضحاک گنگ در بود

بیابان مدت پادشاهی او هزار سال -

افریدون بن آتبین از نسل جمشید بود، افریدون بمدد  
 کاوه آهنگر و اکا برایان بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت  
 و در کوه دماوند بند کرد در چاهی، و آنروز که براو مستوی  
 مهرجان نام نهاد، افریدون در آبادانی جهان وعدل و داد  
 کشید و آن پوست آهنگری که کاوه بر سیل درفش برافراخته بود  
 بر خود مبارک دانست و بجواهر ثمین مرصع کرد و درفش کاویا  
 نام نهاد و بعد از او پادشاهان بروی افرودند تا بمرتبه ای  
 رسید که مقوم از حضرتهای آن عاجز گشت و بوقت فتح قادیسیه  
 بدست مسلمانان افتاد بر لشکر بخش کردند، افریدون را  
 سرپس نامدار بود، مملکت خود برایشان بخش کرد و دیار مغرب  
 تارود فرات بر سر مهر تسلیم داد و دیار مشرق تارود همچون  
 بر سر میان - تور - داد و میان ملک که بر ایران منسوب و  
 تختگاه بود بر سر کهنتر - ایرج - داد برادران مهتر جهت  
 فضیلت تختگاه برادرش کردند و او را بکشتند و سرش را

(۱) - مغرب مهرگان است -

پیش‌افزیدون فرستادند از ایرج دختری مانده بود افزیدون  
 او را به پسر برادر خود داد، منوچهر از او متولد شد افزیدون  
 او را تربیت کرد تا چون بمری رسید سلم و تور را بکشت و سراسر  
 ایشان پیش‌افزیدون فرستاد، از آثار افزیدون بار و و خندق  
 شهرهاست و افزیدون افسون‌ها نیکو دانستی قریاک مارافعی از  
 بهر دفع زهر او ساخت، خبر مادیان در عهد او جهانیدند  
 تا استر حاصل شد، در عهد او کوش فیل دندان برادر زاده ضحاک  
 بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدائی کرد فریدون سام  
 نریمان را بچنگ او فرستاد میان ایشان محاربات عظیم رفت اما  
 ظفر سام را بود و کوش را بمطاعت درآورد و مردم بن کفان  
 از نسل کوش است، فریدون بعد از قتل هر سراسر وفات یافت  
 مدت پادشاهی او پانصد سال، از بنحان او است - روزگار  
 کارنامه کردار شماست بر آنجا کردار نیکو باید نگاشت -

منوچهر بن مشغور پسر زاده افزیدون است، چون افزیدون  
 درگذشت بحکم ولیعهدی پادشاهی نشست و همراه قلمی پادشاه  
 و بهر دمی دهقانی بگاشت و او جهان پهلوانی بسیار نریمان داد



و نهر فرات و شط (در جلد) حفر کرد و بعراق آورد و بوستانها ساخت  
 و انواع اشجار و ریاحین از بیشه ها و کوهها بدیبا نقل کرد و بعمار  
 عالم مشغول شد و چون ایام دولتش بر شصت سال رسید در آن  
 ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد بالشکری تمام، منوچهر  
 از وی بگنجت و بر طبرستان شد افراسیاب از پی او نتوانست  
 شدن، پس صلح کرد بر آنکه ماورای جیحون افراسیاب را باشد  
 و یازگشت، هم در زمان وی باری تعالی شعیب علیه السلام را  
 به اولاد مدین بن اسمعیل فرستاد و موسی و هرون علیه السلام  
 به فرعون (که نام او ولید بن المصعب است)، مدت سلطنتش  
 صد و بیست سال بود بعد از آن درگذشت . -

نوزدین منوچهر - بعد از پدر بیادشاهی نشست از اولاد  
 تور بن افریدون افراسیاب با او خصامت کرد و میان ایشان  
 محاربات عظیم رفت نوزد اسیر شد و بجم افراسیا کشته گشت  
 مدت ملکش هفت سال . -

افراسیا از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوزد بر ایران  
 مستولی شد، قتل و غارت عام کرد و در خرابی ملک کوشید

وعمارات بشکافت و چشمه ها و کارنیزها بینداشت و درختان ببرد  
در این حال سام نریمان وفات یافت بود زال پسر سام و ارازین  
ملک برآمد و پادشاهی بر زو بن طهماسب داد مدت استیلا  
افراسیاب بر ایران دوازده سال بود . -

زو بن طهماسب بن منوچهر و در بعضی تواریخ اوزاب نوشته  
در سن هشتاد سالگی بمدد زال ز پادشاه شد و در عمارت ملک  
سعی نمود و هفت سال خراج از جهان برداشت تا مردم بر عمارت  
افزودند و ملک معمور شد و او خزائن پادشاهان ماضی که  
دست افراسیاب بدان نرسیده بود خرج خود و اتباع خود کرد  
از آمار او رودخانه در دیار بکراست که آب از مرگردانیده  
و بدجله رسانیده و آنرا زابین گویند و بر آن رودخانه دیرها  
ساخته - چون او مسن بود در حال حیات پادشاهی برپیرداد  
و مدت پادشاهی او بروایتی پنجاه سال و بعضی گفته اند یازده سال  
و بعضی گفته اند سی سال . -

گرشاسف بن زو بن طهماسب در حال حیات پدر پادشاه شد  
و بعضی گفته اند برادرزاده زو است و در نظام التواریخ آورده

که مادر او دختر ابن یامین بن یعقوب است علیه السلام و همچنین نقل کرده که رستم دستان از نسل او است ، افراسیاب با او جنگ کرد و او در آن جنگ کشته شد ، مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ گزیده شش سال و بعضی دیگر از مورخان پادشاهی او مسلم نداشته اند ، والله اعلم . -

## مضل دوم - ذکر کیانیان ده پادشاه - مدت ملکشان ۷۳۴ سال

اول ایشان کیکاووس بن زاب بن زوین طهاسب بن منوچهر - بعد زال زرویسریش رستم از دست افراسیاب ایران مستخلص گردید و ملک او راضا فی شد و او جهان پهلوانی که این زمان امیرالامرائی میخوانند برستم داد و ده یک خراج برای لشکر بنهاد و مردم عهد او یکشا و رزی کوشیدند ، و فرسنگ او پدید کرد چون کیتبا با تورانیان صلح کرد ، سرحد رود جیحون مقرر شد ، مدت پادشاهی او صد سال ، دارالملک او اصفهان بود و آنرا کوره معتبر گردانید و یک نیمه عراق که در آنحد و راست از توابع او گردانید ، و از پیغمبرانی که در زمان او بوده اند حزقیل و ایاس و الیسع و اشموئیل

علیهم السلام اند

کیکاوس بن کیتباد - گروهی گویند که بنیر کیتباد بود، بوصیت  
 کیتباد پادشاه شد بعد از مدتی بجانب مازندران رفت و آنجا  
 گرفتار شد رستم زال به مازندران رفت و نگهبان مازندران را  
 بکشت و کاوس را خلاص داد و با پادشاه مازندران جنگ کرد و  
 او را بکشت و کاوس را به دارالملک رسانید دیگر باره کاوس به  
 هاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشید با پادشاهان  
 و مصر و شام و روم جنگ کرد و ایشان را بکشت و کاوس را قهر  
 با تختگاه آورد و کاوس بمکافات، خواهر خود مهرناز را برستم  
 داد و او را از پهلوانی و امارت به پادشاهی رسانید بعد از آن رستم  
 بر سبیل شکار به شهر سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست  
 و سهو اب حاصل شد چون بجد بلوغ رسید بالشکرا فراسیاب  
 بجنگ کاوس بایران آمد و بر دست رستم فداخته کشته شد  
 مادرش بکین خواستن آمد رستم او را خوشدل کرد و از او فرز  
 بزاد و کاوس دختری از نسل گرسیوز که ایرانیان از تورانیان بدست  
 آورده بودند بخواست و سیاوش از او بزاد، بسیار خوب صورت  
 بود، سیاوش بسبب تهمت سوداوه زن کاوس که بر او عاشق

شده بود ملک پدر بگذاشت و با سپاه بترکستان پیش افراست  
 رفت افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدود چون فرنگیس  
 حامله شد سیاوش بقصد گرسیوز برادر افراسیاب رفت و کشته  
 شد چون خبر قتل او بر ایران آمد رستم زال که اتا بکش بود  
 سوداوه را بکشت و با اکابر ایران به ترکستان رفت، و با  
 افراسیاب جنگ کرد و او را منهرم گردانید، رستم تاهزار  
 فرسنگ زمین در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت  
 مدت پادشاهی کاوس صد و پنجاه سال بود در نظام التواریخ  
 آورده که از پیغمبران و حکماء که در زمان او بوده اند داود  
 و سلیمان علیهما السلام، و اورصد در بابل و یکی در بغداد بخت  
 کبخر و بن سیاوش بن کیکاوس بن کیکاو، بعد از  
 قتل پدر بچهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بمجد بلوغ رسید  
 گیو بن گودرز از ایران برفت و او را بیاورد و او را در راه  
 با لشکر افراسیاب محاربات رفت گیو مرده ها نموده بی کشته  
 از حیوان عبور کردند در ایران طوس بن نوذر جهت فریب  
 بن کاوس با او در کار پادشاهی تنازع کرد قرار بر فتح دز

بهمن در او بیدل دادند فریبرز از آن عاجز شد، کیخسرو آنرا فتح  
 کرد و پادشاهی بر او قرار گرفت و لشکر بجانب فراسیاب فرستاد  
 و میان لشکر ایران و توران در عهدا و مکر و محاربات رفت از  
 طرفین ظفر و هزیمت می بود مردانگی رستم در این حروب مشهور  
 است، تفصیل آن از شاهنامه فردوسی معلوم میشود و در آخر  
 از هر دو طرف دوازده هیلوان اختیار کردند و تمامت هیلوانان تو  
 بر دست ایرانیان کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد و ایستگ  
 دوازده رخ خوانند پس از این کیخسرو خود بجنگ رفت و بر در خوا  
 مصاف دادند شیده پسو فراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد و آقا  
 منهنم گشت کیخسرو از عقب او برفت و او را گرد جهان میدواند  
 تا در آذر بایجان بدست هوم اسیر شد کیخسرو او را با برادرش  
 گریوز بمنزل فارسانید بعد از آن شصت سال پادشاهی کرد  
 پس لهراسب را ولیعهد کرد و از پادشاهی کرانه گزید گروهی گو  
 کیخسرو در کوه دبا به کوه گیلوید در دمه بزم در عهدا و آذها  
 عظیم بر کوهی که در میان عراق و فارس است و آنرا کوشیدخوا  
 نند

پیداشد مردم از بیم آن آبادانها گزاشتند کینسر و بغرستان و آن زرها  
بکشت و بر آن کوه آتشفشان ساخت ، آنرا دیر کوشید خوانند  
از سخنان او است - سعادت در مساعدت قضا است ، و از مشا<sup>ه</sup>ل  
حکماء که در عهد او بودند فیثاغورس بوده تلمیذ داود نبی  
و لقمان حکیم . -

لهراسب بن اروند شاه بن کی پشن بن کیقباد چون کینسر را  
اچسرن بود پادشاهی بد و داد و چون پدران او نامدار بودند  
بر دل کابوگران آمد چنانچه فردوسی فرماید -

.. ( نظم ) ..

همی هر کسی در شکفتی بماند که لهراسب را شاه بایست خوان<sup>ند</sup>  
لهراسب چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد و جهت  
لشکریان نان پاره معین کرد و امر را بر تخت زرین بنشانند  
و بجهت خود سراپرده زد و همواره بر تسخیر ملوک و مالک مشغول<sup>ل</sup>  
بود تا بیشتر اقالیم بگشود ، آورده اند که بخت الضر که بحار به  
رجیم بن سلیمان رفت و بیت المقدس خراب کرد گاشتر وی بود  
و فارسیان بخت الضر را رهام گویند و سپرش گشتاسب را

هوس پادشاهی بود پدر با و نمیداد، پنجم بر جانب روم رفت و دختر  
 قیصر روم را بنکاح آورد و بسیاری از ولایت در ملک قیصر افزود  
 قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم شد که قوت  
 گشتاسب زیاده از اوست و قوت قیصر بواسطه اوست تاج و نگین  
 پیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و عبادت مشغول  
 شد و بشهر بلخ مقام کرد ارجاسب نبیره افراسیاب بلخ آمد و  
 لهراسب را بکشت، مدت پادشاهی او صد و بیست سال، و از  
 مشاهیر انبیاء که در عهد او بودند ارمیا و عزیر بنمیر علیهما السلام  
 گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه در شهر حلب تاج و  
 تخت بدو رسید و پادشاهی نشست، زده هشت پیشوا گران  
 بعد او دعوت کرد گشتاسب دین زردشتی پذیرفت و اهل ایران را  
 الزام نمود تا گری اختیار نمودند و گشتاسب در استخر مقام  
 گرفت و بر زند خواندن مشغول شد، زند نام کتاب زردشت است  
 و آتشکده ها ساخت و در کوه استخر و حوالی آن صورتها و درختها  
 باشد و مدفن ملوک بجم بیشتر آنجا یگانه است و گورهای ملوک  
 بجم که پیش از اسلام بودند بر سر کوه باشد بعضی در غارها و



درخه‌ها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا یگانه است که در کوه ساخته‌اند و چندی که در پائین کوه نهاده‌اند و سنگ بسیار بر آن ریخته‌اند چنانکه تلی گشته و بعضی درخه‌ها نهاده‌اند و خم را در زمین تعبیه کرده -

چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب بزرابلستان بر کوه گز <sup>مخت</sup> و برادر خود جاماسب حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر او را که در قلعه گرد کوه که به دزگندان مشهور است (و آنرا بنا کرده بود) بیرون آورد و نوید پادشاهی دهد، اسفندیار با ارجاسب جنگ کرد ارجاسب از او بگریخت اسفندیار از عقب او برآه هفت خوان به ترکستان رفت و به شکل بازگانان در رؤین <sup>دژ</sup> درآمد و ارجاسب را بکشت و پادشاهی توران یکی از فرزندانش اغریوث داد، چون اسفندیار منظره ایران باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از جهت آنکه از رستم آزرده بود او را بچنگ رستم فرستاد رستم بر او دست یافت و او را به تیر گز <sup>ل</sup> نهاد، مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال، از آثار گشتاسب قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران و توران بیست

فرسنگ از آکنوی سمرقند، و شهر بیضا بفارس است و از حکماء که در زمان وی بوده اند سقراط و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر بوده اند و مدفن او در فارس است . -

بهمین بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب، بحکم وصیت پادشاه شد و بکین پدر و پدربچنگ خاندان رستم رفت و فرامرز بن رستم را بکشت، و زال را محبوس گردانید پس خلاص داد و رستم در آن حال در چاه بمکو برادر مجروح شده بود و بدان درگذشته، بهمین قلات بسیار در حکم آورد و سپهر بخت النضر را از بابل مغرول کرد و کیش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش از یکی از انبیای بنی اسرائیل بود بعوض بفرستاد و بفرمود تاجله بنی اسرائیل را بر بیت المقدس آورد و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد و کپریشانان را جمع کرد و در انبال پیغمبر علیه السلام را با اتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و مملکتی شام داد و ایشان را باز بمقام خویش گسیل کرد و بیت المقدس عمارت فرمود و مادر بهمین از اولاد طالوت بود و زانش از نژاد رحبیم بن سلیمان، او را پسری ساسان نام و دخترهای نام بود بهمین های را زن کرد و پادشاهی بدو داد ساسان از رشک بباد

مشغول شد، مدت پادشاهی بهمن صد و دوازده سال بود، از  
 اکابر حکماء که در عهد او بودند بقراط طبیب و بقراطیس بوده است  
 های بنت بهمن زنی با حزم و رای بوده و سیرتی پسندیده  
 داشته بحکم وصیت پدر پادشاه شد از پدر حامله بود وضع حمل  
 بر پسری شد حبش شاهی بر مهر پسر غالب آمد و او را در صندوق  
 نهاد و بر آب انداخت گازی آن صندوق را بگرفت و پسر را از آب  
 نام کرد و پیرو بود چون بحد بلوغ رسید گوهر پادشاهی سر بگاز  
 فرو دخی آورد بر سلاح و وزیدن مشغول شد و بالشکری که مادرش  
 بچنگ و عیان میفرستاد ضم شد امیر لشکر در راه در او آثارد  
 مشاهده میکرد، چون بروم رسیدند مردی بسیار کرد احوال او  
 باهای تقریر کردند تفحص احوال او نمود محقق شد که پسر او است  
 پادشاهی بد و تسلیم کرد و خود کرانه گزید، و بعضی گویند چهل من  
 و خانه عظیم که در وسط استخر است و مسلمانان آنرا مسجد ساخته اند  
 و اکنون بغایت خراب است وی ساخته است، مدت پادشاهی های  
 سی و دو سال و از آثار او شهر جبادقان است (گلپایگان)، -  
 داراب، بن بهمن - بجای مادر پادشاه شد و او پادشاهی

با عدل و رای بوده و بیشتر ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند  
 و صاحب خبران را تعیین کرد تا خبر زود تر رسانند و جهت ایشان  
 در منازل اسب بست و دختر فیلقوس را بخواست و بسبب بوی ناخوشی  
 که از دهانش می آمد او را پیش پدر فرستاد دختر از داراب بهر سکند  
 حامله بود چون بزاد فیلقوس گفت از من است و داراب را پسری  
 دیگر را نام بود او را ولیعهد گردانید، مدت پادشاهی او  
 دوازده سال بود و بیشتر مقام وی بفارس بود و از آثار وی  
 شهر را را بجز رداست و کوره که بدان منسوب است و از حکیمان  
 که در عهد او بودند افلاطون الهی که شاگرد سقراط است . .  
 دارای بن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان  
 او و اسکندر روی بر سر خراج بعضی از ولایات ایران که در  
 تصرف در میان بود غاصمت افتاد آهنگ جنگ یکدیگر کردند  
 و دود مرده همدانی از کسان دارا وی را زخم زدند و بشکر اسکند  
 گریختند اسکندر فی الحال بیامد و سروی بزاو نهاده و قسم  
 مغالطه خورد که من نفر موده ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی  
 التماس کرد که کشندگان ویرا بکشد و دختر وی زن کند و بر

اولاد ملوک فرس بیگانه نگارد و ایشانرا خوار ندارد اسکندر  
 از وی بپذیرفت و بر آن وفا کرد و از اینجهت ملوک طوائف بگماشت  
 و نفو است که مخالفت عهد کند و نیارست از اقارب دارا کی تاج مقام  
 داشتن مبارکه مستولی شوند و از وی یا اولاد وی کینه خواهند  
 و نیز گویند که ارسطاطالیس تلید افلاطون اشارت کرده تا اسکندر  
 بر قتل پادشاهزدگان اقدام ننماید ، مدت پادشاهی در اچهار  
 سال - از آثار او شهر اهر است -

اسکندر بن دارا که لقب اوز و القرنین است و بعضی گویند که  
 اسکندر پسر فلیقوس است بعد از برادر پادشاهی ایران بدور  
 و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد و بطلب آب حیوان رفت  
 و خضر علیه السلام بر مقدمه لشکر او بود بر آب حیوان رسید  
 و از آن بخورد و اسکندر محروم ماند ارسطاطالیس حکیم وزیر  
 او بود حکمت و فلسفه و منطق و محسبی اقلیدس و هیئت و غیره  
 از ایران بر روم فرستاد از آثار اسکندر سد یا جوج و ما جوج است  
 بمشرق و اسکندر ریه بمغرب و دمشق بشام و مرو و هرات و  
 خراسان و سمرقند در ماوراء النهر و برودع بر او ان و بقول

بعضی مورخان سد یا جوج و ما جوج را ذوالقرنین ابر ساخته است  
و طلب آب حیوان نیز او کرد، چون اسکندر در حلت خواست کرد جهان  
بر ملوک طوائف بخش کرد و در ایران نود پادشاه معین نمود چنانکه  
هیچ یک فرمان دیگری نبردی و بدین سبب کس بر او حکم نکرد  
مدت پادشاهی او چهارده سال، وفات او در شهر زور بوده است  
و در آنوقت سی کس از اعظم حکماء که ارسطاطالیس از جمله ایشان بود  
بر سر او حاضر بودند اسکندر را اجزای ماسکه مالیدند و در تابوت  
طاهانه کردند و با اسکندر ریه فرستادند مادرش او را از تابوت طلا  
بیرون آورده و در تابوتی از سنگ مرمر که از مصر آوردند نهاد و  
در اسکندر تیر دفن کرد و اموال و عذر و معاصرا و بودند بعد  
از او ملک برپیر او روشن نام که شاگرد ارسطاطالیس بود عرض  
کردند قبول نکرده و بعلم و عبادت مشغول شد از اهل بیت اسکندر  
مردی را او عوس نام پادشاهی برداشتند و او را بطیلموس گفتند  
و معنی آن ملک بزرگ بود چنانکه مَلِک عجم را کسری میخوانند  
و ملک یونان و مصر و شام و مغرب تا حد عراق و لب دجله در  
حکم او شد و بنی اسرائیل را بن زمین بیت المقدس نیکو داشت

و یکتن از ایشان مهتر کرد و ترویج دین و شریعت توریه فرمود  
 و او عوس بعد از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت و بعد  
 از او دقیانوس پادشاهی نشست و او بود که اصحاب کهنه از وی  
 بگریختند و بکهنه افتادند و بعد از او مردی دیگر پادشاهی  
 رسید نام او عرسطوس چون از پادشاهی وی بپناه و شش سال  
 بگذشت عیسی بن مریم از مادر برزاد و میان عیسی و اسکندر  
 صد و شش سال و بعضی زیاده از آن نیز گویند . -

## فصل سوم در ذکر ملوک طوائف

از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدتی سیصد و هجده سال  
 ایران را ملوک طوائف داشته اند و ایشان بایکدیگر کوشش و <sup>تلاش</sup> بمبار  
 مشکل کردند و لاجرم مردم در عهد ایشان در تحصیل علوم <sup>شیراز</sup> میگو  
 و اهل علم در عالم بدرجۃ اعلیٰ رسیدند و از ایشان سه فرقه  
 که بیست و یک پادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند -  
 فرقه اول - انطخس رومی ، چون اسکندر چهار ملوک <sup>تلف</sup> طوائف  
 بخش کرد خراسان و عراق و بعضی از فارس و کرمان بدو

و او مدت چهار سال مباحثه و تابر دست اشک بن دارا کشته شد  
فرقه دوم - اشکانیانند - دوازده پادشاه - مدت حکومتشان  
صد و شصت و پنج سال -

اشک بن دارا - در زمان تهمش اسکندر از بیم او پنهان شد بعد از  
آن بر انطس خروج کرد و او را بکشت و ملک انطس او را مسلم  
بار دیگر پادشاهان اطراف را مقرر کرد که نام او در فرمانها بالا  
نامه‌های خود نویسند و او نیز از ایشان باج بخواهد، و بوقت نشو  
بلشکر مدد یکدیگر دهند و غزل و نصب همکس بدست دیگری بنه  
مدت پادشاهی او پانزده سال است -

اشک بن اشک بن دارا - بعد از پدر بحکم او پادشاه شد و ده  
هفت سال حکم کرد و درگذشت -

شاپور بن اشک بن دارا - او را پادشاهی بزرگ خوانند بعد از  
برادر پادشاهی بد و تعلق گرفت و او بچنگ روم رفت و خلقی بشما  
قتل آورد از اموال و خزائن که اسکندر برده بود بسیار باز آورد  
و مدت پادشاهی او شش سال بود -

هسرام بن شاپور بن اشک - بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد



و مدت یازده سال پادشاه بود و درگذشت -

بلاش بن بهرام بن شاپور بن اشك بعد از پدركار ملك بدو  
تعلق گرفت و مدت یازده سال بود و نماند -

هرمز بن بلاش بن بهرام - بعد از پدر پادشاهی یافت و مدت  
شانزده سال حکومت کرد و درگذشت -

نرسی بن بلاش - بعد از برادر پادشاه شد مدت چهارده سال  
در پادشاهی بماند و درگذشت -

فیروز بن هرمز بن بلاش - بعد از عم پادشاه شد و مدت  
هفده سال در پادشاهی بماند و درگذشت -

بلاش بن فیروز بن هرمز - بعد از پدر پادشاه شد مدت دوازده  
سال حکم کرد و بگذشت -

خسرو بن بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و مدت  
بیست سال در پادشاهی بماند و بگذشت -

بلاشان بن بلاش بن فیروز - مرغزار بلاشان اصفهان بدو  
منسوب است بیست و دو سال در پادشاهی بماند و درگذشت.  
خسرو بن بلاشان - بعد از پدر پادشاه شد و مدت سیزده

سال در پادشاهی سیر برد و در جنگ اشغانیان کشته شد -  
فرقه سوم اشغانیانند از نسل فریز بن کاوس هشت پادشا  
مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال -

اول ایشان اشغ بن اشغ - با اشکانیان جنگ کرد و دولت از  
خاندان ایشان بیرون آورد و ملک بر او قرار گرفت با ملوک طوا  
هان شرط کرد مدت بیست و سه سال در پادشاهی سیر برد و در  
گذشت  
بلاش بن اشغ - بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد و در  
سال پادشاهی کرد و در گذشت عیسی بنغیر (ع)، در عهد او -  
متولد شد -

گودرز بن بلاش بن اشغ - او را گودرز بزرگ خوانند کین یحیی  
از بنی اسرائیل او باز خواست ، مدت سی سال پادشاه بود -  
نرسی بن گودرز بن بلاش - بعد از پدر پادشاه شد مدت  
بیست و سه سال در پادشاهی بماند مؤبد و رامین در عهد  
او پادشاه خراسان بودند و از قبل او -  
نرسی بن نرسی بن گودرز بن بلاش - بعد از پدر پادشاه شد  
و مدت ده سال حکم راند و نماند -

اردوان بن نرسی بن نرسی بن گورز بن بلاش ، بعد از پدر  
پادشاه شد قیصر روم بعهد او قصد ایران کرد و او از پادشاهان  
طوایف مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد و مدت یازده  
سال در پادشاهی بماند و درگذشت -

نرسی بن نرسی - بعد از او پادشاه شد مدت ده سال حکم  
کرد و بگذشت -

اردوان بن نرسی بن نرسی - او آخر ملوک الطوایف بود  
بعد از پدر پادشاه شد و مدت سی و یک سال در پادشاهی بماند  
و در جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت ملوک طوایف  
سپری گشت -

## فصل چهارم در ذکر ساسانیان

که ایشان را اکاسره نیز خوانند - سی و یک پادشاه  
مدت ملکشان پانصد و بیست و یک سال

اردشیر بابکان برجده مادری منسوبست بر بابک که از قبل از او  
حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و کرمان بدو منسوبست

و پدر اردشیر ماسان نام داشت از نسل ماسان بن بهمن، پسر  
 اردشیر شهبانی بایک کردی بایک در حق او خوبی دید، از نوایش  
 پرسید، اظهار کرد، بایک او را معزز کرد و دختر خود بدو داد  
 اردشیر از او متولد شد، چون بجد بلوغ رسید بخدمت اردوان  
 رفت و با سرقی از سراری او سر بر آورد و هر دو بگریختند و بفارس  
 رفتند اردوان پسر خود را بچنگ افرشاد اردشیر بر او مظفر  
 شد و بچنگ اردوان رفت و او را بر ظاهر ری بعد از چهار بکشت  
 و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن کرد دختر بفریب برادر  
 اردشیر را زهر خواست داد و اردشیر فهم کرد و او را بوزیر داد  
 تا بکشد زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند نبود وزیر  
 او را زنده دارد و خود را خسی کرد بعد از چند ماه شاپور از او  
 متولد شد وزیر او را بپرورد و در ده سالگی در حالت گری  
 باختن برادرشیر ظاهر گشت وزیر احوال عرضه داشت اردشیر  
 وزیر را نوازش نمود آل برامکه از نسل آن وزیر اند، اردشیر  
 پادشاهان ملوک طوایف را هر کدام که مطاوعت او کردند و خراج  
 پذیرفتند بگذاشت و هر کدام که مخالفت کردند نگذاشت و اگر

بعد از عازبه بمطاعت درآمدند مقبول داشت و از آثار او شیر  
خوره فارس است که عضدالدوله دیلمی آنرا فیروز آباد نام کرد  
و شهر گواشیر است که در الملک کرمان است و در اول بود او  
میخواندند و اهواز و بند رود مسرقان بخوزستان و جزیره  
بد یار بکر و بحرین بد یار فارس و نجر نقرین که اکنون دیمی<sup>ست</sup>  
و بهیر بگیلان که اکنون گرجان میخوانند و ندر<sup>ن</sup> میاسیستان  
و کرمان و شهری از مدائن سبعه بعراق و نرماشیر دیم، و  
اکنون از آن اثری نیست، و آب زنده رود در اصفهان میان  
رعایا بخش کرد و نصیب هر ولایت مقرر گردانید مدت پادشاهی<sup>ی</sup>  
او شیر چهل سال و دو ماه بود و او پادشاهی بود با عدل  
و سخاوت و رأی و شجاعت و در عدل و سیاست قاعده<sup>ها</sup>  
نهاد که پیش از وی ننهاده بودند و او را وصایا و عهد<sup>یست</sup>  
بغایت خوب و در او آخر سلطنت حکمی بر اکثر ربع مسکون  
نفاذ یافت -

شاهپور بن اردشیر - پادشاهی بود بعدل و شجاعت و  
سخاوت بعد از پدر (معروف) سی و یک سال و چند ماه پادشاهی

و در جهان عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور را که ظهورت بنا کرد  
 بود و اسکندر خراب کرده آبادان گردانید، در شهری که از صوبان  
 شهر است غاری هست و صورت شاپور از سنگ تراشیده و بشکل  
 ستونی در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی چند کرده  
 و چند شاپور بخوزستان او ساخت و بهر ولایت روستاها بسیار  
 ساخت و شاپور یعنی پسر ملک . -

هرمز بن شاپور - مردی بود با جمال و قوت و بها و علم مدّت  
 دو سال پادشاهی کرد از آثار او شهر رام هرمز بخوزستان و در  
 میان بغداد و خوزستان است . -

بهرام بن هرمز - چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی را  
 معزز و مکرم داشت و بخودشان نزدیک کرد تا مانی بروی اعمّما  
 کرد و پیش روی حاضر شد بهرام ویرا تعظیم کرد تا اتباع او را  
 جمله بدست آورد آنگاه حکما را جمع کرد تا با مانی بحث کردند  
 و ملزمش گردانیدند و کفر او مبین شد و توبه بروی و  
 امتش عرض کردند قبول نکرد . بهرام بفرمود تا پوستش  
 بیرون کنند و گاه در آکندند و بیاویختند و نایاب را بفرمود

تا مانیان را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بفرمود  
تا در زندان محبوس داشتند و مذهب وی از این سبب بر طرف  
و گویند اثر او در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و سه  
ماه بود از آثار او چیزی مشهور نیست . -

بهرام بن بهرام بن هرمز - مردی بغایت نیکو سیرت بوده مدت  
ملکش بیست سال از آثار وی چیزی ظاهر نیست مقام وی بحد  
شام بوده . -

بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز - او را اشکان شاه خوانند  
و بهرام بهرامیان نیز گویند بعد از پدر چهار ماه حکم کرد . -  
نرسی بن بهرام بن بهرام - بعد از پدر بر سر پادشاهی نشست  
و مدت نه سال در حکومت بماند و درگذشت . -

هرمز بن نرسی بن بهرام - بعد از پدر پادشاه شد و اول پادشاه  
از اکاسره که بنفس خود بدیوان مظالم بنشست او بود و سیرت  
نیکو داشت و داد مظلوم دادی مدت نه سال چهار رتخت فرما  
بود و از آثار او روستاهای بسیار در ولایت خوزستان است  
شاهپور و الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام - بوقت

وفات پدر او هنوز متولد نشده بود و هر فرزند نداشت  
 ارکان دولت او احتیاط کردند مادرش اهیور حامله بود پادشاه  
 بدو دادند بعد از چهل روز شاهپور متولد شد طفل را بخت  
 خوا بامیدند و تاج بر بالای سر وی آویختند چون او کودکی بود  
 ملک پر آشوب شد، از عرب طایر غسانی لشکر کشید و تختگاه  
 ساسانیان غارت کرد و خواهر هر فرزند را اسیر کرده و زن کرد چون  
 شاهپور بجدّ مردی رسید بجنگ طایر رفت و دختر طایر ملکه نام  
 با او متفق شد و او را در قلعه راه داد تا طایر را بکشت و بسا  
 از قوم عرب را بقتل رسانید چون از قتل ملول شد فرمود تا -  
 شانه اعراب بیرون میگردند و ایشان بسحق میروند اعراب  
 بدین سبب او را ذوالاکتاف خواندند از اجداد حضرت رسول<sup>صلی</sup>  
 مالک بن نضر پیش او رفت و او را از سبب آزار اعراب پرسید  
 شاهپور گفت از مغبّان شنیده ام که از عرب شخصی خیزد که ملوک  
 عجم را براندازد بدین کینه این قتل میکنم مالک گفت شاید که تو  
 مغبّان دروغ باشد و اگر راست است و البتّه بدنی است اولی آنکه  
 این قتل کمتر باشد تا آن صاحب دولت را نیز کینه کمتر بود بدین سخن



شاپور دست از آزار عرب برداشت ، شاپور برسم رسل پیش  
 قیصر روم رفت قیصر او را بشناخت ، بگرفت و محبوس کرد و بایران  
 آمد و خرابی بسیار کرد و در این ملک متمکن شد ، شاپور از  
 زندان بیدار گشت و کینه‌ای که بر او عاشق شده بگریخت و با آن کینه‌ز  
 بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت در آن زمین  
 باغی که اکنون به شاپوران مشهور است و شاپور ساخته و  
 در آن وقت باغی کوچک و صومعه‌ای زیاده‌ای پرستی بود نزول کرد  
 از حال ایران استکشا فی مینمود و صومعه‌دار با او گفت وزیر  
 شاپور در دروید بار است و امیر لشکر در سروبار ، شاپور  
 با ستحضار هر دو اشارت کرد بخدمت پوستاند با اتفاق بر  
 قصد قیصر بجانب بغداد روان شدند و بر سر قیصر رسیدند  
 و او را دستگیر کردند ، ملک شاپور را صافی شد ، شاپور  
 زمین قزوین را بر خود مبارک داشت ، فرمود آنجا شهری  
 بسازند معماران بعمارت مشغول شدند ، دیلمان مزارع ایشان  
 میشدند هر چه ایشان بر روز میساختند دیلمان به شب خراب  
 میکردند معماران بحضرت شاپور اینها کردند ، شاپور بدفع

اعراب و دیگر طامعان ملک مشغول بود و با کار دیلمان نمیپرداختند  
 جواب فرستاد که دیلمان را بمال مشغول کنید و شهر بسازید  
 چنین کردند و شهرستان بساختند، آغاز عمارت قزوین در  
 ماه ایاد سنه ثلاث و ستین و اربعه<sup>۴۳۳</sup> اسکندی بطالع جوزاء،  
 جمعی از لشکریان جهت دفع شر دیلمان در آنجا ساکن شدند و چون  
 شاپور دفع طامعان ملک کرد بجنگ دیلمان آمد و تا کنار دریای  
 خزر برفت و قتلعام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و هر چه بقارت  
 لشکریان از آن برده بودند بعضی بسوخت و بعضی در زیر گل کرد  
 و از بردن آن عار داشت، در تاریخ گزیده آورده است که مانی  
 صورتگرد در زمان شاپور ذوالاکتاف دعوی پیغمبری کرده  
 و بعضی گویند که در زمان شاپور بن اردشیر، و صاحب نظام التوائی  
 و حمزه اصفهانی بر آنند که در زمان بهرام اول بوده چنانچه -  
 مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطهای دراز و کوتاه  
 کشیدی و دایره ها نمودی بی پرگار و مسطر چنانچه به پرگار  
 و مسطر احتیاط رفتی تفاوت نبودی و صورت ربع مسکون و  
 سه ربع غیر مسکون بر گوئی (کره ای) نگاشته بود چنانکه تمام

شهرها و دریاها و کوهها و رودها از آن معلوم میشود و پیراهنی  
 نیز ساخته بود که چون پوشیدندی مرغی بودی و چون از تن  
 برکنندندی نامرئی، اما در مناظره با علما دروغ زن شد  
 و کشته گردید، از آثار شاپور شارستان قزوین است که اکنون  
 محلی است از آن و شهرستان مداین و متحدید عمارت انبار و  
 خوره شاپور که آنرا سوس خوانند و چند شهر در سیستان و  
 هند بساخت مدت عمر و پادشاهی او هفتاد و دو سال بود.  
 اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذوالاکتاف بود از ما  
 چون پسر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو دادند تا چون  
 شاپور بن شاپور بزرگ شود پادشاهی بدو سپارد اردشیر  
 مردی عاقل بود و با مردم در دولت نیکو زیست و نیکوئی کرد  
 بدین سبب نیکوکار لقب یافت مدت دولت او دوازده سال  
 شاپور بن شاپور ذوالاکتاف - بعد از نعم پادشاه  
 شد شکار و روست بود در نجیرگاه بادی سخت برآمد  
 و ستون بارگاهش بشکست و بر سرش آمد و بدان درگذشت  
 مدت پادشاهی او پنجاه و چهار ماه، شروین و حورین

معاصر او بودند، قیصر روم را پسری کوچک بود بوقت مرگ نزد  
شاپور فرستاد که کسی را بفرستد - تا ملک مضبوط نگاه دارد و چون  
پسر بزرگ شود ملک تسلیم کند شاپور شروین را بفرستاد تا  
بروم حاکم شد چون پسر قیصر بچند مردی رسید ملک بدو سپرد  
او شروین را در خست مراجعت نداد، شروین تا عهد بهرام گور  
در روم بماند -۰-

بهرام بن شاپور بن شاپور ذوالاکتاف - ظالم و جبار صفت  
بود داد کس ندادی، سیزده سال در پادشاهی بماند و در  
یزدگرد بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و  
یک سال حکم کرد فارسیان او را در عداد پادشاهان نیاورده  
اما حمزه اصفهانی و مورخان بر درستی احوال او مبالغه نموده اند  
یزدگرد بنه کار بن شاپور بعد از برادر زاده حاکم و پادشاه  
شد عظیم ظالم و ستمکار بود فارسیان او را یزدگرد بنه کار  
لقب دادند، مدّت پادشاهی او بیست و دو سال و نیم، در عهد  
او اکثر ایران از ظلم خراب شد -۰-

بهرام گور بن یزدگرد بن شاپور - بعد از پدرش ارکان دولت بسپ

ظلم نیکو کرد و او را اختیار نکردند و پادشاه کسری نامی دادند و پادشاه  
 با او منازعت کرد بر محاربت انجامید بهرام رنج لشکرخواست  
 و گفت دعوی من و او را است و تاج بر تخت می بنیم و در شیر  
 گرسنه بر پای تخت می بنیم هر که شیرانرا بکشت و تاج برداشت  
 پادشاهی او را است کسری گفت من صاحب ملکم و تو مدعی  
 بنیمنه تو را باید ، بهرام شیران را بکشت و تاج برداشت پادشاه  
 بر او مقرر شد ، بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاده  
 و در عدل و داد کوشید و بگردانیکو مردم راهواخواه خویش گردانیدند  
 بهرام بغایت مردانه بود و تیرا و خطا نرفتی شکار دوست داشتی  
 و خرگور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گورخواندند زمان  
 او زمان عشرت و طرب بود مردم تا فیر و زبکسب مشغول بودند<sup>ند</sup>  
 و نیمه دیگر بعشرت کار مطربان رواج عظیم گرفت بهرام گور را ز  
 هند دوازده هزار لولی یحمت مطربی مردم بیاورد و نسل  
 ایشان هنوز در ایران مطربی میکنند ، بهرام بعشرت مشغول  
 بود کار ملک بوزیر گذاشته بود وزیر ولایت خراب کرده لشکر را  
 مرسوم نداده بود بهرام روزی بر سیل شکار بیرون رفت

بر درخیمه چوپانی سگی را از درخت آویخته بود موجب پرسید  
گفت این سگ بر این گله من معتمد من بود ناگاه نقصان  
پدید آمد و موجب معلوم نمی شد متفحص شده این سگ با  
ماده گوگی الفت گرفته بود و با او در ساخته و گرگ گو سفند  
تلف می کرد ، بهرام از این سخن متنبه شد و متفحص احوال  
وزیر گشت وزیر گناه بشمار داشت او را سیاست کرد -  
مدت پادشاهی او شصت و سه سال ، فرمود تا بر گورش  
نوشتند که با آنکه از این جهان همه کامی برداشتم ناکام بگذاشتم  
یزد گرد بن بهرام گورد بن یزد گرد بعد از پدر پادشاه شد  
مدت پادشاهی او هجده سال بود . -

هر مز بن یزد گرد بن بهرام گورد بعد از پدر بحکم وصیت  
پادشاه شد برادر مهترش فیروز بر پادشاه هیتال التجار د  
و با برادر جنگ کرد و او را اسیر گردانید مدت پادشاهی او یکسال  
فیروز بن یزد گرد بعد از ظفر بر برادر پادشاه شد  
در زمان او قحطی عظیمی پیدا شد هفت سال خراج موقوف  
داشت تا ضعف او رعیت مستأصل نشوند سیرت پسندیده داشت

و باد مظلومان نیکو داری و مجرم را بنزدان نفرستادی و هم  
در مجلس حکم جزا با مضا رسانیدی و او را با خوشنواز ترك مصاف  
افتاد و کشته شد، مدت پادشاهی او دوازده سال بود -

بلاش بن فیروز بن یزدگرد بعد از پیر پادشاه شد برادرش  
قباد از او بگریخت بعد او و سوفرای (سوخرا) که از پهلوانان  
جهان بود برفت و خوشنواز ترك را بکشت مدت پادشاهی او  
پنج سال بود -

قباد بن فیروز بعد از برادر پادشاه شد در زمان او  
مزدك دعوی پیغمبری کرد و مال و زن همه مشترك گردانید  
قباد بدو بگروید جهان بر قباد بشوید کج غزلت گرفت و  
برادرش جاماسب بجای او بنشست، اما مورخین نام او را  
در این پادشاهان نیاورده اند، باز بمرد پادشاه هیتال  
قباد پادشاه شد و ملک بر او قرار گرفت، نوشیروان بن قباد  
مزدك و اتباع او را دفع کرد و جهان از شر او پاک شد، از  
آثار قباد ارجان و حلوان و شهر آباد جرجان و چند موضع در  
طبرستان است، مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال بود

انوشیروان بن قباد (عادل) بعد از پدید پادشاه شد  
 و او را کسری گفتند و هر که بعد از او بود او را کسری خواندندی  
 انوشیروان عادت و آیین نیکو نهاد و ترتیب ملک و ضبط لشکر  
 به گونه گروه او کرد و در دفتر عرض و عارض او پیدا کرد و بنور  
 را وزارت داد بعد از مدتی عزم روم کرد و ملک روم را گرفت  
 و قیصر را در فرمان خود آورد و بر او خراج نهاد و روم بدو  
 باز گردانید برقرار آنکه هر چند سال بدرگاه آید و چون از فتح و  
 بازگشت به ماوراءالنهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط  
 آنکه تا فرغانه انوشیروان را باشد و دختری بخواست از خاقان  
 و با اتفاق به محاربه هیاطله رفتند و ایشان را قهر کردند و  
 بجانب هند و چین رفتند و ایشان صلح کردند و خراج مالک  
 بر خود گرفتند، چون بازگشت از در بند خبر آمده بود که  
 قبیاق مستولی شده اند انوشیروان آهنگ ایشان کرد و آن  
 جماعت را قمع فرمود و در بند را معور گردانید و جمعی از  
 لشکریان آنجا بداشت تا آن در بند نگاه میداشتند و نفوس  
 تاحصنها ساختند و پلها عمارت کردند و راهبان گاه داشتند



از دزدان و مفسدان ، گیلان و دیلمان او را منحرف شد . کتاب  
 کللیه و دمنه و شطرنج در عهد او از هند بایران آوردند و زیرو  
 ابوزرجمهر در مقابل شطرنج فرد ساخت ، در ایام اوسیف <sup>بن</sup> ذی  
 از ایناء ملوک حمیر نزد وی آمد و استمداد کرد بر مسروق بن  
 ابهر که سوره الفیل در شأن پدرش آمده است انوشیروان  
 او را مدد کرد تا این از ایشان مستخلص گردانید . و با جمله  
 انوشیروان عادل جهان را بنام نیکو داد و اوصاف برگرفت -  
 و چون هفده سال از پادشاهی او بگذشت عمارات عالم بدینجا  
 رسید که در ممالک او هر چند که امتحان را پناه جریب زمین  
 خراب جستند نیافتند و بهتر و مهتر آفرینش پیغمبر ما  
 صلوات الله و سلامه علیه و آله در آخر زمان او بوجود آمد  
 و آن روز آتشکده ها فرو مرد و دریای ساوه خشک شد  
 و دوازده کنگره از ایوان کسری بفتاد و انوشیروان از این  
 متفکر شد این حال را با سطح کاهن گفتند سطح گفت این  
 دلالت بر ولادت نبی عربی و استیلای امت وی بر جمیع  
 آتشکده ها است و بعد هر کنگره ای که افتاده است یکی

از قریش پادشاهی کند پس ایشان منقطع شوند - و از بناهای وی  
 رومی است که بشکل انطاکیه ساخته اند که بجنب مدین پیوسته  
 و در بارگاه وی چهار کرسی زرین نهاده بودند یکی از برای  
 ابوزر جهمرد قم برای قیصر روم سوّم از واسطه ملک چین  
 چهارم ملک قچاق را بودی ، مدّت ملکش چهل و هشت سال  
 بود ، گورش بر جبل الحمری ، فرمود تا بر گورش نولسند که  
 هر چه از پیش فرستادیم ما و ذخیره است پیش کسی که خرای نیکی  
 نکاهد و بر بدی نیفزاید ، لَا يَكُونُ الْعِرَانُ حَيْثُ يُعَوِّرُ السَّلْطَانُ  
 هر مزین نوشیروان - بعد از پدر پادشاه شد بهرام  
 چوبین را بچنگ ساوه شاه فرستاد که او را بکشت و در زمان  
 او پرویز پیش بر ولایت ارمن رفت و بر دختر پادشاه آنجا  
 شیرین نام عاشق شد ، مدّت سلطنت هر مزد و از ده سال بود  
 بهرام چوبین بقولی از فرزندان گوگین میلاد و بقولی  
 از تخم یزدگرد بنز هکار بدعوی خد متکاری هر مز بهرام  
 پادشاهی بکن خواستن هر مز پیش رود نهران رفت و  
 با پرویز ملاقات افتاد و مجاوره انجامید پرویز منزه  
 شد

بهرام بر ملك مستولى شد پرويز به مدد خالان خود بند و به  
 و بسطام به روم رفت و دختر قيصروم مريم را بنگاح آورد  
 و بهمد و لشكر قيصر به ايران آمد و بر در او جان با بهرام جنگ  
 كرد و بهرام شكست يافته به خراسان گريخت و از آنجا پيش بر  
 خاقان چين رفت و دختر او را بخواست ، پرويز يكي را بفرستد  
 فرستاد تا او را بجا بگشت ، مدت استيلاي بهرام بر ايران  
 دو سال و كسرى بود . -

خسرو پرويز بن هرمز بن نوشيروان عادل از اوتان  
 اردشير هيچده پشت است كه همه پادشاه بودند بعد از بهرام چو  
 پادشاهي بر او قرار گرفت كسانى كه پدريش را كشته بودند اگر  
 چه خالان او بودند و او بسعى ايشان از ورطه بهرام چو  
 خلاص شده بود بقصاص پدر بگشت و فارسيان در شرح نزد  
 او مبالغه كرده اند ، چنين گويند كه ملوك شروان از نسل  
 اويند ، گويند كه پانزده هزار كينزك مطر بهر و خد متكار و  
 شش هزار خادم و حارس و بليت و سه هزار و پانصد اسب  
 با رگير عربى و رومى زيروزين داشت و نهصد و شصت زن

پیل در حضرت اومی بودند غیر آنچه در شهرها داشت و چون سوار  
 شدی دو بیت کس با مجمرهای زرین در حوالی او رفتندی تا  
 باد بوی خوش بد و رسانیدی و هزار آدمی و چهار پای در  
 رهگذر ثواب پاشیدی تا گرد فرو نشستی و او بروی خوب  
 و لطف و حسن خلق و زور و دلیری و قوت و شهنشاهی سرآمد  
 زمان خود بود آنچه او را بود دیگری را نبود اول آنکه پاره‌ای  
 طلا داشت نرم چون موم هر شکل که خواستی از آن ساختی  
 بی حدت آتش و دستی از عاج یا پنج انگشت چون او را فرزند  
 خواست شدن آن بچه در آب نهادی چون فرزند متولد شدی  
 آن انگشتان فراهم آمدی بنجم طالع گرفتی احتیاج نبودی از  
 حرم خبر پرسیدن، و کاسه‌ای داشتی که چون از آب تهمی می‌شد  
 بی آنکه کسی پر کند پر شدی و پیل سفیدی در عهد او در ایران  
 بچه آوردی و بر ایران فیل را تولد نمیشد، و بارید مطرب  
 که کس مثل او نبود و او را جهت نرم و پروریز سبید و شسته  
 و شش نوا بود که هر روز یکی را آغوش و استادان موسیقی را  
 قول او حجت است، و گنج باد آورد آنچنان بود که میان او و

مخالفت افتاد پرویز آهنگ ملک او کرد و قصر از بیم او خراب  
آباء واجد از خود تمام در کشتی نهاد تا در جزایر دریابند  
با دگشتی‌ها را بمنزل پرویز رسانید و آنهمه خواسته روز  
اوشد چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت پیغمبر ما  
صلوات الله علیه بشرف وحی مشرف شد و چون از وحی نوزده  
سال بگذشت به پرویز نامه‌ای نوشت و نام خود را بر بالا  
نام او نوشته بود، برنجید و نامه را بدید و چون آن خبر  
بحضرت رسالت رسید در حق او دعا فرمود و این دعا -  
مستجاب شد و پرویز به باوان که ملک یمن بود نامه نوشت  
که بفرستد تا اینکه در تهاورد عوی پیغمبری میکند باز بدین خود  
رود والا او را بر من بفرست، باوان فیروز دلی را با چند  
معروف دیگر بفرستاد چون این حکایت بحضرت رسول گشتند  
رسول فرمود که پرویز را دوش گشتند شما این حکایت برای که  
میکنید ایشان ضبط تاریخ کردند بعد از مدتی خبر قتل او بر  
موافق قول حضرت رسول صلعم بود آن جماعت جمله مسلمانان  
گشتند و باعث کشتن پرویز آن بود که بدخوی بود اکابر و

خفیه با هم مواخاة کردند و پسرش شیرویه را بر آن داشتند که  
 پدر را محبوس کرد و او را راضی کردند تا بفرمود بزرگوار او را  
 هلاک کردند و این واقعه در شب سه شنبه بیستم جمادی الاول<sup>ل</sup>  
 سنه سبع من الهجرة النبویه واقع شد شش ساعت از شب مذکور  
 گذشته بود و از آثار وی قصر شیرین، و ایوانی که در بیستون  
 کوه میساخت تمام نشد، مدت پادشاهی پرویز سی و هفت  
 سال بوده است -

شیرویه بن پرویز - بعد از کشته شدن پدر پادشاه  
 شد و سلطنت بر او قرار نگیرد بدین سبب برادران و  
 اقربای خود را بکشت آخرا بد کاری برنج تن مبتلا شد و  
 بعد از شش ماه پادشاهی مرد، مدت عمر او بیست و دو سال<sup>ل</sup>  
 و شش ماه بود -

اردشیر بن شیرویه - بعد از پدر پادشاه شد  
 کودک بود بعد از یک سال و نیم بدست یکی از بندهاگان کشته شد  
 فرایین - امیری بود از امرای پرویز بعضی نام او را  
 شهربان و بعضی شهر ایدار نوشته اند حاکم ملک روم بود

چون دولت ساسانیان روی در انحطاط نهاد و طمع در ملک  
کرد و بتقلب و استیلا پادشاه شد و مدت یکسال حکم کرد از  
دولت با او ساختند و او را بکشتند و رسی در پای او  
بستند و در محله‌های کشیدند و منادی ندا میکرد که هر که  
نزد از خاندان ملک باشد و دعوی پادشاهی کند سزای او  
این است . -

توران دخت بنت پرویز - چون از اهل بیت کسری  
کسی نیافتند پادشاهی بدو دادند زنی عاقله بود و پیغمبر<sup>ص</sup>  
در عهد او بدار القرار رحلت فرمود مدت پادشاهی او  
یکسال و چهار ماه بود . -

آزرمی دخت بنت پرویز - بعد از خواهر پادشاه<sup>ی</sup>  
شد بغایت جمیله و عاقله بود امیر لشکر خواست که با او عشقا<sup>ی</sup>  
کند او را بخلوت راه داد و بکشت مدت حکمش چهار ماه بود  
فرخ زاد بن پرویز - از مطربهای شکر نام صفا<sup>ی</sup>  
حاصل شده بود نسب او را مصدق ننیدانستند چون از  
آن نسل ، دیگی حاضر نبود بدو دادند قریب یک ماه حکم

کرد و بروایتی شش ماه، و بدست بندای کشته شد. -

یزدگرد بن شهریار بن پرویز - آخر ملوک عجم بود  
چون شیرویه بن پرویز را قربای خود را می کشت دایه او را به  
فارس گویانید و آنجا پرورد و او غزلت خواستی چون در  
آن سنل جزوی کسی دیگر نبود پادشاهی بدو دادند و در زمان  
او کار اسلام قوی شده بود و دولت عجم ضعیف گشت -  
چون لشکر اسلام بهنگ او آمدند یزدگرد رستم فرخ زاد را  
برابر ایشان فرستاد رستم فرخ زاد منجم بود دانست که در  
اکاسره به آخر رسیده است میخواست که صلح کند میسر نشد  
و رستم فرخ زاد در آن جنگ کشته شد لشکر اسلام قوت گرفت  
یزدگرد از عراق به خراسان رفت و پناه به سر لشکر خود -  
ماهوی سوری ببرد لشکر عرب به خراسان رفتند و در مرو  
الروود دو ماه حرب کردند ماهوی او را به لشکر مدد داد و  
هوس عراق کرد باز خبر یافت که بیژن پادشاه ترکستان بیرون  
شده قصد ایران دارد ، بهنگ او رفت ماهوی با فرزندان  
بیژن متفق شده با یزدگرد حرب کردند و یزدگرد بکربخت



و در آسیائی پنهان شد کسی ماهوی را از حال او اعلام کرد و حکم  
بر قتل او کرد و بفرمان ماهوی یزدگرد را در آن آسیا کشتند  
و بیشین پادشاه ترکستان ماهوی را با فرزندانش بکشت و کشت  
مدت پادشاهی یزدگرد بیست سال بود که چهار سال رواج  
داشت و شانزده سال دیگر را از این طرف به آن طرف گریزا  
بود تا در سنه احدی و ثلاثین هجری کشته شد و دولت امپراطور  
سپری گشت . -

### فِیْمِ سِوْمُ

در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشته اند  
و آن مشتمل بر سه مقاله است و شش باب و بیست و پنج

گفته خواهد شد

### مَقَالَةُ اَوَّلُ

در ذکر ابو بکر و عمر و عثمان که بحکومت نشسته اند  
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جهان فانی به  
نعم باقی انتقال فرمود مصیبت زندگان اهل بیت بفصل  
و تکفین و تجهیز و دفن آن حضرت مشغول بودند انظار در

سقیفه بنی ساعده جمع شدند و میخواستند که سعد بن عباد را  
 بر خود امیر گردانند چون این خبر به ابوبکر رسید با اتفاق عمر  
 بد آنجا رفت و بعضی عمر انصاریان به ابوبکر بیعت کردند و اکثر  
 از مهاجرین نیز تابع شدند و ابوبکر را بر خود امیر ساختند  
 و او در سال و سه ماه حکم کرد و در ماه جاری <sup>۱۳</sup> آخر سنه  
 ثلاث عشر من الهجرة النبویه بدر باقی شتافت و در زمان  
 او قسطنطین از عراق عرب و بعضی از شام بر دست مسلمانان  
 مفتوح گشت و مسیلمه کذاب که در مکه دعوی پیغمبری میکرد  
 کشته شد بعد از او عمر بوصیت ابوبکر بر جای او نشست  
 و در سال و نیم حکم کرد و در او <sup>۲۳</sup> آخری حجه سنه ثلاث عشر  
 ابوالؤلؤ او را کارد زد و در مستهل محرم سنه <sup>۲۴</sup> اربع و عشر  
 دارقانی را و داع گفت در زمان عمر فارس و عراقین و مصر  
 و شام و آذربایجان و قسطنطین از روم و دیار بکر بدست مسلمانان  
 فتح شد بعد از او عثمان بن عفان بجای او نشست و در سال  
 و دو ماه حکم کرد و بعد از آن جمعی از مسلمانان بدو خروج کردند  
 و در مدینه گرد خانه او را حصار کردند و بدرون خانه رفتند

اور اکشتند در نصف آخر ذی حِجَّہ سنہ ۳۵<sup>ق</sup> و ثلاثین من الهجرة النبویہ، مسلمانان در زمان او خراسان بگرفتند، بعد از او حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام بہ التماس و شفاعت صحابہ بر مسند خلافت نشست و بعد از این، مدت چهار سال و نیم بنور هدایت و امامت آن حضرت عالم نورانی بود چون احوال هدایت مآل آن حضرت در صدر کتاب مذکور شد بدان اکتفا رفت -

## مَقَالَةُ دَوِّم

در ذکر تسلط و تغلب بنی امیہ کہ چهارده تن بوده اند و مدت حکومتشان نود و یک سال بوده است

اول ایشان معاویہ بن ابی سفیان بن خضر بن حرب بن امیہ<sup>ص</sup> امارت شام یافت و چون در ربیع الاول سنہ ۴۱<sup>ق</sup> و اربعین ہجری حضرت امام حسن صلوات اللہ علیہ طریق انقطاع مسلول داشتند او بر جمیع مالک اسلام حاکم شد و در زمان او عبید اللہ زیاد در سنہ ثلاث و خمسين حاکم بصرہ شد و در سنہ ست و خمسين معاویہ بنام پسرش یزید از اهل

عالم بیعت گرفت همه کس بیعت کردند مگر یغ کس، حضرت امام حسین علیه السلام و عبدالله عباس و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر، معاویه با این جماعت مضایقه کرد و تکلیف کردن مصلحت ندید و در منتصف رجب سنهٔ ستین من الهجرة بمصر -

دوم - یزید بن معاویه بن ابی سفیان بعد از پدر بمحکومت نشست، در اول حکومتش با مراد حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو تن و بر وایتی هشتاد تن از برادران و بنی عثمان و شیعهٔ اهل بیت در دشت کربلا شهید شدند، و آخر ذرعه طیب غارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس از مهاجر و انصار و غیرهم را شهید کردند و خانهٔ کعبه را بنصب منجنیق خراب ساختند و در آخر زمان او عبدالله زبیر خروج کرد به حجاز، و چون یزید در رابع عشر ربیع الاول سنهٔ اربع و ستین بمصر و بدو رخ رفت کار وی قوی گشت و جمله اهل حجاز و خراسان و یمن و عراق و فارس و آذربایجان و هر جا که اسلام رسیده بود سوای دمشق تا ناحیه اردن به بیعت او

درآمدند و هشت سال ملک در دست او ماند تا ایام عبدالملک  
بن مروان پس حجاج بن یوسف را فرستاد تا با وی محاربه کرد  
و وی را در روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاول سنه ثلاث و  
- ۷۲ - در مکه معظمه از خلق بیاویخت -

سوم - معاویه بن یزید بن معاویه بعد از پدر چهل و نه  
حکومت کرد و در جمادی الاول سنه اربع و ستین بمرد و بعد  
از او برادرش خالد بن یزید را بر حکومت تعیین میکردند  
بسبب کمال صلی که بعلم و حکمت داشت رغبت نکرد خالد بسبب  
عالم بود و اشعار خوب دارد -

چهارم - مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه، بسعی  
عبیدالله زیاد به حکومت قوار گرفت در زمان او سلیمان بن صرد  
و مسیب بن الحیر و حمی از شیعیان بر طلب خون امام حسین  
علیه السلام خروج کردند از بنی امیه هر که را در کوفه یافتند  
بکشند و در عین الورع با عبیدالله بن زیاد و حصین بن  
نمیر طیت روزه جنگ کردند و سلیمان صرد و مسیب بن الحیر  
کشته شدند و بعضی بر جزیره گریختند و مروان را در ماه

رمضان سنه خمس و ستین<sup>۲۵</sup> مادر خالد که در حبائل او بود بالقی  
 بر دهان نهاده و بر آن نشست تا بمرد ، هشتاد و یکسال عمر داشت  
 پنجم - عبدالملک بن مروان بن حکم - بعد از پدر پادشاه شد  
 و در کوفه مختار بن ابوعبیده ثقفی در منصف ربیع الاول سنه  
 ست و ستین خروج کرد و ابراهیم بن مالک اشتر علیها الرحمه  
 والرضوان بمدد او شد و عراق و دیاربکر و اهواز و آذربایجان  
 مسخر کردند و بجهد تمام در طلب خون حضرت امام حسین<sup>علیه السلام</sup>  
 سعی شدند تا عمر سعد را با پیرش و شمر ذی الجوشن و هر که  
 در کربلا با حضرت امام حسین<sup>علیه السلام</sup> جنگ کرده بود میگرد  
 و می کشتند عبدالملک عبیدالله زیاده را با هفتاد هزار مرد  
 بجنگ ایشان فرستاد و از جانب مختار ابراهیم بن مالک اشتر را -  
 هفت هزار مرد بجنگ عبیدالله زیاده رفت و در حدود موصل  
 جنگ کردند ابراهیم مالک غالب شد و عبیدالله زیاده بقتل آمد  
 و اکثر شامیان کشته شدند ، عبیدالله زیاده از چهارده سال  
 امارت کرده بود ، مختار جزیره و موصل و آنحدود را با ابراهیم  
 داد ، بعد از این مصعب بن زبیر به عراق باز رفته از جانب

برادرش عبدالله زبیر بجنک تختار آمدند و در چهاردهم رمضان  
سنهٔ سبع و ستین تختار کشته شد و عبدالملک بن مروان در  
جمادی الاخر سنهٔ اثنین و سبعین بجنک مصعب بن زبیر براق  
آمد و او را بکشت و عراق بقصر عبدالملک درآمد و بشام  
مراجعت نمود و حجاج بن یوسف را دو ماه رمضان سنهٔ مذکور  
بجنک عبدالله زبیر فرستاد حجاج بر عبدالله ظفر یافت و او را  
بکشت چنانچه مذکور شد و چند آنکه عبدالله زبیر و حیات  
بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نیک گرفت و چون او کشته شد  
مردم طوعاً و کرهاً تابع ایشان شدند عبدالملک دوهفته پنجم  
و سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و پارس و خراسان  
و آن حدود بدو داد و در سنهٔ ثلاث و ثمانین شهر واسط او  
بنا کرد و عبدالملک در دمشق در منتصف شوال سنهٔ ست  
و ثمانین بمرد، بیست و یکسال و یک ماه پادشاهی کرد.

ششم - ولید بن عبدالملک بن مروان - بعد از پدر پادشاه  
شد و مملکت و حکومت او زیاده بر عبدالملک بود و در زمان  
او قتیبه بن مسلم از خراسان بر نوکستان رفت و ماوراءالنهر

و خوارزم و دیگر ولایان در تصرف خود درآورد و از طرف شما  
 مسلم بن عبدالملک عموری و قسطنطنیه مسخر کرد و مسجد  
 بنی امیه در دمشق ولید ساخت و در سنه ثمان و ثمانین  
 عمر عبدالعزیز را بمدينه فرستاد تا خانه های رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم شکافتند و داخل مسجد رسول کردند و در  
 آن روز اهل مدینه میگوئیستند و میگفتند این خانه ها را  
 نمی بایست شکافت تا مسلمانان که از اطراف بدینجامی آیند  
 میدانند که پیغمبر خدای بجه نوع خانه در دنیا الکفا کرده اند  
 و حجاج بن یوسف در پنجم ماه رمضان سنه ۹۵- تسعین  
 بمر و بیست و یک سال امارت کرده بود و پنجاه و چهار سال  
 داشت و زیاده از صد هزار آدمی کشته بود بحضور خود بجلا  
 آنانکه در جنگ کشته شده بودند و در روز مرگ او نود هزار  
 کس در بندها بودند ، و ولید بن عبدالملک در روز شنبه  
 منصف جمادی الاول سنه ۹۶- تسعین بمر و مدّت نر سال  
 و هفت ماه پادشاهی کرده بود و چهل و پنج سال عمر داشت .  
 هفتم - سلیمان بن عبدالملک بن مروان - بعد از برادر



پادشاه شد و در زمان او یزید بن مہلب گویگان و طبرستان را  
 بگرفت و جعفر بر مکی و وزیر سلیمان بود. بفرمود تا سکه فقره  
 تمام عیار زدند و پیش از آن در زمان عبدالملک کم عیار  
 مضروب کرده بودند بدین سبب ز جعفری بد و منسوب  
 سلیمان عمر عبدالعزیز را ولی عهد گردانید و در روز  
 آدینہ ہشتم صفر سنہ ۹۹<sup>۹۹</sup> و تسعین ہجری برنج ذات الجنب  
 بمرد و دو سال و ہشت ماہ حکومت کردہ بود -

ہشتم - عمر بن عبدالعزیز بن مروان - بعد از عم زادہ  
 پادشاه شد گویند بہ اہل بیت بنی صلوات اللہ علیہم احترام  
 میکرد و مردم را از بی ادبی نسبت بایشان منع مینمود -  
 عمر عبدالعزیز باغ فدک را بہ اولاد حضرت امیر داد و در  
 زمان او در سنہ ۱۱۰<sup>۱۱۰</sup> ہجری ابتدای دعوت بنی عباس من  
 عبدالمطلب بود و امام محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس را عیاض  
 باطراف فرستاد و مردم را بخود دعوت کرد ، عمر بن عبدالعزیز  
 روز آدینہ بیست و پنجم رجب سنہ ۱۱۰<sup>۱۱۰</sup> و ماہ ہمد و سبب

۱، جعفر بر مکی و وزیر سلیمان نیست بلکه وزیر ہرون خلیفہ عباسی است

موت او آنکه غلامی داشت که بسیار میل خاطر باو داشت و هشتا  
 غلام را فریب داد تا او را زهر داد و بر آن درگذشت  
 مدّت پادشاهی او دو سال و پنج ماه بود و چهل سال  
 عمر داشت . -

نهم - یزید بن عبد الملک بن مروان است - بعد از  
 عمّ زاده بر حکومت نشست در زمان او در سنه ۱۰۴  
 ابو مسلم خراسانی بجهت بنی عباس بدعوت مشغول شد  
 و یزید چهار سال و یکماه حکومت کرد و در شب آدینه  
 بیست و یکم شعبان سنه ۱۰۵ بمرد . -

دهم - هشام بن عبد الملک بن مروان - بعد از برادر  
 بحکومت نشست و خراسان بر نصر سیار داد و عراقین  
 بر یوسف بن عمر و ثقفی ، در زمان او یزید بن حضرت امام  
 زین العابدین علیه السلام را در سنه ۱۲۱ هجری و ماه  
 در کوفه شهید کردند و هشام در سادس ربیع الاول سنه  
 ۱۲۵ هجری و ماه ۱۲۵ بمرد و نوزده سال و هشت ماه حکومت  
 یازدهم - ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان بعد از

عم پادشاه شد در زمان او در سنهٔ خمس و عشرين و مائة و مئده  
 بن علی بن عبد الله بن عباس وفات یافت و پسر خود ابراهیم را  
 ولیعهد کرد و بعد از او پسر دیگرش سفاح ولیعهد شد که  
 اقل خلفای بنی عباس است، ولید طریق زناده قریش  
 گرفت لشکریان بد و خروج کردند و او را در روز چهارشنبه  
 بیست و یکم جمادی الاول سنهٔ ست و عشرين و مائة بکشند  
 او مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد -

دوازدهم - یزید بن ولید بن عبد الملك - او را ولید <sup>شب</sup>  
 سنهٔ ست و عشرين و مائة بجای عم زاده نشست او را یزید <sup>فقی</sup> نا  
 خوانند بجهت آنکه وظائف مردم را کم کرد، مدت شش ماه  
 حکومت کرد و در بیستم ذی الحجه سنهٔ ست و عشرين و مائة  
 در دمشق بطاعون بمرد عرش برچهل نرسیده بود -

سیزدهم - ابراهیم بن ولید بن عبد الملك بعد از برادر  
 به حکومت نشست و دو ماه حاکم بود مروان حمار برادر  
 خروج کرد و در صفر سنهٔ سبع و عشرين و مائة از مروان  
 بگریخت و حکومت مروان باز گذاشت و بعد از سه ماه کشته شد

چهاردهم - مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن عاص بعد از  
 فرار ابراهیم بن ولید حاکم شد و او را مروان حمار گویند چون  
 حکومت بنی امیه با خورسید بود در عهد او فتنه بسیار شد  
 در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار  
 خروج کرد میان او و نصر سیار محاربات رفت در آن اثناء  
 ابو مسلم در سابع و عشرين رمضان سنه ۱۲۹- و ماه  
 در دهی از مواضع مرو و دعوت بنی عباس ظاهر کرد و با کرمان  
 در جنگ نصر سیار متفق شد و نصر سیار بجنگ ایشان رفت  
 و کرمانی کشته شد و نصر سیار از ابو مسلم بگریخت و در سا  
 سنه ۱۳۱ هجری ، ابو مسلم در این وقایع صد هزار کس از اتباع  
 بنی امیه بکشت و خراسان بدو مسلم و صافی گشت فخطبه بن  
 شیب طائی را بجانب عراق فرستاد و او بلاد عراق مسخر کرد  
 و از عراق عزم کوفه نمود ، یزید بن عمر بن هبیره که مقدم لشکر  
 مروان بود از واسط بجنگ فخطبه آمد در کنار فوات بهم رسیدند  
 شب بود جنگ در پیوست فخطبه در آب غرق شد اما لشکرش  
 ندانستند و جنگی عظیم کردند و یزید بن هبیره را شکستند

چون روز شد و خطبه غرق شد بود حسن بن خطبه را  
 بر خور امیر کردند ، بکوفه شدند و سقّاح بن محمد بن علی  
 بن عبد الله بن عباس را بیرون آوردند و مسجد برد  
 و تمام اهل کوفه با او بیعت کردند و چون مروان و قن  
 شد ابراهیم بن محمد برادر سقّاح را که در بند داشت  
 محبوس بود بکشت و لشکر بجنگ سقّاح کشید ، سقّاح  
 اعمام خود عبد الله و عبد الصمد پسران علی بن عباس را  
 بجنگ او فرستاد و بر کنار فرات جنگ کردند مروان فز  
 شد لشکر بنی عباس از عقب او رفته او را در حد و مصر  
 در ماه ذی قعدۀ سنۀ اثنی و ثلاثین و مائۀ یکشتند و حکومت  
 بنی امیه بسر آمد ، سقّاح اولاد بنی امیه را طلب کرد  
 هشتاد کس بیاقتند فرمود تا هر را بقتل رسانیدند و -  
 پادشاهان بنی امیه را بغیر از عمر عبد الغزیز از کوفه بیرون  
 آورده بسوخت ، -

## مَقَالَةُ سَوْمٍ

در ذکری خلفای بنی عباس و ایشان سی و هفت کس بودند  
و زمان حکومتشان پانصد و بیست و چهار سال

السَّفَّاح - عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس  
در ثلث عشر ربیع الاول سنه اثنین و ثلاثین و مائة با اہ بیت  
کردند و او مصر و شام و مغرب بہ عم خود عبد الله بن علی داد  
و حرمین بہ عم دیگر داؤد بن علی ، و برادر خود ابو جعفر را  
بجنگ یزید بن ہبیرہ بہ واسطہ فرستاد کہ از جانب مروان  
حاکم بود ابو جعفر کار او بساخت و پیش برادر آمد سَفَّاح  
اورا ولی عہد کرد و بہ خراسان فرستاد تا از کار ابو مسلم  
واقف باشد و بیعت از او ستاند ابو مسلم با ابو جعفر  
تواضع کرد و اعزاز بجہد و نہایت نمود و بیعت کرد ، -

سَفَّاح وزیر خود ابو سلمہ خلّال را بکشت و وزارت بخدا  
بر مکی داد و در ثلث عشر ذی حجّہ سنه ست و ثلاثین و مائة  
وفات یافت ، مدّت حکومتش چہار سال و نہ ماہ بود . -

المنصور با الله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله

بن عباس بعد از برادر بحکم وصیت بحکومت نشست و چون  
 ابو مسلم غالب مطلق بود ابو جعفر تکبر و استغنائی او میداشت  
 بمحیله او را نزد خود طلبید و در رومیۀ مدین او را بکشت  
 و در پادشاهی و حکومت مستقل گشت و صولت و هیبت او  
 در دلها نشست از علویان محمد بن عبدالله بن امام حسن علیه السلام  
 در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره بر ابو جعفر خروج کردند  
 و بعد از محاربات مغلوب گشتند و بجز شهادت رسیدند  
 ابو جعفر در سنه خمس و اربعین و مائه<sup>-۱۴۵-</sup> شهر بغداد را ساخت  
 و در سادس ذی حجه ثمان و خمسين و مائه<sup>-۱۵۸-</sup> در بئر میمون بمرد  
 و پسر خود ابو عبدالله را و لیعهد ساخت و او را المهدی بالله  
 لقب کرد و مدت عمرش شصت و سه سال و مدت حکومتش  
 بیست و دو سال بود -

المهدی بالله - ابو عبدالله محمد بن منصور بعد از پدر  
 حاکم شد و در زمان او مردی در خراسان خروج کرد نام او  
 حکم بن هاشم سازندۀ ماه نخشب بود اصلش از ره کاربزه  
 بولایت بادغیس اول در دیوان ابو مسلم کاتب بود و در جنگ

پیش مش آمد و کور شد بر قبی بر آن چشم گذاشت اورا بدین سبب  
 بر قبی گفتند بسیار گریه منظر بود و دعوی خدائی کرد و خلق بسیار  
 بر اوجع شد در ولایت کشر و نجشَب قلاعی چند فرو گرفت  
 المهدی بالله مسیب بن زهیر را بجنگ او فرستاد و چون تنگ  
 آمد اقرار بای خود را در شراب زهر داد تا بمرند و خود را در  
 میان ادویه حارّه بسوخت چندانکه از اعضا و جوارح او هیچ  
 باقی نماند بدین سبب اتباع او گمراه شدند و گفتند او با سماء  
 رفت و این واقعه در سنه ۱۶۲- اثنی و ستین و مائة و بروایتی سنه  
 ۱۶۳- ثلاث و ستین و مائة بوده ، مهدی در روز پنجشنبه ۲۲  
 محرم الحرام سنه ۱۶۹- تسع و ستین و مائة درگذشت ، ده سال  
 و یک ماه حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت . -  
 الهادی بالله - موسی بن مهدی بعد از پدر حاکم شد و  
 یک سال و سه ماه حکومت کرد و مردی دراز بالا و لب زیر  
 کوتاه بود چنانکه لب بالا مین بر لب زیرین نرسیدی و بد  
 و درشت سخن بود در شانزدهم ربیع الاول سنه ۱۷۰-  
 و مائة فوت شد . -



الرشید بالله - هارون بن مهدی - بعد از برادر بجای  
 او نشست، او را چهار پسر متولد شد یکی را محمد امین  
 نام کرد و دیگری را مأمون، ولایت شرقی را بمأمون داد  
 و غربی را از عقبه حلوان تا چند آنکه اسلام رسیده بود  
 به محمد امین، و روم و دیار بکر و آذربایجان به پسر دیگر  
 قاسم داد و او را مؤتمن نام کرد و پسر دیگرش معتمد را در حنظل  
 نیاورد اما خدای تعالی چنان خواست که حکومت بدو رسید  
 لاجرم آنچه خدای خواهد تغییر نتوان داد و بعد از مأمون  
 خلافت نشست و در نسل او ماند هارون در سنه <sup>صفحه</sup> ۱۸۷ سبغ  
 و ثمانین و مائة برآل بر مک غضب کرد و ایشان را بر انداخت  
 و وزارت به فضل بن ربیع داد و در سنه <sup>۱۹۰</sup> تسعین و مائة -  
 قیصر روم بچنگ بیرون آمد، بعد از بخار به صلح کردند  
 بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد قیصر نقض  
 عهد کرد و تعرض به دیار اسلام نمود، زمستان سخت بود  
 هارون در آن سرما به روم رفت و بسیاری از رومیان  
 بکشت قیصر بیکو باره صلح کرد، و در سمرقند رافع بن لیث

نصر سیار خروج کرد و بر ما و آباء الهی مستولی شد هارون بجهت دفع او عزیمت خراسان کرد و چون بطوس رسید بیمار شد و شب شنبه ثالث ربیع الآخر سنه ۱۹۳ ملاث و تسعین و مائة درگذشت و لادش پیری بیست و هفتم ذی حجه سنه ۱۴۷- سابع و أربعین و مائة بوده مادر او خیران است و او جاریه مهدی بود و او را آزاد ساخت و بعد از آن نکاح کرد و هارون مردی دراز بالا و فریم و سفید پوست بود اندک احولی در یک چشم داشت -

الامین بالله - محمد بن هارون الرشید ، هارون و او را ولعهد کرد و مأمون را بر سلطنت خراسان فرستاد پس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی را با لشکری تمام به حرب مأمون فرستاد مأمون طاهر بن حسین را که عامل ری بود پذیرد لشکر فرستاد و عیان ایشان مقاتله رفت و لشکرا امین منہزم گشت و از پی ایشان به بغداد رفت و امین را هلاک کرد ، مدت چهار سال و هفت ماه حکومت کرد ، در خامس محرم سنه ۱۹۸- ملاث و تسعین و مائة کشته شد و لادش در شوال سنه سبعین و مائة بوده -

المأمون بالله - ابو العباس عبد الله بن هرون بعد از قتل

برادر حکومت یافت و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن  
 سهل تفویض شد او را ذوالریاستین لقب کردند فضل بن  
 سهل سعی کرد تا مأمون ولایت عهد، بر حضرت امام علی بن  
 موسی الرضا علیه السلام داد بدین سبب بنی عباس مأمون را  
 بر فضل بن سهل متغیر گردانیدند و فضل را در سرخس  
 در حاکم بکشتند و مأمون قاتلان را بقصاص بکشت، مأمون  
 فرمود تا کتب اوایل از حکمت و نجوم و هند سر و آید  
 و فیلسفه و منطق و غیر آن از سریانی بعربی نقل کردند  
 و در شهر سنه ۲۰۵<sup>هـ</sup> و مائین خراسان را بطاهر بن الیمینی  
 داد و احوال او بعد از این خواهد آمد و در زمان او در  
 سنه ۲۰۱<sup>هـ</sup> و مائین بابل خرم دین در آذر بایجان  
 خروج کرد مأمون لشکر بدفع او فرستاد و منهزم شدند  
 و بابل قوت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود  
 مأمون در سابع عشر رجب سنه ۲۱۸<sup>هـ</sup> و مائین وفات  
 کرد بیست و هفت سال و هفت ماه حکومت کرد و لاارش  
 در سنه ۲۱۸<sup>هـ</sup> و مائین بود -

المعتصم بالله - ابوالفتح بن هارون بعد از مأمون به خلافت رسید و در سنه<sup>۲۲۲</sup> عشرین و مائین شهر سامره را بنا کرد و در رفع بایک سنی تمام کرد و مال بسیار به لشکر خرج کرد و پیر از زحمت بسیار بایک را گرفته نزد معتصم آوردند و در ثالث صفر سنه<sup>۲۲۳</sup> ثلاث و عشرین و مائین فرمود تا دست و پایش را بربیدند و او را برود آویختند بعد از این معتصم به روم رفت و فتح کرد و در ربیع الاول سنه<sup>۲۲۷</sup> سبع و عشرین و مائین وفات کرد و ولادت او در سنه<sup>۱۸۰</sup> ثمانین و مائین بود، معتصم را خلیفه<sup>۱۸۰</sup> مثنی خوانند زیرا که هشتم است از اولاد عباس و هشتم خلیفه و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت هزار غلام، و هشت فتح بزرگ کرد و هشت بار هزار هزار دینار میراث گذاشت -

الواثق بالله - ابو جعفر هارون بن معتصم بجای پدر نشست مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر ذی حجه سنه<sup>۲۳۲</sup> اثنی و ثلاثین و مائین بمرض استسقاء درگذشت -

المستوکل علی الله - جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای نشست

و با اهل بیت بنی عداوت بسیار داشت و آب در صحای کربلا<sup>۱</sup> فلکند  
 آب آنجا که اکنون مشهد مقدّس است حیرت آورد و با استاد  
 بدین سبب آنرا مشهد حائر خوانند مدّت حکومت متوکل  
 پانزده سال بود و در منتصف شوال سنهٔ سبع و اربعین و مائین<sup>۲۴۷-۲۴۸</sup>  
 بردست غلامان کشته شد با غوای پسرش منتصر، بعد از متوکل  
 دولت عباسیان ضعیف شد و قریب نود سال عزل و نصب  
 ایشان در دست غلامان بود -

المنتصر بالله - ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از پدر حکومت  
 بد و تعلق گرفت، شش ماه حکم کرد و در منتصف ربیع الآخر  
 سنهٔ ثمان و اربعین و مائین بمرض سرسام درگذشت -<sup>۲۴۸-۲۴۹</sup>  
 المستعین بالله - ابو العباس احمد بن محمد معتصم - بعد از  
 عم زاده حکومت بر او قرار گرفت سه سال و نه ماه حکومت  
 کرد و در آخر محرم سنهٔ اثنی و خمّسین و مائین غلامان بر  
 مستعین خروج کردند و او را خلع نمودند و محبوس گردانیدند  
 و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت در زمان اوالد<sup>۲۵۰</sup> علی  
 الی الحق حسین بن زید العلوی که در سنهٔ خمس و مائین در جرجان<sup>۲۵۱</sup>

خروج کرده بود جلد و ديلم با او يکي شدند و از ملك رى تانكار  
سفيد رود بگرفتند و تاسنهٔ احدى و سبعين<sup>-۲۷۱-</sup> و مائين حكومت  
طبرستان در دست داعي بود . -

المعتز بالله - ابو عبد الله زبير بن موكل بعد از مستعين  
بخلافت نشست و معتز سه سال و شش ماه و بيست روز حكم  
كرد و بعد از آن غلامان بر معتز خروج كردند و او را فرمودند  
خود را خلع كرد و هر چه داشت بزور گرفتند و او را در حمام گرم  
آب پنج زهر آلود دادند تا بمرد و بروايق در حبس از گرسنگي بمرد  
اين حال در سايع عشر شهر رجب سنهٔ خمس و خمسين و مائين<sup>-۲۵۵-</sup>  
بود ، معتز بالله موسى بن بو غار در سنهٔ ثلاث و خمسين<sup>-۲۵۳-</sup>  
و مائين بچنگ داعي علوي فرستاد و وي و قزوين و اهر و زنجان  
از تصرف او ببيرون آورد و داعي منهنم شده بطبرستان قناعت  
نمود و در سنهٔ احدى و سبعين<sup>۷۱</sup> و بروايق سبعين و مائين بو<sup>-۲۷۰-</sup>  
بعد از آن بر دست محمد بن هارون سرخسي صاحب امير اسماعيل  
ساماني كشته شد . -

المهتدي بالله - ابو اسحق محمد بن واثق بن معصم بعد از

معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان او را نیز گرفته حبس کردند  
 بعد از آن بکشند، در ثامن عشر رجب ست و خمسین و هاتین<sup>۲۵۶</sup>  
 المعتمد علی الله - ابوالعباس احمد بن متوکل بعد از همدی  
 بخلافت نشست و بیست و سه سال حکم کرد و برادرزاده خود  
 احمد بن طلحه بن متوکل را برین و حجاز فرستاد و در عهد او  
 بعراق عجم حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیهم السلام  
 خروج کرد تا در سنه سبع و ثمانین که زمان معتضد خلیفه  
 بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت نمود کار او آنجا  
 بلند شد مردم جیلان او را ناصر الحق و ناصر الاسلام گویند  
 و امام و مقتداشان او است و قول او نزد ایشان اعتبار عظیم  
 داشت و بمذاهب او عمل نمایند و او در ثالث عشرین شعبان<sup>۳۰۴</sup>  
 سنه اربع و ثمان مائة در آمل وفات یافت . -

المعتضد بالله - ابوالعباس احمد بن موفق بن متوکل  
 بعد از معتمد خلافت بدو تعلق گرفت، عالی همت و کامل  
 و عاقل و صاحب تجربه بود، پیش از خلافت بخواب دید  
 که برکنار و جلوس نورانی دست در دجله کردی و گفت آب

برداشتی در درجہ آب نمادی با زان آب برینختی و جلہ برقرار  
 روان شدی معتضد از احوال او پرسیدی گفتندی ای میرالمؤمنین  
 معتضد بر او سلام کردی آنحضرت او را اکرام نمودی و گفتی چون  
 خلافت بتو رسد فرزندان مرا نیکو حرمت دار که زحمتی بدیشان  
 نرسد، معتضد بدین سبب رعایت علویان بغایت کردی و  
 اموال بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر سر منابر بر معاویہ لعنت  
 کنند ارکان دولت مانع شدند و گفتند موجب خروج علویان  
 میشود و بدولت مضرت دارد، و معتضد مدّت نرسال و نه  
 ماه در خلافت بماند، در اواخر ربیع الاول سنه تسع و ثمان  
 از افراط مباشرت فوت شد -۰-

الملکفی بالله - ابو محمد احمد بن معتضد بعد از پدر بخلافت  
 رسید در زمان او قوا مطاعه خروج کردند و راه حج مسدود  
 گردانیدند ملکفی ایشانرا برانداخت، شش سال و هفت ماه و  
 بیست روز خلافت کرد و در ثالث عشر ذی حجه سنه خمس  
 و تسعین و مائتین درگذشت -۰-

المقتدر بالله - ابو الفضل جعفر بن معتضد بوصیت



برادر خلافت بدو قرار گرفت در عهد او قرامه قوت گرفتند  
 و در مکه قتل عام کردند و حوالا سود را از مکه بکوفه نقل کردند  
 در زمان او بفرموده وزیر او حامد، منصور بن حسین حلاج  
 را بکشتند مقتدر بدست بعضی از خواص در سابع عشرین شوال  
 سنه ۳۲۰<sup>۳۲۰</sup> عشرین و ثلاثه کشته شد، بیست و پنج سال خلافت  
 کرده بود -

القاهر بالله - ابو منصور محمد بن معتضد، بعد از برادر  
 او را نامزد خلافت کردند، بعد از یکسال و نیم خلع کردند و میل  
 کشیدند در اواسط جمادی الاول سنه ۳۲۲<sup>۳۲۲</sup> عشرین و ثلاثه  
 الرضا بالله - ابو العباس محمد بن مقتدر، بعد از عم به  
 خلافت رسید ابن مقله خطا و زیاده بود، بحکم ما کافی  
 که منصب امیر الامرائی داشت دست ابن مقله را بسبب آنکه مکتوب  
 نوشته بود و دیگری را به امیر الامرائی خوانده ببرد و این وصه  
 در سنه ۳۲۴<sup>۳۲۴</sup> عشرین و ثلاثه بود، راضی شش سال و دو ماه  
 خلافت کرد و در سابع عشرین ربیع الاول سنه ۳۲۷<sup>۳۲۷</sup> عشرین  
 و ثلاثه درگذشت از خلفا کسی که در اول پیشینمازی و -

خطابت تعیین کرد او بود -

المتقی بالله - ابواسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی  
بخلافت نشست در عهد او در بغداد فحطی عظیم پدید آمد  
چنانکه مردم یکدیگر را دفن نمیکردند و میخوردند و در اثناء  
مخطوبانیز پیداشد ، قریب چهار سال متقی خلافت کرد  
بعد از آن در عشرين صفر سنه ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة و اربعه  
از خلافت معز مل کردند و میل کشیدند ، بیست و چهار سال  
بزیست و در شعبان سنه سبع و خمسين و ثلاثمائة و اربعه درگذشت  
المستکفی بالله - ابوالقاسم عبدالله بن مکتفی بعد از متقی به  
خلافت نشست و چون یکسال و چهار ماه خلافت کرد معز الله  
آل بویه او را بگرفت و خلع کرد و میل کشید و اینصورت در  
اوایل جمادی الاول سنه اربع و ثلاثين و ثلاثمائة بود -

المطیع بالله - ابوالقاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی بسعی  
معز الله بخلافت رسید و با قرامطه صلح کرد و حواریان  
را از ایشان مجزید و بمکه فرستاد ، مطیع مدّت بیست و نه  
سال و نیم در خلافت یماند پس مفلوج شد و خود را خلع کرد

و خلافت را به پسر خود طائع داد و این صورت در او خروزی  
 سنه ثلاث و ستین و ثلاثا<sup>۳۳۳</sup> ثمانه بود مطیع دو ماه دیگر برست  
 و در محرم سنه اربع و ستین و ثلاثا<sup>۳۳۴</sup> ثمانه وفات یافت . -  
 الطائع بالله - عبدالکریم بن مطیع ، بواسطه وصیت پدر  
 خلافت بدو قرار گرفت و هفده سال و دو ماه در خلافت  
 بماند و در آخر شعبان سنه احدى و ثمانین و ثلاثا<sup>۳۸۱</sup> ثمانه به الزام  
 بهاء الدوله دیلمی خود را خلع کرد . -

القادر بالله - ابو العباس احمد بن اسحق بن مقدر ، بعد  
 طائع خلافت بنام او مقرر شد ، در عهد او سلطان محمود  
 سبکتگین در خراسان پادشاه شد ، قادر چهل و یکسال  
 و چهار ماه خلافت کرد و در پایان دهم ذی حجه سنه اثنی و  
 عشرين و اربعه<sup>۴۲۲</sup> درگذشت

القائم بالله - ابو جعفر عبدالله بن قادر بعد از پدر  
 حکومت بر او قرار گرفت ، در ایام او طغرل بیک بن میکائیل  
 بن سلجوق خراسان فرو گرفت و قائم بالله او را خلع  
 فرستاد و بهر رکن الدین لقب کرد بعد از آن بسامیری که

سرهنگ دیلم بود دعوت اسمعیلیان پذیرفته قصد قائم بامر الله  
 کرد و او را در خانه محبوس کرد قائم از طفل بیک طلب استعانه نمود  
 طفل بیک بالشکری تمام برفت و با بسا سیری در میان راه  
 و کوفه جنگ کرد و بسا سیری بهزیمت رفت سلطان قائم را  
 بدار السلام آورد و بمسند حکومت رسانید و مال بغداد به  
 تصرف سلطان طفل آمد و قائم چهل و چهار سال و هشت ماه  
 حکومت کرد و در اواسط شعبان سنه ۴۶۷ - در جمعه درگذشت  
 المقتدی بامر الله - ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن قائم  
 بعد از جد بحکومت قرار گرفت همدی صالح و روشن رأی و  
 صاحب کرامات بود و در روزگار او خراسان و املاک شاه در آن  
 اقارب بغداد و کوشک سلطان او بنا کرد ، مدت نوزده سال  
 و پنج ماه سلطنت کرد و در اواسط محرم سنه ۴۸۷ - در جمعه  
 بموت فجاءه درگذشت در روز فوت او پانزده پادشاه مثل  
 ترك و هند و غیره از دنیا رحلت کردند . -

المستظهر بالله - ابوالعباس احمد بن المقتدی ، بوهیت  
 پدر بحکومت قرار گرفت ، یاروی شرقی بغداد و خندق

و دروازه ها را مستظهر ساخت بیست و پنج سال و سه ماه -  
 سکومت کرد او در زمان حکومت هیچ تشویشی نرسید و در  
 - ۵۱۲ -  
 ربیع الآخر سنه اثنی عشر و خمسمائه درگذشت -

المسترشد بالله - ابو منصور فضل بن مستظهر بعد از  
 پدر حکومت قرار گرفت ، صولتی و شکوهی تمام داشت  
 سلاطین سلجوقی را محلی ننهادی بنابراین میان او و  
 سلطان مسعود سلجوقی بر محاربه انجامید و مسترشد در  
 دست مسعود گرفتار شد و در سراپرده مسعود محبوس بود  
 - ۵۲۹ -  
 و این صورت در رجب سنه تسع و عشرين و خمسمائه واقع شد  
 بعد از این ملاحمه مسترشد را در حد و مراغه کاردار  
 زدند و درگذشت مدت هفده سال و دو ماه حکومت کرده

الراشد بالله - ابو منصور جعفر بن مسترشد  
 چون پدرش در جنگ سلطان مسعود اسیر شد در بغداد  
 حکومت بدو دادند او نام سلجوقیان را از خطبه بپایند و  
 با انتقام پدر آهنگ جنگ سلطان مسعود کرد سلطان مسعود  
 نیز بر مقابله درآمد و اشد از سلطان مسعود بگریخت

حدود اصفهان آمد ملاحظه اورانیز بکشتند در سابع  
عشرین رمضان سنه اثنی و ثلاثین و خمس مائه ملت حکو  
متر  
هشت ماه در عراق عرب ، و در دیگر ولایات یکسال و چهار  
ماه بود . -

المقتدی با ثار الله - ابو عبد الله محمد بن مستظهر - چون  
راشد بگریخت سلطان مسعود با مقتدی بیعت کرد تا سلطان  
مسعود در حیات بود سلطنت او رواجی نداشت ، چون  
سلطان درگذشت کار او رونق گرفت و بیست و چهار سال  
و یازده ماه حکومت کرد و در اوایل سنه خمس و خمسين و خمس  
درگذشت . -

المستجید بالله - ابو المظفر یوسف بن المقتدی بعد از پدر  
بجکومت قرار گرفت و کیاست و وقار تمام داشت و لطیف  
طبع بود و اشعار نیکو دارد ، یازده سال حکومت کرد ، در  
اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمس مائه درگذشت  
المستغنی بنور الله - ابو محمد الحسن بن مستجید بعد  
از پدر حکومت بد و تعلق گرفت ، بزرگ منش و بسیار عطا

بود، ابن عطا وکیل خود را گفته بود که کم از دو هزار دینار اگر باشد به مستضیٰ نگفته به مستحقان رساند و چون به دو هزار رسید اجازت طلبید، مستضیٰ نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر شوال سنهٔ خمس و سبعین و شصتا درگذشت -

النَّاصِرُ دینِ الله - ابوالعباس احمد بن مستضیٰ بعد از پدر خلیفه شد دلاور و دانا بود و در عهد او بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت، مدّت چهل سال و یازده ماه در حکومت بماند در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت از دست سلجوقیان بیرون بردند، چنگیز خان بر ممالک توران و ایران مسئولی شده قتل عام کرد و فات ناصر در غرّهٔ شوال سنهٔ اثنی و عشرين و ستمانه بوده است -

الظَّاهِرُ بالله - ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت او و عکس از خلفای بنی عباس نبود اما کارش رواجی نداشت و مدّت نه ماه و سیزده روز در خلافت مهلت یافت و در ثالث عشر رجب سنهٔ ثلاث و عشرين و ستمانه درگذشت -

المستنصر بالله - ابو جعفر منصور بن طاهر - بعد از پدر بزرگوار  
نشست و او مردی کریم و رحیم بود گویند مالی که در مدت  
پانصد سال اولاد بنی عباس جمع کرده بودند جمله را بخشید  
در عهد او ملک عرب رشک بهشت شد و نشان خرابی در  
آن مملکت نماند ، در زمان او مغول مستولی شدند و حرمان  
نویین از مغول بغداد رفت و با شرف الدین اقبال شیرانی عازم  
کرد و منهزم گشت مدت حکومت او هفتاد سال بود ، در آخر  
جمادی الاول سنه اربعین و ستمائة درگذشت .

المستعصم بالله - ابو محمد عبد الله بن مستنصر بعد از  
پدر به خلافت نشست آخر خلفای بنی عباس و مردی متودع  
بود اما رایی نداشت ، مدت پانزده سال و هفت ماه  
حکومت کرد از پادشاهان مغول هولاکو خان لشکر بنگان  
او آورد ، در اوایل صفر سنه ست و خمسين و ستمائة او را  
با اکثر اهل بغداد بکشت ، و در این باب گفته اند -  
... ( شعر ) ...

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر



شد خلیفه پیش هولاکو دروان دولت عباسیان آمد بسر<sup>(۱)</sup>  
در تاریخ مرآت الجنان چنین مذکور است که در بغداد هزار هزار  
و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و دولت عباسیان باآخر  
رسید و بعد از این مغول بر عراق عرب مستولی گشت.

(۱) دولت عباسیان در سال ۱۳۲ هجری تشکیل شد و بر  
سال ۶۵۶ خاتمه یافت که ۵۲۴ سال قمری بطول انجامید  
(عبس) که مساوی عدد ۱۳۲ است و اوّل سورۀ (اعی)  
قرار گرفته مادۀ تاریخ جلوس آنان دانسته اند -

و (خون) فارسی که عددش ۶۵۶ است برای انقراض  
آنان که خون مستعصم ریخته شده است گذارده اند. ع-ت  
توضیح - بنظر میرسد کلمۀ خون (مادۀ تاریخ انقراض بنی عباس)

بمناسبت خونریزیهای زیادی است که در فتح بغداد بر امر هولاکو رخ داده  
و مورّخین تعداد کشته شدگان را هشتصد هزار نفر و مؤلف این کتاب  
بنقل از مرآت الجنان یک میلیون و هشتصد هزار نفر گفته اند و باقی  
باینکه طبق بعضی از روایات مستعصم را در نمد پیچیده و مالش داده اند  
تا جان سپرده و خوش ریخته شده است این نظریۀ بیشتری تأیید میشود  
م. ب. ن. - کاتب

## بابِ اوّل

در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس  
متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است  
و به ترتیب گفت خواهد شد

## فصلِ اوّل

در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن بوده اند و آن جمله را  
مشاعری در رد و بیت ذکر کرده

در خراسان ز آل مصعب شاه طاهر و طلحه بود و عبد الله

یا ز طاهر و دیگر محمد دان کو بیعقوب داد تخت و کلاه

اوّل ایشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی است که او را

ذوالیمینین میخوانند و او در زمان مأمون منصب امیر الامراء

داشت و محمد امین برادر مأمون بردست او گشته شد و سبی

او مأمون بخلافت رسید و او را ذوالیمینین بنا بر آن میگویند

که چون با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت -

میکرد گفت دست راست من بر بیعت مأمون مشغول است و

بدست چپ با حضرت امام (ع) بیعت کرد و گفت لیاری که بر

بیعت امام مشغول شد آنرا نیز همین توان گفت ، یک چشم اواز نور بهر دنداشت و شاعری در این باب گفته -

يَا ذَا الْيَمِينِ وَعَيْنٍ وَاحِدَةٍ نَقْصَانُ عَيْنٍ وَمَيْمُنٌ زَائِدَةٌ

مأمون با طاهر ذوالیمینین جهت کشتن برادر خود محمد امین

سرگران بود ، او را از پیش خود دور کرد و غسان بن عباد

را از خراسان عزل فرمود و حکومت خراسان بدو تفویض

نمود در سنه ۲۰۵ هجری قمری ، طاهر ذوالیمینین در اندک

وقتی در خراسان مستقل شد و در سنه ۲۰۷ هجری قمری

وفات یافت ، آورده اند که در وقتی که مأمون طاهر را به

جنگ علی بن عیسی که از جانب محمد امین می آمد فرستاد

فضل بن سهل که وزیر مأمون بود هجتم بی قرین بود و او را

بطالعی خجسته روان کرد و گفت لوای تو بطالعی بسته ام که آنرا

تا قرب شصت سال هیچکس نتواند گشود و چنین بود ، از این

وقت تا زمان غلبه بنی لیث صفار پناه و شش سال حکومت

خراسان در دست طاهریان بود و بعضی مورخان این طائفه

را در عدد سلاطین نیاورده و اخبار ایشان را در ضمن حوال

بنی عباس ذکر کرده اند اما چون طاهر ذوالیمینین که مقدم  
این طائفه است در آخر عمر دعوی سلطنت و استقلال گردید  
مدتها حکومت خراسان در خانواده او بود بعضی دیگر ذکر  
ایشان علیحده ایراد فرموده اند . -

طلحه بن طاهر - بعد از پدر بحکم مأمون حاکم خراسان شد  
در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد  
طلحه لشکر بدین جانب کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان  
ضبط نمود و به خراسان مراجعت کرد و در سنه ثلاث عشر قمری<sup>۲۱۳- ۲۱۴</sup> تین  
وفات یافت ، علی بن طلحه بجای پدر نشست در اندک وقتی  
جمعی بدو خروج کردند و او را در حوالی نیشابور بکشتند  
مدت حکومت طلحه شش سال بود -

عبدالله بن طاهر - بعد از فوت طلحه و پسرش علی بحکم مأمون  
والی خراسان گشت بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوت بینهایت  
داشت در عدل و داد کوشید خراسان در زمان او معمور و  
آبادان گشت و عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه  
ثلاثین و مائتین وفات یافت . -

طاهر بن عبد الله بن طاهر - بعد از پدر بحکم واثق حکومت  
خراسان بد و تعلق گرفت او نیز سیرت پدر داشت هیچگاه  
سال حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین و مائتین<sup>۲۴۸-</sup>  
وفات یافت -

محمد بن طاهر - بعد از پدر بحکم مستعین بحکومت نشست  
بعقل و ادب موصوف بود و بله و عشرت و طرب مایل در  
زمان او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود  
لشکر بر خراسان کشید و از علویان حسن بن زید الحسینی  
که بداعی کبیر مشهور است و بر طبرستان مستولی شده بود  
بر جرجان آمد چون محمد بن طاهر را از دو طرف دشمن پیدا  
شد متزلزل گشت و نزد یعقوب بن لیث رسولی فرستاد  
و پیغام کرد که اگر منشوری از خلیفه داری بنمای تا اطاعت  
کنم و اگر منشوری نداری بی فرمان خلیفه کجامی آئی ؟  
یعقوب چون پیغام بشنید شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد  
و گفت منشور من اینست و بر نیشا بورد آمد در سنه  
ستع و خمسين و مائتین<sup>۲۵۹-</sup> محمد بن طاهر را با صد و شصت نفر

از اقارب و عساکر او بگرفت و بر سیستان فرستاد و دولت  
طاهریان در خراسان بسر آمد و ایشان همه پادشاهان عادل  
و کریم و هنر پرور بودند خراسان در ایام حکومت این طبقه  
در نهایت معوری و آبادانی بود، والله اعلم -

## فصل دوم در ذکر صفاریان

از ایشان سر کس بسطنت رسیدند و مدت حکومتشان  
سی و چهار سال بود  
یعقوب بن لیث روگیر بچهره سیستانی بود و چون در خوارزم  
میدید بر روگری ملققت شده بر سلاح ورزی مشغول شد  
و از آنجا به عیاری و راهزنی افتاد اما در آن طریق انضاف  
سپردی و مال کس بیکبارگی نبردی بعد از آن بر ملازم  
درهم بن نصر که والی سیستان بود رفت و پیش او مرتبه  
و عز و جاه یافت و امیر لشکر شد، یعقوب پس از وفات  
درهم بن نصر بر پسرانش خروج کرد و بر سیستان مستولی شد  
و در سن ثلاث و خمسين و مائتين روز بروز او ترقی گرفت

تار سنهٔ تسع و خمسين و مائتين برخراسان دست یافت و محمد بن طاهر را در نیشابور بگرفت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از تخییر خراسان غزمت فارس کرد و بشیر ازفت و مسخر کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتز خلیفه او را منسوب سلطنت و خلعت فرستاد و او هر جا گمانی داشت از مال و غیره بنور بستد و مالهای جهان بر او جمع شد، آهنگ قتل و مازندران کرد با هفتاد هزار مرد بجنگ داعی کبیر حسن بن زید الحسینی رفت و منقطع شد پس از آن هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود موفق را بجنگ او فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب سنهٔ اثنی و ستین و مائتين در حلهٔ واسط محاربهٔ عظیم واقع شد و سر تیر بر حلق و تن یعقوب زدند و لشکر یعقوب منهزم شده یعقوب بر خوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج وفات یافت در رابع عشر شهر شوال سنهٔ خمس و ستین و مائتين، یعقوب بغایت زیرک و عاقل بود و سیاست و سخاوتی بکمال داشت هر سب که لشکری داشت ملک او بود و علیق از خاصهٔ خور میداد و بر تخت چوبین و بلندی که بوهه لشکر مشرف بودی نشستی و آنچه از اوضاع

لشکر در نظرش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دو هزار مرد  
جله را بهر کدام چاقی زرّین داده بود که هر یک هزار مثقال زرّ  
داشت، و هیچکس را وقف بر اسرار او نبود و با کس مشورت  
نمیکرد و چون دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان او کسی زهر  
نداشت که دست بغارت برآورد و مدت سلطنت یعقوب دوازده  
سال بود.

عمر و لیث - بعد از برادر پادشاهی بر او قرار گرفت و بلیست  
دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت، بر خراسان و عراق  
و کرمان و فارس و سیستان و مہستان و مازندران و غزنه  
مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن  
در خطبه جز خلیفه را دعانکر دندی، عمر و لیث طمع در خویش  
و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد  
خلیفه اسمعیل سامانی را که والی ماوراءالنهر بود بجنک عمر  
امر فرمود و امیر اسمعیل از آب آمویہ گذشته باد و از ده هزار  
مرد مسلح بر بلخ آمد چون فریقین صف بپا راستند و طبل  
جنگ فرو کوفتند اسب عمر و لیث نشاط کرد و او را در ربود



و میان لشکر اسماعیل سامانی آورد، بی جنگ گرفتار شد  
 و این صورت در منتصف ربیع الآخر سنه سبع و ثمانین و مائین<sup>۲۸۷</sup>  
 واقع شد و اسمعیل عمر ولایت را مقید کرده بنزد خلیفه  
 فرستاد، خلیفه او را محبوس کرد و دو سال در حبس بود  
 و در وقت وفات معتضد خلیفه او را فراموش کردند از  
 گرسنگی بمرد - عجب آنکه در زمان پادشاهی سید شتر  
 در زیر بار مطبخ او میرفت و قبل از آنکه این قضیه او را رو  
 دهد و زورش بکوزد پیشتر بحضور آمده بعضی رشتا  
 که سید شتر براق مطبخ را بر میدارد هنوز کافی نیست  
 چه میفرمایند، عمر و مقرر کرد که صد شتر دیگر اضافه کنند  
 آورده اند که چون عمر ولایت گرفتار شد اسمعیل او را بکی  
 از مردم خود سپرده مقید ساخت همانا که جهت او طعامی  
 در سطل طولیه کرده داده بودند سگی در این اثنا پیدا می شود  
 و بخوردن آن طعام مشغول میگردد و حصار در مقام منع  
 میشوند در وقت گریزد سطل در گردن سگ در می آید  
 و کشان کشان میبرد عمر و را خنده میگیرد و تعجب دست می دهد

حضار حقیقت معلوم می کنند که چرا خنده کردی میگوید که زیرا  
وزیر من این نوع حرفی گفت و آن نوع جواب شنید امروز  
ملاحظه میکنم که یراق مطبخ را سگی برداشته و میبرد غرض خند  
همین است ، عمر و عور بود و بغایت قهار و قتال ، از آثار  
او مسجد جامع عتیق شیراز است . -

طاهر بن محمد بن عمرو - چون عمر و اسیر شد طاهر بگریخت  
و به سیستان رفت ارکان دولت او را بپادشاهی نشانند  
بعد از یکسال امیر اسمعیل سامانی بر او غلبه کرد و از او  
پادشاهی بستد و ایام دولت صفاریان سپری گشت . -

## فصل سوم

### دُرُکُ سامانیان

مدت ملکشان صد و دو سال و شش ماه ، حد ملک ایشان  
از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بود دارالملک  
ایشان بخارا و شاعری اسامی ایشان در این دو بیت بنظم آورده  
- ( شعر ) -

نه تن بودند ز آل ساما مشهور هر یک با مارت خواسمذکور

اسمعیلی واحدی و نضری در فوج و در عهد الملک و در وقت منصور  
 سامان از تخم بهرام چوبین بود پیش از اسلام اجدادش بنیسه  
 حکام ماوراءالنهر بودند بعد از اسلام صاحب لشکر بود  
 سامان را روزگار مخالف شد، به ساربان افتاد، سامان  
 گوهر بزرگ بود، سربکارشتر بانی در نیاورد و به رعایای  
 مشغول شد پس رشاسد بن سامان را در عهد مأمون خلیفه  
 حرمی پیدا شد بعد از او پسرانش را بولایت امارت داد و در  
 سنه<sup>۲۶۱</sup> احدی و ستین و مائین معتمد خلیفه تمامت ماوراء  
 النهر به نضر بن احمد بن اسد بن سامان تفویض نمود، چون  
 در سنه<sup>۲۷۹</sup> تسع و سبعین و مائین نضر در گذشت تمامت کار  
 بر اسمعیل قرار گرفت -

امیر اسمعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه و با  
 شکوه بود، اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد و بود  
 ملک ماوراءالنهر در عهد او معمور گشت، چون بنی لیث  
 صفار دست بر آوردند معتضد خلیفه را فرمان داد تا  
 ایشان را بر انداخت چنانکه گذشت و ملک بنی لیث بر او مسلم

داشت و اسم پادشاهی بر او اطلاق رفت و او در خیرات و مصلحت  
مساعی جلیله بتقدیم رسانندی و در عدل و داد کوشیدی  
مدت حکومت او در ایران هشت سال، و فائز در رابع  
عشر صفر سنه <sup>۲۹۵</sup> - و مائین بود . -

احمد بن اسمعیل - بعد از پدر بجم وراثت مدت شش سال  
و شش ماه بر اسم پادشاهی قیام نمود و بعد از آن بدست جمعی  
از بندگان کشته شد در سنه <sup>۳۰۱</sup> - و ثلاثه . -

نضر بن احمد بن اسمعیل - بعد از پدر پادشاهی نشست  
تمامی غلامان که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت بی  
سال در عدل و داد و راستی پادشاهی کرد و در ماه شعبان  
۳۳۱ به مرض سل درگذشت . -

فوح بن نضر بن احمد - بعد از پدر پادشاه شد و از <sup>ل</sup>  
وهفت ماه در جهان داری بسر برده و در ناسع <sup>خ</sup> عشرین ربیع الا  
سنه ثلاث و اربعین <sup>۳۴۳</sup> - و ثلاثه رحلت کرد . -

عبد الملك بن فوح بن نضر - بعد از پدر هفت سال و نیم  
پادشاهی کرد و در حالت اسب تاختن ببقا و بدان درگذشت

در منصف شوال سنه ۳۵۰ و ثلاثمائه -

منصور بن نوح - مدت پانزده سال بعد از برادر پادشاه  
کرد و داد عدل و احسان داد در منصف شوال سنه ۳۶۵  
وفات یافت -

نوح بن منصور - بعد از پدر پادشاه شد امرای  
خراسان بروی عاصی شدند و او به امیر سبکتکین که  
شعنه غزنه بود نامه کرد تا شرا ایشان از وی کفایت کند  
و سرکشان خراسان را تنبیه نمود این صورت در سنه ۳۸۴  
واقع شد ، امیر نوح امارت بعضی از خراسان را به امیر  
سبکتکین و بعضی را به پسرش سلطان محمود تفویض  
کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی از اینجا است  
مدت ملک امیر نوح بیست و یک سال و هفت ماه بود  
وفات او در روز جمعه ثلاث عشر رجب سنه ۳۸۷ بود  
منصور بن نوح - بعد از پدر پادشاه شد و یکسال  
هفت ماه حکم کرد بعد از آن بیکتوزون که غلام پدر او بود  
و بمرتبه امیرالامرائی رسیده بود او را در سرخس بگرفت

و میل کشید در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر سنه ۳۸۹ -  
 عبدالملك بن نوح - بعد از برادر پادشاهی به او تعلق گرفت  
 خواست که امارت خراسان را از سلطان محمود سبکتگین<sup>۳۸۹</sup> بستاند  
 بدین سبب میان ایشان محاربات و مقالاتات واقع شد -  
 عبدالملك به هزیمت به بخارا رفت و ملك ترك ایلک خان  
 بروی مسلط شد و ماوراءالنهر فرو گرفت و در ثانی عشر  
 ذی الحجه سنه ۳۸۹<sup>۳۸۹</sup> و ثمانین و ثلاثه<sup>۳۸۹</sup> بود بعد از آن ایلک خان  
 عبدالملك را بدست آورد و به او زدند فرستاد و آنجا  
 شعله دولت او سپری شد و دولت سامانیان بر طرف شد  
 مدت حکومت عبدالملك هشت ماه و هفده روز بود . -

## فصل چهارم

### در ذکر غزنویان

عده ایشان چهارده تن ، مدت ملکشاه صد و پنجاه و پنج<sup>سال</sup>  
 اول ایشان سبکتگین و او غلام البتکین ملوک سامانیان  
 بود البتکین در زمان سامانیان مدت شانزده سال  
 در غزنه و حدود هند پادشاهی کرد و بعد از او حکومت

آن ملک به سبکتکین رسید، در سنه ۳۸۴ امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه ۳۸۷ درگذشت و پسرش سلطان محمود بجای او نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه به سلطنت خراسان منصوب گشت.

السلطان یمن الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتکین پادشاهی مشهور است پیوسته در هند با کفار غرامیکرد و مادرش دختر رئیس زابل بود او را بدین سبب زابلی میگویند چنانکه فردوسی طوسی گوید -

.. (شعر) ..

نخستین در که محمود زابلی دریاست چگونه دریاکان را گرانه پدید نیست  
شدم بدمر یا غوطه زدم ندیدم در گنا بخت من است این گنا دریا نیست  
سلطان محمود شش ماه راه از هند مستخر کرد و بسیاری از کفار  
بکشت و بسیاری به اسلام در آورده و خوارزم نیز در تصرف  
آورد و در سنه سبع و تسعین و ثلاثمائة میان او و ایلخان  
که پادشاه ماوراءالنهر بود در بلخ جنگ واقع شد، سلطان  
محمود ظفر یافت و ایلخان به ماوراءالنهر گریخت و در

سنه ثلاث واربعمائه وفيات یافت بعد از این قدر خوا و ارسال نمود  
از ماوراء النهر و ترکستان با اتفاق یکدیگر قصد خراسان  
کردند چون بر بلخ رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف  
کرد و جنگ عظیمی واقع شد و در آن روز سلطان محمود  
بر پیل سپید نشست بود و حمله بردشمنان میکرد و ایشان  
منهزم گردانید چهار دانگ لشکر ایشان وقت گریز در آب  
آمویه غرق شدند و سلطان محمود از جیون بگذشت و  
ماوراء النهر خرابی بسیار کرد و باز بخراسان معاودت نمود  
و این واقعه در سنه ۴۱۰ واقع شد، سلطان محمود در آخر  
عهد در سنه عشرين و اربعمائه بر عراق عجم مستولی  
شد و والی آنجا مجدالدوله رستم بن فخرالدوله را در  
خواری بگرفت و در خفیه بکشت و عراق بر سپر خود  
مسعود داد و او تمامی عراق در ضبط آورد و هر کس  
سرکش کرد سیاست نمود و چهار هزار کس از اعیان اصفهان  
بقتل رسانید و در غیبت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر  
شد بود ایشان را نیز گو شمالی عظیم داد و سلطان محمود از



ولایت ری معاودت نموده به غزنین رفت و روز پنجشنبه  
سیزدهم ماه ربیع الاول سنه ۴۲۱ وفات کرد عمرش شصت  
یکسال و مدت سلطنتش سی و یکسال ، و او در قصر فیروز  
غزنین دفن کردند . -

مسعود بن محمود - بحکم وصیت پدر سلطنت خراسان و  
عراق و خوارزم بد و تعلق گرفت و دیار هند و غنم را  
برادرش محمد بن محمود داشت مسعود از برادر بزرگ التماس  
کرد که او را در خطبه شریک گرداند محمد اجابت نکرد مسعود  
آهنگ غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف بن سبکتگین  
محمد را اسیر کرده میل کشید و قلعۀ ملباد فرستاد نه سال  
محبوس بود و سلطان مسعود بر جمیع ممالک پدر مستولی شد  
و چون میان مسعود و سلجوقیان منازعت افتاد مسعود از  
ایشان منہزم شد به غزنین رفت و محمد مکحول را از قلعہ  
بیرون آورد و غزیمت هندوستان کرد چون از رود دلم  
بگذشت لشکر بر مسعود بیرون آمدند و محمد مکحول را بستند  
و بر تخت نشاندند و در لشکر گردانیدند و مسعود را گرفتند

پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه فرستاد در راه لشکرا و را  
 بکشتند در ماه جمادی الاول سنه ۴۳۳، مدت سیزده  
 سال پادشاهی کرد پس از آن محمودیان بغزنین قناعت کردند  
 و ایشان را بدین سبب غزنوی گویند و در آن ملک آثار  
 ایشان بسیار است . -

محمد بن محمود بن سبکتکین - در حیات برادر در اول عهد  
 چهار سال در غزنه پادشاهی کرد پس از آن بحکم برادرش -  
 مسعود نه سال محبوس بود و بعد از قتل مسعود یکسال دیگر  
 حکومت کرد و در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه بر دست  
 برادرزاده کشته شد . -

مورود بن مسعود بن محمود - برعم خروج کرده و بتحصا  
 خون پدر او را با تمامت اولاد و هر که در خون پدرش ساهی  
 بود بکشت و دختر جغریک را بخواست و از وی پسری آمد  
 مسعود نام کرد و مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رب  
 سنه ۴۴۱ بدیدن جغریک غزمت خراسان کرد در راه  
 بزحمت قولنج درگذشت . -

مسعود بن مودود - بعد از پدر طفل بود چند روزی پادشاه  
باسم او موسوم بود ارکان دولت او را قبول نکرده بر عزم او  
علی اتفاق کردند -

علی بن مسعود بن محمود - چون نوبت پادشاهی بدو  
رسید عبدالرشید بن محمود که سالها در قلعه مجوس بود  
خلاصی یافت و لشکر جمع کرد و او را در سنه ۴۴۳ منهنم گردانید  
عبدالرشید بن محمود - بعد از برادر زاده پادشاهی نشست  
و در سنه ۴۴۵ وفات یافت -

فرخ زاد بن مسعود - بعد از عبدالرشید پادشاه شد  
و چون زابلستان خراب شده بود خراجش ببخشید و با خلق  
نیکوئی کرد و در طاعت و عبادت درجه عالی داشت سرما  
روزه داشتی و بیشتر از شب نماز کردی و در سنه ۴۵۰  
دار بعمانه بزحمت قولنج در گذشت -

ابراهیم بن مسعود - بعد از فرخ زاد پادشاه شد و در اعراف  
بود و مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند و در خراب  
کوشید مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت ، گویند

از ولایت نصیبی داشت، تنها گداهان غریب گریزی و  
 بیوه زنان و محتاجان را طعام و دینار دادی و رعایت خاطر  
 نمودی، در عهد او داری چشم و شربت بیماران و غذای  
 پرهیزگاران از خزانه او بودی و او راسی و شش پیر بود -  
 همه را نام در کتب تاریخ آورده اند و چهل دختر داشت همه را  
 بسادات کرام و علمای عظام داد، خرابیها که در ملک افتاده بود  
 در زمان او بر آبادانی مبدل شد و چند قصبه بنا فرموده  
 خیر آباد و امین آباد و غیر ذلک، و او استیلا طین نو  
 در رعایت هنر و استعداد بود و خط را خوب نوشتی و در هر  
 سال یک مصحف بخط خود نوشتی و با اموال فراوان بمکه  
 معظمه فرستادی و سر ماه رجب و شعبان و رمضان روزه  
 داشتی، وفات او در خامس شوال سنه اثنی و تسعین و اربعه<sup>۴۹۲</sup>  
 بوده است -

مسعود بن ابراهیم بن مسعود - بعد از پدر پادشاه شد  
 خواهر سلطان سلجوقی را در نکاح آورد و مدت شانزده  
 سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمس<sup>۵۰۸</sup> بمکه بقاء پیوست

شیرزاد بن مسعود - محکم پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه بر او خروج کرد و او را بکشت در سنه ۵۰۹ - و خسمائه -

ارسلان شاه بن مسعود - بعد از برادر پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرامشاه نزاع شد بهرامشاه پناه به سلطان سنجر برد که خال او بود بموافقت او بغزن آمد و با ارسلان محاربه کرد و نصرت یافت و ارسلان هزیمت کرد و سلطان سنجر بهرامشاه را بر تخت نشاند و باز به هستان رفت ، ارسلان مراجعت کرد و بهرامشاه از وی گویخته بخدمت سنجر آمد و از وی لشکر بستد و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط شد او را هلاک کرد و این صورت در ۵۱۲ بود -

بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم - بعد از برادر پادشاه هم بد و قرار گرفت ، بزرگ منش و عالم پرور بود و فضلا جهان بنام او کتب بسیار تصنیف کرده اند از آن جمله کلیله و دمنه است که ادیب نصر الله بن عبد الحمید بسازد

که اکنون مشهور است بنام اوساخته و شیخ سنائی کتاب  
 حدیقه بنام او نظم کرده ، در زمان دولت او امن و راحت  
 بودی ، مدّت سی و دو سال پادشاهی کرد و در آخر عهد  
 علاء الدّین حسین بن حسین که اوّل ملوک غور است بر وی  
 خروج کرد بهرامشاه از وی منہزم شد بجانب هند رفت  
 علاء الدّین حسین برادر خود سوری را در غزنین پادشا  
 داد و مراجعت به فیروز کوه کرد و در راه برادر دیگرش  
 سام بمره و بهرامشاه بغزنه آمد و با سوری جنگ کرد  
 سوری در دست او گرفتار شد بهرامشاه فرمود تا او را  
 بر گا و نشانند و در شهر گردانیدند و بعد از خواری  
 تمام او را بکشت و سرش نزد سلطان سنجر فرستاد و چون  
 این خبر به علاء الدّین حسین رسید برافروخت و بالشکر  
 گران عزمیت غزنه کرد و پیش از رسیدن او بهرامشاه در  
 سنه ۵۴۳ درگذشت . -

خسروشاه بن بهرامشاه - بعد از پدر حکم وراثت پادشا  
 بدو دادند چون علاء الدّین حسین بجنگ او آمد بگریخت

و بدیاری هندی رفت ، بعد از فرار او علاء الدین حسین غزنوی غارت کرد و خلق بسیار بقتل آورد و برادرزاده اش غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام به نیابت در غزنه پادشاهی می کرد ، و غیاث الدین خسرو شاه را بر مواعید برخورد امین گردانید بعد از آن او را دستگیر کرده و بقلعه فرستادند و این صورت در سنه <sup>۵۵۵</sup> خمس و خمسين و خسمائ بود ، ده سال در قلعه محبوس بود و در سنه ۵۶۵ درگذشت و دولت غزنویان سپری شد و ملک ایشان بغوریان رسید و از نسل محمودیان کسی نماند . -

## فصل پنجم

در ذکر غوریان

پیچ تن بوده اند، مدت ملک شاست و جهاسا

اصل ایشان از نسل سوری پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود غزنوی او را برانداخت بنیره او سوری از بیم سلطان به هند وستان گریخت و او را پیری بود سام نام مسلمان شد و تجارت میگرد ، سام را پیری بود حسین نام بمهر هنری راسته

سام با پسر و اتباع آنچه داشت براه دریاعزم غور کرد و بار مخالف برآمد و کشتی غرق شد، حسین بن سام دست بر تخته پاره ای زد که بکنار افتد بیری درنده در کشتی بود او هم دست در این چوب زد باقی مردم در گرداب فنا غوطه خوردند، حسین با پسر سه روز در آب بماندند چون کلبا رسیدند ببر بجست و حسین را زخم زد و حسین به رفوع بود خود را خلاص کرد و در ساحل دریای شهر رسید بدگاه بجفت عسس او را بگیرفت و زخمهای طرفه در او مشاهده کرد او را در بند کرد و مدت هفت سال در زندان بماند بعد از هفت سال پادشاه رنجور شد بصدقه زندانیان رها کردند حسین نیز آزاد شد و متوجه غزنین گشت چون بدانند و رسید جمعی از قطاع الطریق او را جوانی خوب صورت دیدند و در او آثار لیلوانی مشاهده کردند اسب و سلاح بدو دادند شب پیش ایشان بود بر حسب اتفاق در آن شب طایفه ای از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که مدتی بود در طلب آنجماعت بودند بر ایشان نظر یافتند



وهر را بکشتند چون جلاد چشم حسین ببست گفت الهی  
 میدانم که بر تو غلط روانیست چو هست که مرا بیگناه می کشند  
 جلاد احوال او پرسید گذشتہ ہا را باز گفت حکایت او  
 بسمع سلطان رسید بر حالش رقت کرد و اورا نوازش  
 فرمود و در مرتبہٴ حجاب آورد و از افرای خود زنی بنکاح  
 او در آورد چون سلطنت بر مسعود بن ابراہیم رسید  
 او را امارت غورداد، کارش بلند شد بعد از او پسرش  
 حسین بن حسین بر جای او نشست . -

علاء الدین حسین بن حسین بن سام - چون دولت -  
 غزنویان روی در نقصان داشت او بر مملکت ایشامستولی  
 شد و در سنہٴ احدی و خمسین و خمسائہ فوت شد . -  
 - ۵۵۱ -

سیف الدین محمد بن علاء الدین حسین بن حسین بن سام  
 بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال و کریم الطبع بود  
 بغایت عادل و رعیت پرور و بخشندہ و در یاد دل و متواضع  
 بود ملک غزنین بر پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام را  
 بعد از سلطان سنجر سلجوقی بلخ را نیز مسخر کرد و غزان بہ

جنگ او آمدند سیف الدین در آن جنگ کشته شد در سنه  
 ثمان و خمسين و <sup>۵۵۸-</sup> و خسمائده، مدت سلطنت او هفت سال بود  
 غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بن حسین - بعد از  
 عم زاده پادشاهی بر او تعلق گرفت و باغزان جنگ عظیم  
 کرد و بسیاری از ایشان بکشت بقایای ایشان زینهار خواستند  
 و خراج پذیرفتند، سلطان غیاث الدین برادر خود سلطان  
 شهاب الدین ابوالمظفر را در هرات نیابت داد و خود غزنین را  
 دارالملک ساخت و چهل سال در پادشاهی بماند در سنه  
 ثمان و ستعين و <sup>۵۹۸-</sup> و خسمائده فوت شد و مسجد جامع هرات  
 از آثار او است که در سنه <sup>۹۰۴-</sup> اربع و تسعمائده امیر علی شیر او را  
 بتجديد تعمیر کرد -

شهاب الدین ابوالمظفر بن سام بن حسین بعد از برادر -  
 پادشاه شد و مدت چهار سال پادشاهی کرد در حالت  
 نماز کردن فدائیان هندی او را کشتند و در تاریخ وفات او  
 شاعری گفته: - (شعر) -

شهادت ملک بهر بر شهاب الدین کز ابتدای جهانمدا و نیامد یک

سوم زغره شعبا سال ششصد و قتاد در ره غزنین بمنزل دمك  
محمود بن محمد بن سام - بعد از عیش سلطنت بر او قرار گرفت  
مدت هفت سال پادشاهی کرد در ستر<sup>۶۰۹</sup> تسع و ستمائ<sup>۶۰۹</sup> روز  
او را در خانه کشته یافتند و کس ندانست این کار که کرده و ملکت  
غوریان بر خواند مشاهیان منتقل شد -

## فصل ششم در ذکر آل بویه

ایشان از ملوک دیلمه نیز گویند عدد ایشان هفده نفر  
مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال  
صابی دبیر در نسب آل بویه آورده که بویه از نسل بهرام گور<sup>ست</sup>  
چون ماکان بن کاکی بر طبرستان مستولی شد و بعد از یکسال  
بر دست قرامطه کشته گشت مرداویج بن زیار بمحکومت درآمد  
بجای او نشست و بعد از یکسال بر رودبار و طالقان و رستم<sup>د</sup>  
مستولی شده در ضبط آورد پیرمازندران و ملک ری و بهر  
وزنجان و طارمین مستخلص کرد و به تغیر دیگر بلاد کوشید  
و در همدان قتل عام و غارت کرد مرداویج علی بن بویه را بابر آورد

به کرج فرستاد و خود به اصفهان رفت بعد از آن علی بن بویه  
و برادران بفارس رفتند و در مضیض آوردند و مردایوچ را  
در صفاهان غلامانش در حمام بکشتند در سنه احدی و  
عشرین و ثلاثمائة و از پادشاهی فرو نشست و علی بن بویه  
با صفهان رفت و باوشمگیر بن زیار حرب کرد و او را -  
منهزم گردانید و شمگیر بطبرستان رفت و ملک فارس  
و عراق علی بن بویه را مسلم شد -

عماد الدوله علی بن بویه - در حادی عشر ذی قعد  
سنه ۳۲۱ پیادشاهی نشست و عراق به برادر و کتر حسن  
داد و او را رکن الدوله لقب کرد و برادر کوچک احمد را به  
استخلاص کرمان فرستاد و او را معز الدوله گفت مدت  
شانزده سال و نیم پادشاهی کرد و در جمادی الاولی سنه  
ثمان و ثلاثین و ثلاثمائة در گذشت و برادر زاده خود  
عضد الدوله بن رکن الدوله را ولی عهد کرد -

رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم چهل و  
چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از نود سال زیاده بود

در شب بیست و پنجم محرم سنه ۳۶۶ و ثلثه ثانیه در گذشت  
 سپرداشت، عضدالدوله و مؤیدالدوله مادر ایشان ترکی  
 بود و فخرالدوله از دختر حسن بن فیروزان که پسر عم ماکا  
 بن کاکلی پادشاه طبرستان بود بوجود آمد، رکنالدوله  
 بعد از وفات عمادالدوله ملک بر پسران قسمت کرد یزد  
 و اصفهان و قم و کاشان و جربادقان (گلپایگان)، و نظاز  
 بر مؤیدالدوله ابونضر داد وری و همدان و قزوین  
 و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی کردستان به  
 فخرالدوله علی، و پسر مهتر عضدالدوله فنا خسرو را  
 همان که عمش داده بود یعقوب ملک فارس بر او مسلم داشت  
 معزالدوله احمد بن بویه - بفرمان برادر به  
 استخلاص کرمان رفت و مستقر گردانید و از آنجا بخوزستان  
 رفت و بگرفت و ملک واسط و بصره مسلم گردانید -  
 مستکفی استدعای حضور او کرد، در سنه ۳۳۴ بغداد  
 رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه رامیل کشید و  
 خلافت بمطیع داد چنانکه گذشت - معزالدوله ۲۱ سال

پادشاهی کرد سه سال معاصر عماد الدوله و هجده سال  
معاصر رکن الدوله، در ربیع الاول سنه ۳۵۹-  
و ثلثائه بموضع اسهال درگذشت پنجاه و چهار سال  
عمر داشت، معز الدوله چون سایر آل بویه اشعی عشری بود  
اقامت بر صلوٰه غدیر خم در هجدهم ماه ذی الحجه کرد و در  
روز عاشورا تغزیت حضرت امام حسین علیه السلام او  
بنیاد نهاد در سنه ۳۵۲ -

عضد الدوله ابو شجاع فناخسرو بن رکن الدوله -  
حسن بن بویه بعد از عم مجسم وصیت در فارس در سنه  
۳۳۸ بر پادشاهی نشست، مدت سی و چهار سال در پادشاهی  
بماند، مانند او در دیلم نبود و خلاصه آن قوم بود -  
عضد الدوله در سنه ۳۶۷ بر بغداد رفت و با عم زاده  
خود عزالدوله بختیار بن معز الدوله جنگ کرد و او را  
بکشت و بغداد مستخلص کرد و در روز دخول او بغداد  
خلیفه با استقبال بیرون آمد، اکابر زمان در دولت او  
آسایشها کردند و در عدالت و بیضا نمودن آثار او مشاهد

امیر المؤمنین علی و امام حسین علیهما السلام و دار الشفا بنید  
 و باروی مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بنید  
 امیر است که بر رود خانه کمر ساخته و کربال از آن آب میخورد  
 در سنه ۳۴۳ و شهری در قبلی شیراز که اکنون مزبهر است  
 و آنرا سوق الامیر میخوانند ، عضد الدوله در سنه ۳۷۲  
 بر مرض صرع در گذشت و در مشهد مقدس امیر المؤمنین  
 علی علیه السلام مدفون شد ، ولادت او در یوم الاحد  
 خامس ذی قعد سنه ۳۲۴ و عشرين و ثلاثا<sup>صفحه</sup> ثامن بوده در  
 عزالدوله بختیار بن مغرالدوله - بعد از پدر در  
 بغداد یازده سال امارت داشت بعد از آن بحکم عضدالدوله  
 کشته شد در سنه ۳۶۷ چنانکه گذشت -

مؤیدالدوله ابو نصر بن رکنالدوله در ایام پدر در  
 اصفهان میبود چون پدرش در گذشت بر مدد عضدالدوله  
 بری رفت و بجای پدر هفت سال و نیم سلطنت کرد و میان  
 او و فخرالدوله و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که والی  
 طبرستان بود محاربات رفت و در جمله ظفر او را بود فخرالدوله

و قابوس رو نوبت از مؤید الدوله شکست یافتند و زنو  
اول روز چهارشنبه ۲۲ رمضان سنه ۳۷۲ واقع شد  
بعد از آن گریخته به خراسان رفتند قابوس هجده سال و -  
فخر الدوله سه سال در خراسان بماندند و مملکت ایشان  
بقتوف مؤید الدوله درآمد، صاحب عباد که از وزراء  
مشهور است در خدمت او می بود، مؤید الدوله در سنه  
ثلاث و سبعین و ثلاثمائة درگذشت -

فخر الدوله علی بن رکن الدوله - بمقتضای وصیت  
پدر در ممدان میبود پس مؤید الدوله بمدد عضد الدوله  
اورا اخراج کرده به نیشابور رفت و چون مؤید الدوله  
نماند صاحب اسمعیل بن عباد استدعای حضور او کرد و در  
سنه ۳۷۳ بسر مملکت آمد و چهارده سال دیگر در -  
سلطنت بماند در شوال سنه سبع و ثمانین و ثلاثمائة درگذشت  
اما صاحب بن عباد بوفور فضایل و کمالات موصوف بود  
گویند چهارصد شتر کتابخانه او می کشید و با وجود آنکه مو -  
کلیه و جزوید بد و مفوض بود و کما یبغی بآن میرسید همه



روژه افاده میفرمود و درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود و مصنفات خوب دارد و در فروع اثنی عشری بود و در اصول معتزلی و در سنه ۳۶۷ بعد از وزیر ابو الفتح بن العمید وزارت بدو دادند هجده سال وزارت کرد و در شب جمعه ۲۴ صفر سنه ۳۸۵ در ری وفات یافت تابوت او را به اصفهان بردند و در محلت ذریه دفن کردند صاحب عباد شیرازیت (خ. ل. - رازیت) و بعضی گفته اند اصفهانیت - ۰ -

مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله - بعد از پدر پادشاهی عراق بدو قتل گرفت چون کودک بود مادرش سیده کفیل مصالح ملک شد و تاسیده در حیات بود مدت بیست و هفت سال ملک مجدالدوله بر وفق بود چون در سنه ۴۱۵ درگذشت کارها دست از هم برداد و ملک بشورید ، سلطان محمود غزنوی آهنگ عراق کرد مجدالدوله با پیروش بود لف گرفتار شدند و ملک در تصرف سلطان محمود آمد مدت سلطنت مجدالدوله سی و سه سال

بود، وی مرض مالمیولیا داشت شیخ ابوعلی سینا معالجت کرد  
 در اول دولت او قابوس بن وشمگیر باز سلطنت رسید  
 و در شعبان سنه ۳۸۸ گرگان و طبرستان و مازندران را  
 بقصر خود در آورد و برگیلان نیز مستولی شد و پانزده  
 سال در سلطنت بماند فضائل بسیار داشت و خط نیکو نوشت  
 اما سقاک بود مدین سبب لشکر بد و خروج کردند او را  
 گرفته محبوس ساختند و پادشاهی به پسرش منوچهر دادند  
 قابوس در سنه ۴۰۳ در حبس درگذشت ...  
 اما شیخ ابوعلی سینا پسر عبدالله سینا است و او از جمله  
 عمال بلغ بود و در زمان نوح سامانی به بخارا رفت و  
 در آنجا ستاره نام عورقی را بعقد آورد و شیخ بوعلی در  
 سنه ۳۷۳ متولد شد و بعد از پنج سال در بلغ اورا  
 بمعلم سپرد و شش سال بواسطه کمال رشد علم اصول  
 فروع را ضبط نموده پیش محمود مساح که در علم حساب  
 بود بمطالعه آن علم مشغول شد و در اندک وقتی مدعا  
 حاصل کرد علم فقه را نزد اسمعیل زاهد کسب نمود بعد از آن

بعلم طب اشتغال نموده در اندک وقتی بر تبه‌ای رسانید که -  
 هیچکس قرینه‌ او نبود و در فن منطق و اقلیدس بی بدل  
 روزگار شد، آورده اند که در ایام تحصیل هرگز شب خواب  
 نکردی و در روز با مردی که نپرداختی چون در مسئله‌ای  
 متردد گشتی بعد از طهارت بمسجد رفتی و دو رکعت نماز  
 گذاردی و با ستغانه مشغول شدی تا حل آن مشکل شود  
 به اتفاق مورّخین در سنّ هجده سالگی تکمیل جمیع علوم  
 نموده بود در آن وقت امیر نوح سامانی را مرض صعب روی  
 نمود و اطباء از علاج عاجز گشته بودند شیخ بوعلی او را در  
 اندک فرصتی بحالت صحت آورد بتوفیق الله تعالی ملازم  
 درگاه پادشاه شد و کتب بی نهایت در خزانه اوج جمع بود  
 شبی آتش در کتابخانه افتاد و هر چه بود نابود شد مردم  
 نسبت این عمل بشیخ دادند و گفتند شیخ میخواهد علوم را  
 بگوید نسبت دهد، بعد از آن بر تصنیف مشغول شد  
 و در ۲۲ سالگی پدرش فوت شد و پریشانی بسیار بجا  
 آورده یافت به خوارزم نزد علی مأمون که در آن زمان خوارزم

بود رفت و در آنجا بصبحت ابو سهل و ابوریحان و ابونصر  
 ابوالخیر رسید پادشاه همه را کما یبغی رعایت نمود، مردم  
 بعرض سلطان محمود غزنوی رسانیدند که این نوع مری  
 پیدا شده و بد مذهب است سلطان ابوالفضل بن  
 میکائیل را نزد خوارزمشاه فرستاد که شیخ ابوعلی را رسا  
 دارد خوارزمشاه قبل از رسیدن ابوالفضل شیخ را گریزانید  
 و شیخ بد حال و بیمار خود را به ابیورد رسانید و از آنجا به  
 استرآباد رفت و در آنجا بمعالجه خود و مردم مشغول شد  
 و خواهرزاده قابوس بیاری پیدا کرده بود حکما از محلا  
 آن عاجز بودند چون شیخ بوعلی حاضر شد و او را نمودند  
 فرمود که این شخص غیر عشق مرضی ندارد و او انکار نمود  
 شیخ فرمود که نام محلات و کوچه ها و خانه ها و کدخداها  
 بنویسند و اسامی آن کسانی که در خانه ها نشسته اند تحقیق  
 نمایند بموجب فرموده عمل کردند شیخ بنفشه مرصی گرفته شخصی  
 نقد میکرد همین که نام محله مطلوب و کوچه و خانه و نامش  
 مذکور شد یافت که چه حالت است و بعرض قابوس رسانید

که خواهر زاده تودر فلان محل عاشق است قابوس بفرنیذ یافت  
 و در علاج او و رعایت شیخ کا ینبغی کوشید و شیخ از آنجا  
 بری رفت و مجدالدوله را مالیخولیا بود بد بیضاء موسو  
 نموده او را نیز علاج کرد، آورده اند که ابو الفضل میکائیل  
 که بطلب شیخ ابوعلی آمده بود از جانب سلطان محمود، برگشته  
 خبر فرار نمودن شیخ بعرض رسانید سلطان فرمود که -  
 مصوّران صورت بوعلی را کشیده بر هر محلّ نزد حکام فرستادند  
 که او را شناخته عرض نمایند و صورتی نیز بقابوس فرستاده  
 بود همین که چشم قابوس بصورت افتاد دانست که بوعلی است  
 فاما به هیچکس ظاهر نساخت اما سلطان محمود در آن سال  
 رایت بعزم لتخیر عراق برافراشت شیخ ابوعلی از ری به  
 قزوین آمده و از آنجا به همدان رفت و حاکم آنجا را قولنجی  
 روی نمود بر همین اهتمام بوعلی شفا یافت حاکم که عبارت  
 از شمس الدوله باشد منصب وزارت بر بوعلی رجوع نمود  
 بعد از چند روز آشوبی در آنجا روی نمود و بعضی از  
 لشکریان سرای بوعلی را غارت کردند و قصد قتل او

نمودند ابوعلی گر نیخته چهل روز در خانه ابو سعید نامی پنهان  
 شد و در آن مدت مرض شمس الدوله نکث کرد بعد از چند  
 بسیار ابوعلی را یافتند و مراسم اعتذار بجای آوردند و با  
 دیگر ابوعلی علاج آن مرض نمود باز از روی کراهیت وزارت  
 با و رجوع شد فقیه زمان ابو عبید التماس شرح کتب  
 اوسطو کرد شیخ فرمود فرصت ندارم اما در علم مناظره  
 و مجادله آنچه معلوم من شده باشد کتابی تصنیف کنم -  
 گویند که سفار انوشت ، در روز با انجام مهم وزارت  
 مشغول بود اول شب بعلماء درس و بحث داشت و بعد  
 از آن سازنده ها جمع شده بشرب شراب مشغول میشد  
 تا وقت صبح ، در آن اثنا میان شمس الدوله و فخر الدوله  
 مخالفت روی نمود شمس الدوله متوجه بغداد شد و در  
 راه بمرض قولنج گرفتار و متوجه سفر آخرت شد و مردم  
 همدان پسرش را بحکومت قبول نموده کسی بطلب شیخ ابوعلی  
 فرستادند جهت وزارت ، شیخ قبول نکرد و از ترس در خانه  
 پنهان شد و به تصنیف طبیعیات و الهیات مشغول بود که

تاج الملك نامی از امرای پسر شمس الدوله شیخ را گرفته در  
 قلعه مجبوس ساخت شیخ ادویه قلبیه را در آنجا تالیف نمود  
 بعد از مدتی تاج الملك شیخ را به همدان آورد بهر تقدیر  
 شیخ در کسوت قلندری باد و غلام و برادر خود محمود  
 متوجه اصفهان شد همین که خبر به علاء الدوله رسید  
 اسب و خلعت و نوازشها با استقبال فرستاده شیخ را به  
 منزل عالی فرود آوردند و هر شب جمعه مجلس علماء الدوله  
 حاضر گشتی و هرگاه که شیخ متکلم شدی هیچکس را یاری سخن  
 گفتن نبود و در سنه ۴۲۰ که سلطان محمود غزنوی و پسر  
 سلطان مسعود بخراسان آمدند شیخ بوعلی بوزارت علاء الدوله  
 اشتغال داشت پادشاه و وزیر از صولت سلطان متوهم  
 شده بجانب شاپور رفتند پس از آنکه سلطان محمود ایات  
 آن مملکت را به مسعود گذاشت مراجعت نمود، علاء الدوله  
 پسر خود را با تحف و هدایای بسیار به سلطان مسعود  
 فرستاد این غنی او را پسند افتاده حکومت اصفهان بدستور  
 محمود بدو داد چون چندی رفت حکومت کرد و استقلال

پیدا کرد سلطان مسعود بها فی الضمیر و اطلاع پیدا کرده روی  
توجه باصفهان آورده علاء الدوله بدستور معهود بگویند و  
خواهر علاء الدوله بدست سلطان افتاد شیخ ابوعلی بواسطه  
آنکه بی ناموسی بعلاء الدوله نرسد بسلطان نوشت که خواهر  
اوجیه است اگر او را بجباله نکاح آوری ولایت اصفهان را بتو  
گذارد سلطان سخن شیخ قبول کرده او را عقد نمود بعد از آن  
شنید که او اراده مقاتله و جنگ دارد سلطان پیغام فرستاد  
که خواهر ترا بدست او باش لشکر خواهم داد علاء الدوله شیخ  
گفت که جواب بنویس شیخ نوشت اگر این زن خواهر او است  
اما زن هست و اگر طلاقش دهی مطلقه تو است و غیر تضعفا  
برازواج است نه بر اخوان و این جواب مؤثر افتاد خواهر را  
نزد برادر فرستاد بعد از فوت سلطان محمود سلطان مسعود  
بخراسان رفته ابوسهل را و الی عراق گردانید و میان ابوسهل  
و علاء الدوله محاربه روی نمود علاء الدوله منهزم گشت و  
ابوسهل بر اصفهان درآمد امتعذ شیخ بفارت رفت و باز  
علاء الدوله بر اصفهان عود نموده بمسند ایالت نشست



نقلست که حرص مجامعت بر مزاج شیخ غالب بود و بواسطه  
 همین، ضعف بر مزاج وی مستولی بود. در سفری زحمت -  
 قولنج عارض او گشت و در یکروز هفت مرتبه حقه کرد و در  
 آن ایام بحسب ضرورت کوچ واقع شد علت سرع علاؤه  
 آن شد دیگر نوبت خدام را امر فرمود که بترتیب حقه قیام  
 نمایند و در دنگ تخم کرفس داخل کنند و شخصی که مرتب حقه  
 بود بعد یا بسپو پنج درم تخم کرفس با سایر ادویه ضم کرده  
 بدان واسطه ضمیمه امراض دیگر گشت و دیگری از خدام  
 که در مال شیخ خیانتی داشت به معجون مترو دیوس که جهت  
 دفع صرع میخورد افیون ضم نمود لاجرم مرض اشتداد یافت  
 شیخ را به محقره ای نهادند و به اصفهان بردند و همان روز  
 که از راه رسید با وجود بی قوتی باز در مقام معالجه شد  
 و فی الجمله روی بصحت نهاد بعد از آن علاءالدوله متوجه  
 اصفهان شد در راه شیخ قولنج گرفته همین که عود کرد بهمدان  
 رسید شیخ از معالجه دست باز داشته غسل کرده و از جمیع منافع  
 توبه کرد و غلامان خود را آزاد کرد و آنچه داشت بمردم

محتاج صدقه کرد و به تلاوت مشغول شد و در جمعه رمضان  
سنه ۴۲۷ وفات یافت و این قطعه را گفت و فرمود که بخوانید  
- (قطعه) -

حجة الحق ابو علی سینا<sup>۳۷۳</sup> در شمع آمد از عدم بوجود  
در شصا کسب کرد جمله علوم<sup>۳۹۱</sup> در تکر کرد این جهان بدو  
و مصنفات شیخ ابو علی بسیار است -

شرف الدوله ابو الفوارس شیر ذیل بن عضد الدوله در  
کومان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم برآمد  
به بغداد رفت برادرش همصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله  
اورا بگرفت و میل کشید و بقلعه کبوسان فرستاد و اینوقت  
در سنه ۳۷۶ بود -

همصام الدوله ابوکالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از  
برادر ارکان دولت اورا از قلعه بیرون آوردند و پادشاهی  
نشانده نه ماه پادشاهی کرد و برادرش بهاء الدوله  
با او مخالفت کرد همصام الدوله بگریخت و هشت سال دیگر  
بزیست تا در ۳۸۸ بر دست پسران غر الدوله بختیاکشته شد

بهاء الدوله بن عضد الدوله - بعد از برادر در صفر سنه ۳۸۰  
 پادشاه شد مدت ۲۴ سال و سرمایه در پادشاهی ماند و خلیفه  
 القادر بالله او را شهنشاه قوام الدین لقب کرد و او با سلطان  
 محمود غزنوی صلح کرد و از او دختر خواست در ربیع الاول سنه  
 ۴۰۴ در اوجان فارس فوت شد . -

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله - بحکم وصیت  
 پدر پادشاه شد مدت دوازده سال و چهار ماه در پادشاهی مباد  
 برادرش قوام الدین ابوالفوارس بر او خروج کرد سلطان الدوله  
 بر او غالب آمد در شعبان سنه ۴۰۸ عشر و اربعه در فارس -  
 وفات یافت . -

مشرف الدوله حسن بن بهاء الدوله - بعد از پدر در بغداد  
 بنیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه  
 بنام خود کرد ، در سنه ۴۱۰ فوت شد ، مدت حکومتش  
 شش سال و دو ماه بود . -

جلال الدوله بن بهاء الدوله - از قبل برادران حاکم بصره  
 بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت ، کار او راجی نداشت

مدت ۲۵ سال امارت کرد در سنه ۴۳۵ درگذشت .  
 عماد الدین الله عز الملوك ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الله  
 بن بهاء الدوله - بعد از پدرش در فارس در سنه ۴۱۶  
 بپادشاهی نشست میان او و خمس جلال الدوله که در بغداد  
 امیر بود محاربات رفت پس صلح کردند ، بعد از جلال الدوله  
 بغداد را در تصرف آورد اما کارش استقامتی نداشت و ترکا  
 او را اعتباری نمیکردند و از خوف ترکان از شیراز رفت سهیل  
 شبانکاره براو خروج کرد و در کار آل بویه خلل آورد عماد الدین  
 در سنه ۴۴۰ درگذشت ، -

الملك الرحيم ابو نصر بن عماد الدین الله - بحکم پدر امارت بغداد  
 بدو تعلق گرفت هفت سال حکومت کرد و در سنه ۴۴۷ سلطاً  
 طغرل بیک سلجوقی بغداد رفت و او را بگرفت و بقلعه طبرک  
 فرستاد و آنجا محبوس بود تا درگذشت . -

الملك المنصور بن عماد الدین الله - بعد از پدر بحکم وصیت در  
 فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره براو خروج کرد ، در سنه  
 ۴۴۸ او را بگرفت و بقلعه ای محبوس کرد و همانجا درگذشت

و فارس بتصرف فلولویه درآمد و هم در آن چند گاه سلجوقیان  
در ضبط آوردند . -

و از آل بویه ملک ابوعلی بن عماد الدین الله بعد از برادر قریب  
چهل سال بزیست و بند جان فارس و کرمان شاهان اقطاع  
آبودند و سلاطین او را عزیز داشتند و قبل و علم داده بودند  
و در سنه ۴۸۷ درگذشت و دولت آل بویه سپری شد . -

## فصل هفتم

### در ذکر سلجوقیان

ایشان چهارده نفر بودند مدت ملکشان صد و بیست و یکسال  
آل سلجوق برسی و چهار پدربه افراسیاب میرسند و  
سلجوق را چهار پسر بود - میکائیل و اسرافیل و موسی و بغور  
و یونس و ایشان مال بینهایت داشتند ، از ترکستان جهت تنگی  
چراگاه در سنه ۳۷۵ بر ما و آء النهر آمدند در حد و بخارا  
و مرقند مقام ساختند و بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی  
ریخت طلبیدند که از آب آمویه گذشتن بخراسان آیند از سلا  
جاذب که والی طوس بود ایشانرا ریخت دادن مصیحت ندید

و گفت عدد ایشان بیحد و شمار است مبادا از ایشان در خراسان  
 فتنه ظاهر شود سلطان قبول نکرد و ایشان را رخصت داد ایشان  
 از ماوراءالنهر بخراسان آمدند و در حد و دلسنا و باورد مقام<sup>م</sup>  
 ساختند ، میکائیل را دو پسر بود طغرل بیک و جغتو بیک  
 پیشوای آن قوم شدند و آثار دولت و سلطنت از جبین ایشان  
 ظاهر بود ، اهل خراسان دل بر کار ایشان نهادند و بعد از سلطان  
 محمود را ورها پیش ایشان میبردند سلطان مسعود غزنوی لشکر  
 بجنگ ایشان فرستاد و سلجوقیان را طغرل بود سلطان مسعود صیخو<sup>ست</sup>  
 که با انتقام سلجوقیان رود او را از طرف هند تشویشی رسید  
 و به هند رفت و سوباشی که امیر خراسان بود بغیر موده  
 سلطان بجنگ ایشان رفت ، رفتن و شکست خوردن یکی بود  
 سلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بیک محمد بن میکائیل<sup>نیل</sup>  
 بن سلجوق در نیشابور در سنه ۴۲۹ در غایت سلطان غزنوی  
 بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه ۴۳۲  
 در مرو بجزای زندقان با سلجوقیان حرب کرد و شکست یا<sup>فت</sup>  
 بغزنین رفت بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند

و قائم خلیفه بجہت ایشان منشور سلطنت مصوب قاضی ابوالحسن  
 باوردی کہ از مخول علمای زمانہ بود بخراسان فرستاد، پس  
 ولایت بایکدیگر بخش کردند، خراسان بہ جفر بیک دادند و عراق  
 عجم و آنچہ مستخلص شود - طفول بیک اختیار کرد و مقامش در  
 ہمدان بود و بغداد را فتح کرد و قائم خلیفہ را از بند بسا سیری  
 خلاص کرد چنانچہ گذشت و آل بویہ را بر انداخت، در خراسان  
 جفر بیک در سن ۳۵۴ وفات یافت و طفول بیک جای او بہ  
 پسرش ابوالارسلان تفویض کرد و طفول بیک در روز جمعہ  
 ۱۸ رمضان ۴۵۴ در ری وفات یافت، پادشاهی نیکوسیت  
 بود ہمیشہ پنج وقت نماز بجماعت گزاردی و پنجشنبہ و دو شنبہ  
 روزہ داشتی و ہر وقت خواستی کہ از جہت خود خانہ ای ساخت  
 اوّل مسجدی ساختی بعد از آن بعمارت پرداختی مدت ملکش  
 بیست و شش سال و مدت عمرش ہفتاد سال بود -

سلطان عزالدین ابوشجاع ابوالارسلان بن جفر بیک بن میکا  
 مردی مہیب و باشکوہ بود در زمان سلطنت خود بر اطراف  
 تاختن کرد، فارس را از فضلویہ شبانکارہ انتزاع نمود

و اما نوس پادشاه روم را در جنگ بگرفت و بقرار آنکه  
 هزار هزار دینار خراج بدهد او را امان داد و باز بروم  
 فرستاد و به غزای گرجستان رفت و بعضی از امرای گرجستان  
 در دست وی اسیر شدند و بعضی مسلمان گشتند و بجای  
 حلقه بندگی فعل اسب در گوش کردند، گویند از پادشاهان  
 ترك اول کسی که از آب فرات عبور نمود او بود، ابو نصر  
 عمید الملک کنده ری وزیر پدرش بود بعد از وفات پدر  
 در شهر بسا او را بکشت و سر او را به نیشابور فرستاده و  
 وزارت به خواجه نظام الملک طوسی که از مشاهیر عالم است  
 تفویض فرمود و در آخر عهد بقصد تسخیر ماوراءالنهر  
 با دولیت هزار سوار از جیحون عبور کرد که در کنار آب  
 قلعه برزم را مستخلص نمود، یوسف کو تو ال خوارزمی را  
 از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بداشتند  
 سلطان از وی سخنان می شنید و او را تهدید میداد در این  
 اثنا یوسف کارد بکشد و آهنگ سلطان کرد سلطان بنا  
 بر اعتمادی که بر شست خود داشت غلامان را از قصد او



منع کرد و سرتیبر او انداخت هر سرتیبر خطا شد یوسف به سلطان رسید و سلطان از خم زد و حاضران از هول این خم پراکنده شدند یوسف همچنان کار در دست بیرون رفت جامع قرآن نیشابوری میخ کوبی بر سرش زد و بکشت و سلطان نیز از آن زخم در گذشت و این واقعه در روز سه شنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه ۴۶۵ بود ولادت او شب آدینه محرم سنه ۴۲۱ و مدت سلطنت او ده سال و شش ماه و مدت عمرش ۴۴ سال و سه ماه و قبرش در مرو است .

سلطان جلال الدین ابوالفتح ملکشاه بن البارسلاان بعد از پیر بسعی نظام الملک پادشاه شد ، بخت موافق و روزگار مساعد داشت ممالک ایران و توران در تحت تصرف آورد و حکم او به روم و شام نیز جاری شد چهل و هفت هزار سوار پیوسته ملازم او بودند و اقطاعات ایشان در ممالک پراکنده بود تا هر جا که رسیدندی در ماندگی نبود و اصفهان زادار الملک ساخت از حکما عمر خیام و ابوالعباس لوکوی همیشه ملازم او بودند ، شکار دوست

بود و در سنه ۴۷۹ بزیارت بیت الله الحرام رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و در بادیه راه حج خانه ها ساخت و روابطها پرداخت و در آخر عهد خواجه نظام الملک را از وزیر عزل کرد و جای او را بتاج الدین ابوالغنائم داد و خواجه نظام الملک را بفرموده حسن صباح در حدود رحد و نهاوند در ماه رمضان سنه ۴۸۵ فدائیان ملحد شهید کردند و سلطان نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت و مولانا معزی شاعر در این باب قطعه ای گفته :

رفت در یک مہ بفردوس برین دستور شایر نادر پس او رفت در ماه دگر  
 گردناگہ ضریر ز انجور سلطان آشکار تهریز آیین و عجز سلطانی نگر  
 ولادت سلطان ملکشاہ در جمادی الاول سنه ۴۴۵ وقوع  
 یافت مدت سلطنتش بیت سال و قبر او در اصفهان است --

سلطان دکن الدین ابوالمظفر برکیارق بن ملکشاہ علی  
 پدروید بعد از پدر بسلطنت قرار گرفت پادشاہ بخشندہ و  
 خوشنویس بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد و او را  
 با برادران و اعام محاربات واقع شد و بیشتر خضر او را بود

در سنه ۴۸۹ امارت خراسان به برادر خود سلطان سنجر تفویض  
فرمود چون ۱۲ سال و هشت ماه پادشاهی کرد در ۱۲ ماه  
جمادی الآخر سنه ۴۹۸ در بروجرد درگذشت و لاش  
در اصفهان در محرم سنه ۴۷۴ واقع شده -

سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه - بعد از  
برادر سلطنت بر او مقرر شد و او پادشاهی بود بعد از  
داد موصوف و بدین و دیانت معروف در دفع ملاحده که  
در آن عهد قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ فرموده بر نیت  
غزابه هند رفت و با کفار محاربات کرد و مغفور شد و چون  
سیزده سال حکومت کرد در ۲۴ ذی حجه سنه ۵۱۱ درگذشت  
آورده اند که در وقت وفات این ابیات انشا کرد -

- (نظم) -

بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشا  
جها مسخر من شد چون مسخر  
بی بلا دگر بمیک اشارت دست  
بسوی حاکم بشودم بیک فخر  
چو مرگ ناختن آورد هیچ سود نکرد  
بقا بقا خداست و ملک ملک خداست  
ولادت سلطان محمد در شعبان سنه ۴۷۴ بوده -

سلطان معزالدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه - بعد برادر  
برکیارق و محمد بیست سال حاکم خراسان بود و بعد از ایشان  
چهل و چهار سال و چهار ماه سلطان سلاطین جهان از حد و  
خدا و ختن تا اقصای مصر و شام و از خرتایین در حوزه تصرف  
او بود نوزده مصاف معتبر کرد و در هفده مصاف فظفرو  
منصور شد و او پادشاه مهیب و با وقار و کرم و حیاء بود برز  
شفقت تمام داشتی و در ملبوس تکلف زیاد نکردی و نیچه  
پوستین بره پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه از  
خصائص سلاطین باشد فرو گذاشت نکردی، بعد از وفات  
برادرش محمد بعراق آمد و برادرزاده اش محمود بن محمد با او  
حرب کرد و منهزم شد باز بنجد متش آمد و عذر خواست -  
سلطان سنجر بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک  
شام او را داد، و سلطان در پنجم صفر سنه ۵۳۶ -  
در ماوراء النهر با گورخان جنگ کرد و شکست یافت و بخراسان  
آمد و قریب سی هزار کس در این جنگ کشته شده بودند، و  
ماوراء النهر از تصرف سلطان بیرون رفت، ترکان خاتون

که زن سلطان بود و امیر قاج و امیر ابو الفضل جاکم نیز روز  
در این واقعه گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند  
فریدالدین کاتب در آن وقت گفته - رباعی -

شاه از سنا توجه داشته راست تیغ تو چهل سال از اعدا این خواست  
گر چشم بد رسید آنهم ز قضاست آنکس که بیک حال بماند آخداست  
سلطان سبغ سر نوبت بر سر آتش خوار ز شاه که نوک و نوک ز  
او بود و یا غی شده بود بر خوار زم رفت و در نوبت آخر در  
روز دوشنبه ۱۲ محرم سنه ۵۴۳ چون آتش افتاد نمود  
بصلح باز گشت، و در آخر عهد او غزان از جیون بگذشتند  
و حشر سلطان از ایشان در رحمت بودند سلطان آهنگ  
جنگ غزان کرد ایشان زنان و طفلان را در پیش داشتند، و  
تضرع کنان قبول کردند که از هر خانه یک نفر بدهند تا  
سلطان از سرگناه ایشان بگذرد سلطان خواست که باز گردد  
امراء نگذاشتند غزان چون نا امید گشتند دل بوجنگ نهادند  
و بجان کوشیدند و سلطان را در شهریور سنه ۵۴۸ اسیر کردند  
و خلق بسیار را شهید کردند و سلطان چهار سال در میان

ایشان بماند بعد از آن جمعی از ممالیک سلطان که باغزان در آنجمنه بودند موکلان سلطان را فریب دادند و با سلطان برسبیل شکا بلبجیون آمدند مجدّ ترمذ رسیدند سلطان از آنجا ایستاد بیرون آوردند و بقلعه ترمذ برقتند و سلطان از آنجا بیرون رفت و چون عمرش باخو رسید بود اندوه براو غلبه کرد و بمهرالموت گرفتار شد و در ۲۶ ربیع الاول سنه ۵۵۲ درگذشت هفتاد و دو سال عمر داشت و لادتش در سبخار شام بوده روز جمعه ۲۰ ربیع السنه ۴۷۹ مدت سلطنتش ۶۲ سال - بعد از این دولت سلجوقیان از خراسان منقطع شد و خواهرزاده اش محمود خان بن محمد خان از نسل بغراخان در خراسان پادشاهی دادند پنج سال و نیم حکم کرد مؤید آیه که از غلامان سلطان سجری بود در رمضان سنه ۵۵۷ براو خروج کرد و او را بگرفت و میل کشید پادشاهی خراسان بعضی بر مؤید آیه و بعضی بر خوارزمشاهیان و بعضی بر غوریان رسید -

سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشا بعد پسر پادشاه شد در اوایل شهر سنه ۵۱۳ در حدود سا

با سلطان سنجر جنگ کرد و ظفر سلطان سنجر را بود و بعضی امرآ  
 در میان افتادند در مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام  
 عذر آمد و در ری بخدمت سنجر رسید و یکماه ملازمت  
 کرد سلطان خاطر با او صاف کرد و ملک عراق تا حدود روم  
 و اقصای شام بر او مسلم داشت چنانکه گذشت و سنجر دختر  
 خود بدو داد و برادرش سلطان مسعود رویت با او جنگ  
 کرد و منهزم شد سلطان محمود سیزده سال و دو ماه پادشاه  
 کرد صورت خوب و سیرت نیکو داشت لطیف طبع و خوش سخن  
 بود و حرکات موزون با حسن خط و عبارت جمع کرده بود  
 با زنان انس و الفتی داشت و به طيور شکاری و سگهای معلّم  
 مولع بود - گویند چهار صد فرسنگ موضع شکار او بود و چهار  
 صد سگ تازی با قلاده های مرصّع و جلّهای زربفت در سلسله  
 او بود و از علم نحو و شعر خبری داشت و بر دقایق امور حسّاس  
 ملک هیچ پادشاه چون او واقف نبود و در تاریخ یازدهم شو  
 سنه ۵۲۵ بهر همدان درگذشت و لادش در سنه تسع و تسعين  
 واربعمائده بود عمرش بیست و هفت سال -

سلطان رکن الدین ابوالمظفر طغرل بن محمد - با اشارت سلطان  
سجهرمذت سه سال در عراق و در حدود مصر و شام پادشاهی  
کرد و بعد از سیاست و حیا و کرم موصوف بود و شجاعت بر  
اخلاق او غالب و از هزل و فواحش آزاده بود در همدان  
در محرم سنه ۵۲۹ - و عشرين و خمسمائه فرمان یافت بیست و پنج  
سال عمر داشت -

سلطان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد - بعد از برادر  
ملک بر او قرار گرفت و او پادشاهی بود با قزوین و شکوه و رحیم  
دل و عادل در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی نبود که بیک حمله  
سپاهی را شکستی و بزخمی شیری کشتی خوشنوی و ظریف و  
هزل دوست بود در عهد او خلافت آسوده بود و رعیت  
در امن و فراغت و راحت بودند و عالم دوست و درویش بخشا  
بود و بادیوانگان و مرغان انسی خوش داشت از تنعم و تکلف دور  
بود و از شکار سیری نداشت و در مصافها خود جنگ کردی  
و حمله آوردی هرگز ذخیره ننهاد و خزانه او اکثر اوقات خالی  
بود هر چه از اطراف آوردندی هم در بارگاه بخشیدی میان



او و برادرش محاربات رفت و همیشه ظفر او را بود در زمان  
او سلجوقیان در فارس خروج کردند و سلطنت بنام خود نمودند  
سلطان مسعود هجده سال و نیم پادشاهی کرد و در غره  
رجب سنهٔ سبع و اربعین و خسمائیه <sup>۵۴۷</sup> مجد و دهران فوت شد  
مدت عمرش چهل و پنج سال بود -

سلطان مغیث الدین ابوالفتح ملکشاه بن محمود بن محمد -  
بعد از غم پادشاهی بد و دادند، پادشاهی سخی و خوشنوی  
و هزل دوست و بشکار و شراب حریص و بله و لعب و طرب  
مایل بود امراء را کمتر بار داری بعد از آنکه چهار ماه پادشاهی  
کرد امیران متفق شدند و بضیافتش بردند و موکل بروی  
گماشتند و او را حبس کردند و این صورت در شوال سنهٔ سبع  
و اربعین و خسمائیه بود از حبس بگریخت و بجزستان رفت و بعد  
از وفات برادرش محمد که احوال او بعد از این خواهد آمد باصفهان  
رفت و سلطنت قرار گرفت و بعد از پانزده روز وفات یافت در  
ربیع الاول سنهٔ خمس و خسمین و خسمائیه <sup>۵۵۵</sup>، مدت عمرش  
سی و دو سال و مدت اقامتش بعد از پادشاهی در خوزستان هشت سال.

سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه  
چون برادرش را محبوس کردند او از خوزستان بیامد و بیاد  
نشست، پادشاهی لطیف خلق بود عقل کامل و رأی صائب  
داشت محبّ علما و فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی  
کرد و در ذی الحجه سنه ۵۵۴ -  
سلطان معزالدین ابوالحارث سلیمان شاه بن محمد  
بن ملکشاه چون سلطان محمد درگذشت امر چند روز مشورت  
نمودند و بروی اتفاق کردند و کس فرستادند تا او را از مو  
بیاوردند و بر تخت نشاندند هر روزه بعشرت مشغول بود  
و از مردمان متنفّر، و پادشاهی بود خوشنوی و معاشر طبع  
اما اقبال نداشت پس از شش ماه امیران او را بگرفتند و  
بقلعه بردند و سلطنت به برادرزاده اش سلطان ارسلان  
دادند و ولادت او در رجب سنه ۵۱۱ -  
او در دوازدهم ربیع الاول سنه ۵۵۶ ست و خمسين و خمسائره بود  
سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن  
ملکشاه - پادشاهی خوب صورت و نیکو سیرت با حیا و رحمت

ورحیم، هیچ سائل از او حرف لانشید و هیچ خدمتکاری از  
 او جفا و خواری ندید و از کار دخل و خرج و ضبط اموال خزان  
 و وظائف متغافل و از تفحص آن مسامح و مساهل، تنعم  
 دوست و طرفه خوی و در خورش و پوشش تکلف بغایت  
 رساندی لباسهای فاخر و اکسونهای ملون و کسوت خنائی  
 و زر کشیده های مصقل در عهد اوقیت گرفت و آن لباسها  
 که او پوشیدی در همان دم بخشیدی و هرگز در مجلس بزم  
 او فحش و حشو نگذشتی و از حضار مجلس او حرکت ناپسندید  
 سر نزدی پانزده سال و هشت ماه پادشاهی کرد و در  
 جمادی الآخر سنهٔ احدی و سبعین و خمسماية در گذشت -  
 سلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان بن طغرل بن  
 محمد بن ملکشاه - بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب  
 طلعت نیک سیوت صاحب شوکت لطیف طبع بود و در آل  
 سلجوق بر کمال و عقل و عدل و چابکی و نیزه دار و سپهسالار  
 ممتاز بود جمله اسلحه را کار فرمودی و در بزم برفضلانکه  
 گفتی و این نظم او را است -

.. (رباعی) ..

دبر و زنجان وصال جان افروزد امروز چنین فراق عالم سوز<sup>۴</sup>  
افسوس که در دفتر عمرم ایام آنرا روزی نویسد این را روز<sup>۵</sup>  
حضرت شیخ نظامی علیه الرحمہ کتاب خسرو و شیرین را بنام او گفته  
و در زمان او در ماه شعبان سنه اثنی و ثمانین و خمسائ<sup>۵۸۲</sup> -  
هفت کوب سیاره در رسوم درجه میزان در یکدقیقه جمع شد<sup>۶</sup>  
و آن اولین قرآن بود از مثلثه هوائی بمغیان قتل عام و نهب و  
غارت که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد از نتایج<sup>۷</sup>  
آن گفته اند ، سلطان طغرل قریب بسیت سال سلطنت کرد  
و در آخر ربیع الآخر سنه تسعین و خمسائ<sup>۵۹۰</sup> سلطان نکش از  
خوارزمشاهیان درری با او جنگ کرد و او را بکشت و سرش به  
بغداد نزد خلیفه فرستاد و تنش را درری بردار کردند ، شاعر<sup>۸</sup>  
در این معنی گفته - (رباعی) -

(۱) رباعی ذیل نیز از اوست -

آیم در این بخت چو اینم و چمان بخشم و خوریم و یاد نایم غمان  
نه مال هی مانند نر خان و نه ما چون عمر نمایند گو هیچ ممان

- (رباعی) -

امروز شما ملک جهاد لنگی است منصوبه چرخ هر زمان در زنگی است  
 دی از سر تو تا بفلک یک گز بود امروز سر تا بر تنت فرسنگی است  
 دولت سلجوقیان در عراق بسر آمد اما بعد از این تاریخ فرقه  
 دیگر از سلجوقیان در روم قریب صد و ده سال پادشاهی کردند

## فصل هشتم

در ذکر خوارزمشاهیان

ایشان نه نفرند مدت ملکشان صد و سی و هشت سال  
 اصلا ایشان از انوشترکین غرجه است و او غلام بلکا تلکین و  
 او غلام سلطان ملک شاه سلجوقی بود، سلطان ملک شاه  
 بعد از بلکا تلکین جای او به انوشترکین داد چون در آنوقت  
 مال خوارزم در وجه طشت خانه مقرر بود طشت داری و شعلگی  
 خوارزم تعلق بدو گرفت و او تا آخر عمر شعله خوارزم بود  
 بعد از او پسرش قطب الدین محمد در زمان سلطان برکیارق  
 حاکم و والی خوارزم شد و او را خوارزم شاه خوانند در سنه  
 ۴۹۱ سی سال ملازمت سلجوقیان میکرد در سنه احدى و عشرين

و خمسائده درگذشت ۰ -

سلطان آتسز بن محمد بن انوشته کین - بعد از پدر با سلطان  
سجریا غی شد و مدتها با استقلال پادشاهی کرد و هیچ قدر  
از جاده عدالت و اتباع سیرت پدر را مخرف ننمود و در سن ۵۵  
در خرّم دره خویشان بموت فجاء درگذشت رشید و طوطا  
از مداحان اوست، در آنوقت که نقش آتسز را برداشتند  
رشید این دو بیت بگفت -

.. (بیت) ..

شاهافک از سیاست می لوزید پیش تو بطوع بندگی می درازید  
صاحب نظری کجاست تا درنگرد تا آن همه سلطنت باین می ارزید  
سلطان ایل ارسلان بن آتسز - بعد از پدر پادشاه شد  
و بسی از بلاد خراسان او را مسخر شد و در تحت تصرف درآمد  
و بسبب ضعف سلجوقیان او را استقلال تمام پدید آمد و در  
تاسع عشر رجب سنه ۵۵۸<sup>۱۹</sup> وفات یافت مدت سلطنتش  
هفت سال بود ۰ -

سلطان شاه بن ایل ارسلان بن آتسز بن محمد - بعد از پدر بحکم

وصیت پادشاه شد سلطان تکش که برادر مهتر بود بروی خراج  
کرد تا مدت ده سال میان ایشان محاربات بود در سنه ۵۶۸<sup>هـ</sup>  
وستین و خمسایه سلطان تکش بروی غالب آمد و خوارزمشاه  
بر او مقرر گشت و سلطان شاه در خراسان بر بعضی از ولایات  
حاکم گشت مدت بیست و یک سال دیگر زنده بود در سلخ و رضا  
سنه ۵۸۹ درگذشت و مملکت او بقصر تکش خان آمد  
سلطان تکش بن ایل ارسلان بن آکسز بعد از انهنرا  
برادر در ۱۲ ربیع الآخر سنه ۵۶۸ پادشاه شد رشیدالدین  
و طواط در تنبیت او گفت -

-- (رباعی) --

جدت ورق زما از ظلم نبشت عدل پلتر شکسته ها کرد در دست  
ای بر توقای سلطنت آمده هان تاجه کنی که نوبت دولت است  
خوارزم و بعضی از خراسان در حکم او بود و در سنه ۵۹۰ که  
سلطان طغرل سلجوقی را بکشت مملکت عراق را هم بقصر آورد  
و حکیم خاقانی در این باب می گوید - (نظم) -

مژده که خوارزمشاه صفاها گرفت ملک عراقین را همچو خراسان گرفت

ماهیچتر او قلعه گردون گشتا مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت  
و کمال اسمعیل را در مدح او قصیده ایست که مطلعش اینست -  
ای زاریت ملک و دین در نمازش و در پرورش -

ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش  
سلطان تکش بیست و هشت سال و نیم پادشاهی کرد و در ناسع عشر  
رمضان سنه ست و ستعین و خمسائمه در منزل چاه عرب از حد  
خوارزم به مرض خناق درگذشت . -

سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر  
بسلطنت قرار گرفت و دولت این دو دمان در زمان او بد رج  
اعلی رسید و کوب طالع او بنایت ارتفاع پیوست و تمام خراسان  
و حدود دهند و بلاد ماوراء النهر مسخر کرد و بجایب آذربایجان  
و عراق و بغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس خراج  
گرفت و هیچ آفریده با وی قوت مقاومت نداشت چون مدت  
بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب  
کرد و لشکر مغول بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب مشرق  
بر وی خروج کردند و سلطان از ایشان منهزم شد و از ماوراء النهر



بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان آمدند و از خراسان بعراق توجّه نموده بشهر قزوین آمد مغول از عقب او بعراق آمدند و از قزوین بگیلان رفت مغول از عقبش بگیلان رفتند از آنجا بمازندران رفت و بحجزیره آبسکون گریخت و در آنجا وفات یافت در سنه ۶۱۷ - مدّت سلطنتش بیست و یکسال بود و مغول در این مملکت قتل کردند اما چنگیز خان از بلخ پیشتر نیامد . -

سلطان جلال الدین منکبرفی بن محمد بن تکش - پادشاهی شعباع و دلیر بود ، بشباعت هیچ پادشاهی چوا و نبود بعد از وفات پدر از جزیره آبسکون بمیان قشلاق رفت و از آنجا به خراسان آمد و از آنجا به غزنین رفت و در این سفر او را هفت جنگ با مغول واقع شد در شش جنگ غالب آمد و نوبت آخر که چنگیز خان با لشکر بیکران ایلیغا ر کرده در کنار آب سند بد و رسید و میان ایشان محاربه عظیم رفت مغول اقتاد و برهند رفت و تمامت هند را فرو گرفت و در سال در هند سلطنت کرد و چون آگاهی یافت که چنگیز خان از ایران بازگشت از راه کج و مکران به کرمان آمد و از کرمان آهنگ عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین در عراق پادشا

بود سلطنت بد و تسلیم نمود سلطان جلال الدین بقرق رفت و  
 بالشکر ناصرخلیفه در آنجا جنگ کرد و مغفّر شد و از عراق عرب  
 با آذربایجان آمد و در مضبط آورد و از آذربایجان بگرجستان  
 رفت و مغفّر گردانید و امرای گرجی را بکشت و چون شنید  
 که لشکرتار بعراق آمده اند باصفهان آمد و در ماه رمضان  
 سنه ۶۲۴ در حد و دستین و بلهار با لشکرتار جنگ کرد  
 و کفار بجان خراسان گریختند و سلطان نیز بلرستان گریخت  
 و بعد از چند روز بصفاهان آمد و عراق در مضبط گرفت و  
 از آنجا به آذربایجان رفت و اخلاط را در حصار گرفت و فتح  
 فرمود پس از این بچنگ سلطان کیقباد بروم رفت و بسبب  
 بیماری منهنم شد و بدیاری بکرآمد در این وقت او کنای  
 قاآن پسر چنگیز خان جرباغون نوین را با لشکر بسیار  
 بر سرا و فرستاده بود در منصف شوال سنه ۶۲۸  
 شبخون بر سرا و بردند، در پای خیمه مست خفته بود به  
 هزار جلیت بچست، دیگر کس او را ندید بعضی گفتند بناشناخت  
 ددست گردان گشته شد ۰ -

سلطان غیاث الدین وبادرش رکن الدین پسران سلطان محمد  
 تکش - قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند هر یک چند  
 روزی در قریه مغول در عراق حکومت کردند در آخر رکن الدین  
 در دست مغول کشته شد و سلطان غیاث الدین را براق جنا  
 در کرمان بکشت و بعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف  
 مغول درآمد و دولت خوارزمشاهیان سپری شد . -

## فصل هفتم

### در ذکر اتابکان

ایشان سرشعبه اند

شعبه اول بفارس و ایشان معروفند به سلغریان و عد  
 ایشان یازده است مدت ملکشان صد و بیست سال بوده  
 اول ایشان اتابک مظفر الدین سنقر بن مودود است که  
 در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد و ملک فارس  
 مسخر او شد و او در عدل و داد کوشید و در شیراز بام  
 و مسجد و مناره رفیع بساخت و مدت سیزده سال پادشاه  
 - ۵۵۶ -  
 کرد و در سنه ست و خمسين و خمسائه درگذشت . -

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود - بعد از برادر سلطنت فارس بر او مقرر شد و او بخدمت سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید و او نیز ملک را بر او مسلم داشت مدّت چهارده سال پادشاهی کرد و خیرات کرد و در سنه ۵۷۰ درگذشت . -

اتابک مظفرالدین تکه بن زنگی - وارث تخت و تاج پدر گشت، بغایت عادل بود و سیرت نیکو داشت مدّت بیست سال پادشاهی کرد خواجرامین الدین کاندونی که حاتم زمان بودی و زیروی بود و فاش در سنه ۵۹۰/ تسعین و خمسه بود .

اتابک قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود - پادشاه هنرمند بود بعد از عمزاده حکومت بدو تعلق گرفت میان او و عمو پسرش ( عم زاده اش ) سعد بن زنگی محاربات رفت فارس در آن فترات خراب شد و مدّت حکومت او نه سال در سنه ۵۹۹/ تسع و تسعین و خمسه بدست سعد بن زنگی اسیر شد اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از طغرل پادشاهی بر او قرار گرفت او در سخاوت حاتم روزگار

بود و در شجاعت رستم کارزار و در عدل و در یگانگی جهان  
ملک کرمان نیز تسخیر کرد و مملکت فارس در عهد او آباد شد  
اتابک در سنه ۶۱۳ ثلاث عشر و ستمائے بعراق آمد و با هزار کس  
خود را بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را  
اکرام کرد و بقرار آنکه هر سال دود آنک محصول فارس بخرم  
رساند او را باز بملک خود فرستاد و پسرش ابوبکر او را در  
شیراز راه نداد و بجنگ انجمید و قیری با تاتیک رسید  
اهل شیراز او را در شب بشهر بردند و او سپر را گرفت و  
محبوس گرد مدت هفت سال در زندان بماند، اتابک سعد  
بلیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و رباط  
ساخت و فاتش در سنه ۶۲۸ بود -

اتابک مظفر الدین ابوبکر قتل خان بن سعد بن زنگی -  
بعد از پدر پادشاهی رسید پادشاه عادل و عاقل بود  
اخبار عدل و آثار فضل او در جهان شایع گشت در حق  
اهل علم و مشایخ مملکت خود انعامات فرمودی و بدیگر  
ممالک نیز بجهت این طبقه وظائف فرستادی و از اقالیم

افاضل و اکابر احرام خدمتش بستندی و در بعضی از بلاد هند  
 بالقاب او خطبه کردند و در زمان او ملک فارس رونق تمام  
 یافت و اعمارات بسیار کرد و مساجد و مدارس شیراز که  
 خراب گشته بود معمور گردانید و خانها و بازارها در شیراز  
 بساخت و بموافقت او جمله اعیان دولت بقعه ها ساختند و  
 حضرت شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او تصنیف کرد و در  
 سی سال سلطنت کرد و در جمادی الاول سنه ۶۵۸ ثمان و خمسين  
 و ستمائده درگذشت . -

اتابک مظفرالدین سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی بعد از  
 پدر و زاده روز پادشاهی کرد و درگذشت . -  
 اتابک محمد بن سعد - چون پدرش وفات یافت او کودک  
 بود پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش ترکان خاتون مد  
 ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه در ذی الحجه سنه ۶۶۰  
 و ستمائده گلبرگ عمرش ناشکفته فرو ریخت . -

اتابک محمد شاه بن سلفو شاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک  
 محمد پادشاه شد هشت ماه حکم کرد و شب و روز بعیش و طرب

مشغول و از کار مملکت غافل بود ترکان خاتون در روز جمعه  
عاشور رمضان سنهٔ احدى و ستين و ستمائة با او حربه کرد  
و او را اسير گردانید بمنزل فارسانید -

اتابک مظفر الدین سلجوقشاه بن سنقرشاه بر فارس مستولی  
شد و ترکان خاتون را بخواست و بکشت برادر ترکان خاتون  
علاء الدوله یزدی پناه به هلاکوخان برد لشکر مغول بکین  
ترکان خاتون بجهنگ سلجوقشاه رفتند بعد از حارب و ایشا  
منهزم شد و بکازرون رفت و لشکر مغول از پی او رفتند  
و او را از مسجد کازرون بیرون آوردند و بکشتند -

اتابک ابش خاتون بنت سعد بن ابی بکر بعد از سلجوقشاه ایشا  
بد و دادند بعد از آن او را جهت شاهزاده منکوترخان بن  
هولاکوخان بخواستند و فارس بمصرف مغول دادند و قریب  
بسیست سال حکومت بنام او بود پس نام سلغریان از عالم برافتا  
- « شعبه دوم به شام و دیار بکر » -

نه تن بودند - مدت ملکشان صد و هفتاد و هفت سال  
و ایشان از تخمهٔ آق سنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقینید

آق سنقر در سنه ۴۸۱ بحکم سلطان ملکشاه حاکم حلب شد ده سال والی آنجا بود در سنه ۴۹۱ درگذشت -

عماد الدین زنگی بن آق سنقر - در سنه ۵۲۱ بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی ولایت عراق عرب شد و بعد از یکسال حاکم موصل فوت شد حکومت آن موضع نیز تعلّق بدو گرفت و بعد از آن بطرف شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت و در سنه ۵۲۴ با فرنگ که بشام آمده بودند جنگ کرد و غالب شد و دوفوت دمشق را محاصره کرد از آنجا مراجعت فرموده دیار بکو و کردستان و اذربایجان را دید و در سنه ۵۴۱<sup>۱</sup> احدی و اربعین و خمسمائ را ورا بگشتند ، مدت سلطنتش بیست و سه سال بود -

نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی - بعد از پدر بر حلب و حمص استیلا یافت و لشکر به سجار کشید و آن دیار را مسخر گردانید و در سنه ۵۴۹ دمشق بگرفت ، حکومت نور الدین محمود در بلاد شام چنان قوت گرفت که عضد خلیفه که آخرین پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر ، جهت دفع فرنگ از وی



استمداد نمود و اصلاح الدین یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد  
تا دفع فتنه کرد بعد از آن ملکت مصر از اسماعیلیه به صلاح الدین  
منتقل شد و صلاح الدین به ملک ناصر ملقب گشت -

نورالدین محمود پادشاه عابد و عادل و خیر بود و او را  
از جمله چهل تنان شمرده اند گویند دعانزد قبر او مستجاب است  
ولادتش در سنه<sup>۵۱۱</sup> احدى و عشر و خمسائمه<sup>۵۱۱</sup> بود و وفاتش در اشوال  
سنه<sup>۵۶۹</sup> سبع و ستین و خمسائمه<sup>۵۶۹</sup> - بدمشق مدفون است -

ملک صالح بن نورالدین محمود - در روز وفات پدر  
یازده ساله بود اعیان شام با او بیعت کردند و صلاح الدین  
یوسف نیز در مصر خطبه بنام او خواند چنانکه با اسم پدرش  
خوانده بود مدت هشت سال زمان پادشاهی اوست در سنه<sup>۵۷۷</sup>  
درگذشت -

سیف الدین غازی بن عماد الدین زنکی، بعد از فوت پدر  
بحکم برادرش نورالدین محمود حاکم مملکت دیار بکر و جزیره  
و بعضی از کردستان بود و اکثر اوقات بغزای فتنه مشغول  
بود در سنه<sup>۵۴۴</sup> وفات یافت -

قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از برادر سیف الدین  
غازی بجای او نشست و مدتها پادشاهی کرد و در سنه ۵۶۰ ه  
وفات یافت . -

سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی  
بعد از مرگ پدر در موصل بر سر حکومت و شوکت قرار گرفت  
و یازده سال حکم کرد و در سنه ۵۷۶ ه وفات کرد . -  
عزالدین مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت برادر متصد  
حکومت گشته و حلب را نیز بگرفت و در میان او و صلاح الدین ملک  
ناصر منازعات و محاربات واقع شد و در بیست و نهم شعبان سنه  
۵۸۹ ه وفات کرد ملک ناصر نیز در همان سال درگذشت . -

نور الدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن زنگی بعد از  
وفات عزالدین مسعود پادشاه شد هجده سال سلطنت داشت  
و در سنه ۶۰۷ ه وفات یافت . -

عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلان شاه - بعد از پدر حاکم  
او نشست و بدرالدین لؤلؤ مدیر ملک ایشان بود بعد از  
اندرک مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر بدرالدین لؤلؤ

قرار گرفت و او در سنه ۶۰۹ وفات یافت و دوشش سال عمر داشت و بعد از بدالدین لؤلؤ پسرش ملک صالح برجای او نشست و چون ملک صالح با هلاکو خان یاغی شد امر مغول چند ماه او را در موصل محاصره کردند و با و فخط در موصل پیدا شد بالضروره ملک صالح بیرون آمد و برآشده غذا بقتل آمد در سنه ۶۶۰ ، بعد از این دیوان مغول دیار بکروا متصرف شدند -

شعبه سوم شش قرن به عراق و آذربایجان

در حکومت مستولی شدند قیلت  
اول ایشان اتابک ایلدگزا است و او غلام سلطان مسعود سلطان  
و بیعت قابلیتی که داشت بمرتبه امارت رسید سلطان مسعود  
زن برادر خود طغرل را که مادر سلطان ارسلان بود بدو  
داد اتابک ایلدگزا را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد  
شد جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک  
چنان بلند شد که جمیع امراء و سرحد نشینان سر بر خط فرمان  
او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه

وجزویہ مفوض بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب  
 او در هیچ امر شروع نکردی اتابک ایلدگزمذت سیزده سال  
 مطاع و مطیع بود بعد از آن والد سلطان ارسلان در  
 سنه ۵۶۸ درگذشت و اتابک ایلدگزنیز بعد از او بیگاه  
 نماند و قاضی رکن الدین جوینی در این معنی گفت -  
 .. (شعر) ..

در دراکه زمانه را نگو خواه برفت و اندر پی او چه شمرین شاه برفت  
 در گردش هر کس نداده آفتان در پانصد سال آنچه در ایناه برفت  
 جهان بهلوان اتابک محمد بن ایلدگز - بعد از فوت سلطان  
 ارسلان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان  
 ارسلان را به آذربایجان فرستاد و اساس ملک چغان مشید  
 گردانید که ملوک شرق و غرب از او حسابها گرفتند و بنا بر آن  
 که از خلیفه داشت نام خلیفه را یکسال از خطبه بندداشت و خلیفه  
 مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد بر سر رضا آمد و بار دیگر نام  
 خلیفه را بخطبه آورد بالجمله مدت ده سال زمام سلطنت  
 در دست او بود و در سنه ۵۸۲/ اثین و ثمانین و خمسائیه وفات یافت

و از او چهار پسر ماند اتابک ابوبکر و قتلغ اینانج و میر میران  
 بهلوان و ازبک ابوبکر از فتنه خاتون بنت اینانج در وجود آمد  
 اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز - بعد از فوت اتابک محمد  
 از تبریز بعراق آمد و فتنه خاتون را در نکاح آورد و مقصد  
 امور سلطنت گشت و سلطان طغرل اسمی بیش نبود بعد از آن  
 سلطان طغرل قزل ارسلان را در کمین بود قزل ارسلان  
 از آن واقف شد او را بگرفت و بقلعه کهرام فرستاد و  
 محبوس کرد و سلطنت نشست و در همان شب او را کشته  
 یافتند پناه زخم کار خورده ، نسبت قتل او بفدائیان طحد  
 کردند و این صورت در شوال سنه ۵۸۷ بود -

اتابک ابوبکر بن اتابک محمد - بعد از قتل قزل ارسلان  
 و تبریز سلطنت نشست و بعد فتنه خاتون و پسر قتلغ  
 اینانج مقصدی ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان  
 طغرل از قلعه ای که محبوس بود با اتفاق کو تو ال بعراق آمد و  
 بر تخت نشست و فتنه خاتون را بخواست ، اینانج با برادرش  
 ابوبکر در کار آذر بایجان تنازع کردند و در یکجا چهرانوب

حرب کردند و در همداتابک ابوبکر غالب آمد و اتابک ابوبکر  
 بیست سال پادشاهی کرده باذربایجان، و در سنهٔ سبع و  
 ستمائة و رگذشت -

قتلغ اینانج بن اتابک محمد - چون سلطان طغرل مادر او را  
 بخواست پسر و مادر با اتفاق زهر و طعام سلطان کردند  
 و سلطان طغرل را شخصی از آن آگاهی داده بود سلطان  
 تکلیف کرد تا فتنه خاتون از آن طعام تناول کرد خوردن همان  
 و مردن همان بعد از آن قتلغ اینانج بحکم سلطان مجبوس شد  
 و بشفاعت ارکان دولت خلاصی یافت و بخدمت خوارزمشاه  
 رفت و بعد از کشته شدن سلطان طغرل، تکش اصفهان بدو  
 ارزانی داشت و امرای عراق را در خیل او مرتب گردانید بعد  
 از آن به شامت کفران نعمت در شهر سنهٔ اربع و تسعین و خمسائة  
 بردست میاجق که از جانب خوارزمشاه والی ری بود کشته شد  
 و سرش بخوارزم نزد سلطان تکش فرستادند و گفتند در خیا  
 او خلاف بود -

اتابک مظفر الدین ازبک بن اتابک محمد - بعد از اتابک ابوبکر

در آذربایجان پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد در سنه ۶۲۲  
چون خوارزمشاه سلطان جلال الدین منکبرفی بر ملک -  
آذربایجان مستولی شد او در قلعه النخج برنج قولنج درگد  
و ملک در تصرف خوارزمشاه درآمد و روزگار آماجاسر آمد

## فصل دهم

در ذکر اسماعیلیا - وایشان دو شعبه اند

شعبه اول - طبقه ای از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق  
علیه السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کرده اند چهارده  
تن - مدت ملکشان دو سیت و شصت و شش سال این طبقه  
هر چند در ایران پادشاهی نکردند و مقصود از این مختصر احوال  
حکام ایران است اما چون اعیان ایشان در ایران حکومت کردند  
و بروایات مجهول نسب خود برایشان میرسانند از احوال  
ایشان نیز شماری بر سبیل استطراد آورده میشود -

ابو القاسم محمد بن عبد الله - نخستین کسی که از ایشان  
متصدی منصب حکومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست  
که محمد مهدی که در اخبار آمده عبادت از اوست و در عین

التواریخ نسبش بدین نوع آورده: محمد بن عبد الله بن قاسم<sup>سم</sup>  
 بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام  
 و بعضی او را از نسل عبد الله بن میمون قداح میدانند  
 و او داعی اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و  
 در ربیع الآخر سنه ۴۹۰<sup>۴۹۰</sup> و اربعمائه در بغداد علما و اکابر  
 مدح در نسب ایشان کردند و محضری در این باب نوشتند  
 و مقدم السادات و الاکابر و المجتهدین السید المرتضی و  
 اخوه الشریف الرضی الحسینی و الشیخ ابو حامد الاسفرائینی  
 و القاضی ابو محمد الاکفانی و ابو الحسن القدوری و خلق  
 بسیار بر آن محضر خط نهادند و بالجمله محمد بن اسماعیل که جد  
 او است از خوف بنی عباس بری گریخت و بر محمد آباد مدفون<sup>نسبت</sup>  
 و آن ده بدو منسوبیت و فرزندان او بولایت قندهار افتادند  
 و نسل او در آنجا مشهور است - ابو القاسم در سنه ۳۷۰<sup>۳۷۰</sup> و تسعین  
 و مائتین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و در تقویت<sup>۲۹۶</sup>  
 دولت خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد  
 عَلَى رَأْسِ ثَلَاثِمِائَةِ تَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ كَارِأُودَرِجَا بِالْأَلَا



گرفت و در سنه ۳۰۲ بر بنوا غلب که از قبل مقتدر خلیفه  
حاکم آنجا بودند خروج کرد و ایشان را مقهور گردانید و بلاد  
افریقیه و قیروان در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان  
قلعه‌ای در غایت حصانت بنا کرد و آنرا مهدیه نام نهاد و در  
سنه ۳۲۱<sup>۱</sup> احدی و عشرين و ثلثمائه وفات یافت و در مهدیه  
مدفون گشت -

القائم بامر الله نزار بن محمد برجای او نشست و دوازده  
سال حکم کرد و در سنه ۳۳۴<sup>۲</sup> و ثلثین و ثلثمائه وفات یافت  
المنصور بقوة الله اسماعیل بن قائم بن محمد بعد از  
پدر هفت سال پادشاهی کرد و در سنه ۳۴۱<sup>۳</sup> احدی و اربعین  
و ثلثمائه در گذشت بر مهدیه -

المعز لدين الله ابو تميم مغرب منصور بن قائم بن محمد  
برجای پدر نشست پادشاهی صاحب رأی بود ملک از او  
وسعی یافت و مصر از گاشتگان بنی عباس بیرون آورد  
و در سنه ۳۴۲<sup>۴</sup> و ثلثین و ثلثمائه آغاز عمارت قاهره کرد  
و آنرا دارالملک ساخت و حجاز را نیز از بنی عباس بستد

و چون ۲۴ سال حکم کرد روز جمعه ۱۱ ربیع الآخر سنه ۳۶۵ وفات یافت  
 العزیز بالله ابو منصور نزار بن معز بر جای پدر  
 پادشاه شد و البتکین مغربی را که از قبل طایع خلیفه حاکم شُما  
 بود بکشت و ملک شام در تصرف آورد چون بیست و یکسال  
 در حکومت بماند در رمضان سنه ۳۸۶ ست و ثمانین و ثلاثمانه  
 از دنیا رحلت کرد -

الحاکم بامر الله ابو علی بن عزیز بن معز بن منصور - بعد از  
 پدر بحکومت قرار گرفت و در امر معروف و نهی از منکر مبالغه  
 کرد بحدی که جهت شرب خمر بسیاری تاءک ببرید و حکم کرد که  
 آشکارا موزه زنان ند و زند و زنان از خانه بیرون نروند  
 مدت بیست و پنج سال حکومت کرد و در سنه ۴۰۱ مدتی عشر و  
 اربعه غلامان او را بکشتند -

الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم - بجای پدر بنیشت  
 و چون فرصت یافت قاتلین پدر خود را بکشت مدت شانزده  
 سال حکومت کرد و در منتصف شوال سنه ۴۰۷ سبع و عشرين و  
 اربعه بمرض استسقاء دو گذشت -

المستنصر بالله ابو تمیم مغربین ظاهر - در هفت سالگی  
 پادشاهی رسید، و مدت شصت سال در سلطنت بماند  
 و او را سه پسر بود نزار و احمد و عبد الحمید در اول  
 نزار را ولیعهد کرده بود و بامیری لقب فرموده و در آخر  
 از او رنجید و او را خلع کرد و ولیعهدی با احمد داد و مستعلی  
 لقب کرد، اسماعیلیان دو گروه شدند آنچه متابعت احمد کردند  
 ایشان را مستعلوی گفتند و آنهایی که پیروی نزار کردند  
 امرائی خواندند حسن صباح گوید اعتبار نصّ اول دارد  
 و تابع نزار است و در ایران بنام نزار و دعوت کرد نزاری  
 مهستانی بدین سبب تخلص کرده مستنصر در سنه ۴۸۷ و ثمانین  
 و اربعه<sup>۴۸۷</sup> وفات یافت -

المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر - برجای پدر  
 پادشاه شد و برادر خود را برگرفت و در قاهره محبوس کرد  
 تا متوفی شد، در عهد مستعلی در سنه ۴۹۲ فرنگا  
 به بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد مسلمان را در  
 مسجد اقصی شهید کردند، مستعلی هفت سال حکومت کرد

و در سنهٔ خمس و تسعین و اربعه<sup>۴۹۵</sup> درگذشت -

الامر با حکام الله ابو علی منصور بن مستعلی - بعد از پدر  
بسیست و نه سال حکومت کرد و در رابع ذی قعدة سنهٔ اربع  
و عشرین و خمسمائده<sup>۵۴۴</sup> جمعی از مریدان نزار او را بکشتند -

الحافظ لدین الله ابو میمون عبد المجید بن مستنصر  
بر جای برادر زاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد و  
در جمادی الآخر سنهٔ اربع و اربعین و خمسمائده<sup>۵۴۴</sup> درگذشت -  
عمرش هفتاد سال -

الظافر بالله ابو منصور بن محمد بن حافظ بن مستنصر -  
بعد از او بر تخت سلطنت قرار گرفت در عهد او فرنگا مستولی  
شدند، وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظوی با  
پسر او داشت و مردم در این باب سخنان میگفتند ظافر را در  
سنهٔ تسع و اربعین و خمسمائده<sup>۵۴۴</sup> بکشت -

الفاخر بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر بعد از پدر سلطنت  
بد و رسید شش سال پادشاهی کرد و مصرع بود در سنهٔ  
خمس و خمسین و خمسمائده<sup>۵۵۵</sup> فوت شد -

العاضد لدین الله ابو عبد الله محمد بن فائز بن ظافر - بعد از  
 پدر سلطنت قرار گرفت ، در عهد او در سنهٔ اربع و ستین  
 و <sup>۵۶۴</sup> و خسمائیه فرنگان قصد مصر کردند و عاضد پناه بصاحب  
 سلطان نورالدین محمود بن عماد الدین زنکی برد او ملک  
 ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمده عاضد فرستاد  
 و لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام بگریختند و در این  
 اثنا میان عاضد و وزیرش شاپور خلاصت شد صلاح  
 الدین یوسف شاپور را بکشت عاضد وزارت بدو داد  
 و عاضد در روز جمعه ثانی محرم سنهٔ ۵۶۷ وفات کرد -  
 از این طبقه دیگر در آن ملک پادشاه نیست و صلاح الدین  
 خطبه بنام مستضیٰ عباسی کرد ، ملک صلاح الدین بر  
 مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت و در سنهٔ احدى و  
 سبعین و <sup>۵۷۱</sup> و خسمائیه ملک شام نیز بتصرف سلطان صلاح الدین  
 درآمد و در سنهٔ خمس و ثمانین و خسمائیه بیت المقدس از  
 تصرف فرنگان بیرون آورد و بتصرف گرفت و شهر  
 عکه را نیز مستخر کرد و در سابع عشر صفر سنهٔ تسع و ثمانین

/ ۵۸۹ /

و خستمانه وفات یافت پنجاه و نه سال و کسری مصر در تصرف  
 آل ایوب بود و هشت کس از ایشان در این مدت حکومت  
 کرده اند بعد از ایشان حکومت مصر بغلامان رسید و از  
 غلام بغلام می آمد تا در آخر شهر سنه اثنی و عشرين و  
 تسعمائ<sup>۹۲۲</sup> سلیم شاه روم بر شام و مصر مستولی شد و سلطنت  
 از دست غلامان بستد و سلطان قانصو که دولت غلامان  
 بر او منتهی شده بود در حد و حلب در جنگ کشته شد  
 مدت سلطنت غلامان که ایشان را چراکسه و ترکان نیز  
 خوانند در مصر و شام دولیت و هفتاد و پنج سال -  
 در این سال که سنه ثمان و اربعین و تسعمائ<sup>۹۴۸</sup> است روم و شام  
 و مصر و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلطان  
 سلیمان شاه بن سلیم شاه است . -

شعبه دوم - در ذکر ملوک قهستان  
 که ایشان را ملأحه نیز خوانند و ایشان هشت نفر<sup>۴</sup>  
 مدت دولشان - صد و هفتاد و یک سال

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمری  
 پدر حسن از زمین بکوفه آمد و از کوفه به قم رفت و از قم به ری  
 و حسن آنجا از مادر بوجود آمد ظاهر اسمت صلاح و ورع داشت  
 و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و برحدود شرعی  
 قیام نمودی و تا بحدی در این باب مجتهد بود که پسر خود را به  
 جهنم خمر خوردن هلاک کرد و او شیعه اسمعیل بن امام جعفر  
 صادق علیه السلام بود و بجهنم اولاد او دعوت کرد و اعتقاد  
 اهل تعلیم داشت ، در شهر رجب سنه ۴۸۳ به قلعه الموت  
 رفت و کار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول از فرشته  
 شدند و دعوت او را پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند  
 و مردم دیگر قلاع هستان بدعوتش درآمدند و در ذی  
 سنه خمس و ستعین و اربعه ۴۹۵ قلعہ لمسر نیز بتصرف گرفت  
 و سلطان سنجر سلجوقی از سرخصومت او دزدگشت و کار  
 او عروج تمام یافت و طوقی زهد و انزوا مسلوک شد  
 و تصانیف می پرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را  
 تا ویلات کرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و د

شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه ۵۱۸ فوت شد دریا  
دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند نیز  
فدائیان کشته شدند . -

کیا بزرگ امید رودباری - در ایام حسن صباح امیر لشکر  
بود چون حسن را روزگار با نجام رسید او را ولی عهد کرد  
و او نیز در ظاهر شریعت مجدد بود و اقاویل حسن صباح را  
متبع دانستی و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و  
دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحظه بود و در ۲۶ جمادی  
الآخر سنه ۵۳۲ وفات یافت . -

محمد بن بزرگ امید - بحکم وصیت پدر قائم مقام او گشت  
ظاهر شرع رعایت کردی و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد  
در خضیه به مناهای مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی  
و قرآن مجید را تا ویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی  
چون پدرش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن  
پسر من است و ما دایلمیم و امام نیستیم و هر کس که در حق ما  
اعتقاد امامت دارد باطل است و او را محبوس کرد و مردم را



بوی راه نداد محمد بیت و چهار سال و ششماه حکومت کرد  
و در سوم ربیع الاول ۵۵۲ درگذشت . -

حسن بن محمد - بعد از پدر حکومت با و تعلق گرفت و بنیاد  
الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در ۱۷ رمضان سنه ۵۵۹  
در پای قلعه الموت مردم را جمع کرده منبری نهاد و چهار  
علم سرخ و زرد و سفید و سبز بر چهار رکن منبر برافراخت  
و بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من امامم و تکلیف از  
جهانیان برداشتم و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم  
و این دو در زمان قیامت است ، ظاهر را اعتباری نیساید کرد  
و از منبر فرود آمد و افطار کرد و مرتکب انواع ملایه و  
مناهی گشت قوش با او متفق شدند و آنروز را عید القیام  
نام نهادند و تاریخ عالم را از آن روز گرفتند و تاریخ هجری  
مملکت نشدند و در عمارات عالی که بعد از آن تاریخ ساختند

عید القیام نوشتند و حسن را علی ذکره السلام لقب نوشتند  
کار الحاد در زمان او رواجی تمام یافت و او در پادشاهی  
چهار سال بماند و در سنه ۵۶۱ بر دست برادر زن خود

کشته شد و در قلعهٔ لمسر بد و زخ رفت . -

خواند محمد بن حسن بن محمد - بعد از پدر پادشاه شد و قائلان  
پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد کار الحاد  
در زمان او قوت تمام گرفت و شعائر اسلام از آن دیار برافشا  
و او در ۱۰ ربیع الاول سنه ۶۰۷ بمرد بعضی گفتند پسرش  
جلال الدین او را زهر داد . -

خواند جلال الدین حسن بن محمد - بعد از پدر پادشاه شد  
از طریقهٔ پدر و جد تبری نمود و از جادهٔ شریعت غریبانه  
نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود تا علماء و  
فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را جدید الاسلام  
خواندند و او بتلقین علمای قزوین بر اسلاف خود لعنت کرد  
تا مردم را مسلمانی او محقق شد و فرمان داد تا هر دهی از دهها  
رو به بار مسجدی و حمامی بنا کردند و رسم اذان و اقامت و نماز  
تازه کردند چون یازده سال و نیم در پادشاهی بمباند در  
رمضان سنه ۶۱۸ درگذشت ، ولادتش در سنه ۵۵۲ بود .  
خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین - بعد از پدر

پادشاه شد، ترك مذهب پدر و رسم مسلمانی كرد و با سر آبا  
و ابا طیل و الحاد رفت، مدت سی و پنج سال و یکماه در پادشاهی  
بماند و در سلخ شوال سنه ۵۳۰ هجری بر دست حسن مازندرانی  
که منظور او بود کشته شد، مولا ناشمس الدین ایوب طوسی  
قزوینی جهت مرثیه او این دوبیتی گفته -

چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست  
برد سوی قمطریران تا خمارش بشکند  
کاسه داران جهنم آمدندش پیشباز

تا نشاط دوستکاری در کنارش بشکند  
در ایام او جرم اغون نوین به قهستان آمد و قلاع ملحد  
را در حصار گرفت و در زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را  
با کراهِت و اجبار بقلعه الموت بردند و تا آخر زمان آن  
آبخا بود -

خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد - بعد از پدر  
بیادشاهی نشست حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت  
چون یکسال در پادشاهی بماند هولاکو خان بجنک او رفت

حربی عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از  
 قلعه میمون دز بیرون آمده بجانب هولاکو خان پیوست و این  
 صورت در سلخ شوال سنه<sup>۵۵۴</sup> اربع و خمسین و خمسائه بود  
 هولاکو خان بفرمود تا قلاع ملاحده را از بنیاد برانداختند  
 در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت و میمون دز  
 و غیرها خراب کردند، از قلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند،  
 هلاکو خان خواند رکن الدین را بخدمت منکوقا آن بطرف  
 ختای فرستاد چون به ماوراءالنهر رسیدند از جانب  
 منکوقا آن فرمان رسید او را در راه بکشتند و دولت ملا<sup>حده</sup>  
 الموت باخو رسید، قلعه الموت که دارالملک ملاحده بود در  
 سنه ۲۴۶ به فرمان داعی کبیر حسن بن زید الحسینی کربادشا  
 آن ولایت بود بنا کرده بودند -

## فصل یازدهم

دزدک سلاطین قراخانی

بکومان که نه تن بودند و مدت ملکشان هشتاد و شش سال<sup>بود</sup>  
 براق حاجب - از امرای گورخان قراخانی بود بر سلا<sup>لت</sup>

نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد و اجازت مراجعت نیافت و  
 از ارکان دولت و امرای حضرت او شد در فترت مغول بر کرمان  
 مستولی شد و سلطنت با اسم خود کرد و از دار الخلافه او را  
 قتلغ سلطان و از دیوان چنگیز خان قتلغ خان نوشتند یازده  
 سال پادشاهی کرد و در بیستم ذی قعد سنه ۶۳۲ فوت شد  
 و او را در مدینه رسای که خود بنا کرده بود در محله ترکان آبا  
 دفن کردند، بعد از براق حاجب برادر زاده اش قطب الدین  
 بجکم وصیت عیش در کرمان حاکم شد و روزی چند حکم کرد  
 بعد از آن بفرموده او کتای قاآن عزلت گزید و حکومت  
 کرمان به پسر براق حاجب سلطان رکن الدین مبارک خواجه  
 رجوع کردند -

سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب شاهره  
 سال در پادشاهی بماند پس بجکم یرلیغ منکوقاآن در سنه  
 ۵۷۰ سنه عزلت گزید و بعد از مدتی بفرمان منکوقاآن  
 بردست سلطان قطب الدین کشته شد -

سلطان قطب الدین محمد بن حمید تاینکو که برادر زاده براق

حاجب است بفرمان منکوقا آن با و دیگر بردست حکومت علم  
افراخت و مدت حکومتش شش سال بود و عدل و داد گسترد و  
عمارات عالی ساخت و در رمضان سنه ۶۵۵ درگذشت -  
سلطان حجاج بن قطب الدین - بعد از پدر بفرمان منکو  
قا آن پادشاهی کرد آن نامزد او شد چون کودک بود منکوحه  
پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود و بعضی گفته اند  
سربت او بود حسب الحکم مدیر ملک و حاکم شد بعد از آن که -  
سلطان حجاج بحال مردی رسید حرمت جانب خاتون رعایت  
نمیکرد قتلغ ترکان از او برنجید و بدرگاه ابقاخان و حکم شد  
که سلطان حجاج در کرمان دخل سازد و حکومت بقتلغ ترکان  
گذاشت سلطان حجاج از خوف در سنه ۶۶۹ بدلهلی رفت  
و قتلغ ترکان بعد از غیبت سلطان حجاج دوازده سال حکومت  
کرمان کرد و سلطان حجاج در آن سفر فوت شد و قتلغ ترکان  
در سنه ۶۸۱ احدی و ثمانین و ستمائة درگذشت مدت حکومت  
قتلغ ترکان بیست و پنج سال بود -  
سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین - بعد از ا

بحکم او غون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال در سلطنت  
 بسر برد و کرد و چین خاتون دختر منکو ترخان بن هلاکو خان  
 در نکاح داشت و در سنه ۶۹۱ بفرمان کینخاتو خان مغزو شد  
 پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین که در حباله  
 کینخاتو خان بود بعد از عزل سیور غتمش بحکم کینخاتو خان پادشاهی  
 کرمان رسید و برادر سیور غتمش را بقتل آورد و بعد از آن  
 در سنه ۶۹۴ کرد و چین خاتون منکو حه برادرش سیور غتمش  
 و دخترش شاه عالم خاتون بنت سیور غتمش که در حباله  
 باید و خان بود پادشاه خاتون را بحکم باید و خان بقصا  
 رسانید، خاتون فاضله و عاقله بود مصاحف و کتب نو  
 و این رباعی از او ست -

آنروز که در ازل نشانش کردند آسایش جان بیدلانش کردند  
 دعوی لب چو قند او کرد نیات زان روی سر سیغ در دهان کرد  
 و هم او گوید -

بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم  
 جانان اثر خال سیر بر لب تو تاریکی و آب زندگان نیست بهم

سلطان مظفر الدین محمد شاہ بن سلطان حجاج بھکم غازان خان  
 در اوّل سنہ ۶۹۵ بسلطنت کرمان رسید مدت هشت<sup>سال</sup>  
 سلطنت کرد در سنہ ۷۰۳<sup>۷۰۳</sup> ثلاث و سبعائے درگذشت، پادشاہ  
 خوب صورت و بزرگ منش و یاداد و دہش بود مدت عمرش  
 بیست و سہ سال -

سلطان قطب الدین شجہان سیور غتمش بن قطب الدین -  
 بعد از عزاردہ بسلطنت کرمان قرار گرفت دو سال و چند ما  
 پادشاہی کرد اولجایتو سلطان او را عزل کرد و نام سلطنت  
 ایشان از کرمان براختاد و بعد از این حکام از جانب مغول  
 در آنجا حکم کردند و سلطان قطب الدین قناعت پیش گرفته  
 در شیراز ساکن شد و صاحب مال فراوان بود ہم آنجا فرما  
 یافت دختری داشت کہ او را محمد و م شاہ میگفتند و بخت  
 قتل موسوم بود و امیر مبارز الدین محمد مظفر او را بخواست<sup>ست</sup>  
 جلال الدین شاہ شجاع و قطب الدین شاہ محمود و عمار -  
 الدین احمد از او متولد شدہ اند .

(پایان قراختائیان)



## بَابِ دُوم

در ذکر پادشاهان مغول

وایشان بیست و یک تن اند - مدت ملکشان در ایران

صد و پنجاه سال -

اول ایشان چنگیزخان بن یسوکای بهادر بن برتان بهادر  
 بن قبلخان بن تومنخان بن بالسنقرخان بن قایدخان  
 بن دو تومن بن بوقاخان بن بوذنجرخان است، پدران  
 چنگیزخان بدین ترتیب که مذکور شد در بلاد شرق پادشاه  
 بوده اند اصل هر بوذنجرخان است که مجموع خانان مغول  
 از نسل اویند و او معاصر ابو مسلم مروزی بوده و جدّ نهم  
 چنگیزخان است و سلسله نسب امیر تیمور گورکان هم بسیزده  
 پدر بد و میرسد، ولادت چنگیزخان در عشرين ذی قعد  
 سنه ۵۴۹ اتفاق افتاد چون پدرش در سنه اثنی و ستین  
 ۵۶۲ درگذشت او سیزده ساله بود بسیار زحمتهای کشید  
 و کار او بر مهالك و خطرات انجامید و در سن پنجاه سالگی

در رمضان سنه ۵۹۹ بپادشاهی رسید و او را در اول تموزین  
نام بود چون سر سال از پادشاهی او یکدشت در سنه ۶۰۲  
او را چنگیزخان خواندند -

از آنرو که مغی چنگیزخان بود شاه شاهان بتوری نام  
صاحب اقبال بود و دولت او روز بروز در تزايد و تضاعف  
بود، سال بسال مرتبه و جاهش بلندی و دفت پذیرفت و  
بر تمامت قبایل و صحرانشینان بلاد ولایات مملکت ختار و ختن  
و چین و ماچین و دشت قیاق و بلغار و آس و روس و آلان  
و سقسین و غیر آن سرودی یافت و در سنه <sup>۶۱۵</sup> /  
بقتصد، قلع و قمع سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه بجانب  
ماوراء النهر حرکت کرد و خوف و واهمه بر سلطان محمد غالب شد  
از ماوراء النهر به خراسان گریخت چنگیزخان در شهر و سنه  
ست <sup>۶۱۶</sup> / عشر و ستمائه به ماوراء النهر درآمد غارت و قتل عا  
فرمود در سنه ۶۱۷ از جیحون عبور کرده در بلخ نزول کرد  
و آنرا خراب ساخت و سی هزار کس بطلب سلطان محمد بایران  
فرستاد سلطان از ایشان گرفته به جزیره آبگون (آبگون)

رفت و در آنجا وفات یافت و لشکر مغول در اکثر ایران غارت  
و قتل عام کردند، شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیات  
بود و در کتاب مرصدا العباد آورده که در این فتنه در شهر  
ری که مولد و منشاء او بود هفتصد هزار کسر شهید شدند  
و در مقدمه ظفر نامه مذکور است که خلق کشته نشدند و در  
دوازده روز شماره کردند غیر از عورات و اطفال هزار هزار  
و هفتصد و چهل و هفت هزار بقلم آمد و مشهور است که  
هزار هزار و ششصد هزار و کسری از خلق هرات بکشتند  
و در مرو و خوارزم و سایر بلاد بر این قیاس، لشکر مغول  
بعد از یکسال از راه دریند و دشت قیاق بیاورد و آنهم  
مراجعت نمودند و بچنگیز خان پیوستند، چون توران  
و ایران بقبضه اقتدار چنگیز خان درآمد و سلطان جلال الدین  
منکبر فی پسر سلطان محمد در جنگ بر کنار آب سند در جزیر  
سنه ۶۱۸ از او منهزم شده به هند وستان گریخت چنگیز خان  
در سنه ۶۲۱ به مالک ختای معاودت فرمود و در رمضان  
سنه ۶۲۴ بمرد و بیست و پنج سال پادشاهی کرده بود

و ازین بهره ای نداشت و از زمره کفار فجار است در فتنه  
 او قریب هشتاد سال کفار بر اهل اسلام در ایران و توران  
 غالب و حاکم بودند و چنگیز خان را چهار پسر نامدار عالیقدر  
 بوده اول توشی خان سلطنت دشت قبیاق و بلغار و الان  
 و آس و روس بدو داده بود و بعضی تواریخ ذوات او را در  
 سنه ۶۲۲ ایراد کرده اند اما حمد الله مستوفی در تاریخ  
 گزیده و مولا فاضل الدین علی بزدی در مقدمه ظفر نامه  
 آورده اند که بشش ماه قبل از پدر وفات یافته دوم جغتای  
 خان پادشاهی ماوراء النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم  
 بدو تفویض کرده بود وفات او بر روایت ظفر نامه در سنه  
 ۶۳۸ و بقولی دیگر در سنه ۶۴۰ بود ، سوم اوکتای خان  
 او را ولیعهد کرده قائم مقام خود ساخت و بر همه تقدیم نمود  
 و شرح حال او گفته خواهد شد - چهارم تولی خان او را  
 اموال و خزائن بخشید و او را نوا میخوانده و تولی در اکثر  
 اوقات ملازم پدر بودی و تولی در زبان مغول آئینه باشد

بادشاهان ایران از نسل تولی خان اند وفات او در سنه ۶۲۱<sup>بعد</sup>  
اوکتای قاآن بن چنگیز خان - بعد از پدر بد و سال  
نیم در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۸ بمحکم وصیت چنگیز خان  
بسلطنت قرار گرفت و چون مغول در القاب تکلف نمیکند  
و پادشاه را قاآن یا خان میگویند بنا بر این او را قاآن  
خواندندی، اوکتای بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم  
نهاد و داد جود و عطا داد، آورده اند که هیچکس از درگاه  
او نوسید نرفت و مبلغ چهار صد و شصت هزار تومان  
بالتش ز در زمان سلطنت خود به وضع و شرف بخشید  
و یک بالتش ز بقول بعضی پانصد مثقال باشد و بقولی  
هشت درم و دودانگ و بقولی صد و شصت تومان است  
اوکتای قاآن در سنه ۶۲۸ امیر جرماغون نوین را به  
ایران فرستاد سلطان جلال الدین منکبرنی را برانداخت  
و از خوارزمشاهیان اثر نماند و مالک ایران سوی عراق عرب  
که در حکم مستنصر خلیفه بود مغول را صاف شد امیر جنتمور  
از دیوان مغول به ایران آمد تا حکومت کند بعد از او در سنه

۶۳۳ امیرتوسال بجای او نامزد شد اما اختیار در دست نایب  
 او گورگوز بود بعد از او امیر ارغون آقا بحکومت ایران مقرر  
 شد و ده سال حکم کرد چون هلاکو خان بایران آمد همچنان  
 حکومت بنام او بود امیر ارغون آقا شخص عادل و پسندیده  
 اطوار بود و در زمان بقا خان در سنه ۶۷۳ و قیامت  
 او کتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در سنه  
 ۶۳۹ از افراط شرب خمر درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند  
 - (نظم) -

در خلط خلط فروز کرد زهر سال فلان

روز و شب داد زمستی خبر از بخیران

اندر ابطال مزاجش مددی کرد تمام

مشتتری باد بران و مدد داده بران

گیوک بن او کتای قاآن - بعد از پدر چهار سال در

بیع الآخر سنه ثلاث و اربعین و ستمائة بسلطنت معین گشت

قبل از جلوس او بر تخت سلطنت مادرش تور اگینا خاتون حکم

کرد بنا بر آنکه آئین مغول چنانست که چون پادشاه فوت شود

تازمان تعیین یکی از وارثان ملک خاتونی که مادر مهین <sup>فزند</sup> باشد حکم کند، گیوک خان هجو پدر بخشند بود تقویت دین نصاری کرد، یکسال پادشاه بود در شهر سنه ۶۴۴ و در حد و دسمر قند وفات کرد -

منکوقاآن بن تولى خان بن چنگیز خان بعد از عم زاده به چهار سال در ربیع الاول سنه ۶۴۸ بسعی با توخان بن توشی خان که مهتر قوم بود و حکومت دشت قیاق داشت بسلطنت معین شد و او بصفت عدل و انصاف انصاف <sup>داشت</sup> و تقویت اهل اسلام کرد و ایشانرا بر مردم دیگر ادیان تقدیم فرمود سادات و علما و مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت و همچنین بحال هر طبقه پرداخت اما از یهود کسی را سیورغال نداد منکوقاآن برادران خود قوبیلای قان را بطرف شرق و هولاکو خان را بجانب غرب بجهانگیر <sup>فرستاد</sup> در تاریخ وفات او اختلاف هست صاحب تاریخ گزیده وفات او را در سنه ۶۵۲ ذکر کرده و صاحب روضه الصفا در سنه ۶۵۵ ایراد کرده و ظاهر ایراد صاحب روضه الصفا

غلط است بنا بر آنکه در احوال هولاکو خان قتل مستعصم خلیفه  
عباسی وقع بغداد را در سنه ۶۵۶ ذکر کرده و نوشته که منشور  
عراق عرب و بشارت فتح و ظفر بمنکوقا آن رسید و از آن شایان  
گشت و ایلیان را بنایان پادشاهانه مستظهر گردانیده و خست  
انصراف اوزانی داشت و این کلام اقتضای آن میکند که -  
منکوقا آن در سنه ۶۵۶ در حیات بوده باشد و این معنی  
سابقا ایراد یافته -

هولاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان - بفرمان برادرش  
منکوقا آن در شوال سنه ۶۵۳ از جیحون عبور کرده به  
ایران آمد و بقلع و قمع ملاحظه پرداخت و در تون و تون  
آن که منشاء طائفه اسماعیلیه بود قتل عام فرمود بعد از آن  
بجراق آمد و به الموت رفت و خواند رکن الدین را در غره  
ذی قعدة سنه ۶۵۴ از قلعه میمون دزبیر و ن آورده  
قلاع ایشان خراب کرد بعد از آن بغزم تسخیر عراق عرب بجا  
بغداد رفت و چون بکردستان رسید غارت و قتل عام نمود  
و چون ببغداد رفت مستعصم خلیفه عباسی بعد از محاربت با بغداد



رسید و بعد از آن در دودوز با چهار پسر در سادس صفر سنه ۵۶۶ هجری  
 بقتل آمده و در بغداد غارت و قتل عام رفت و در تاریخ مرتب الحنا  
 مذکور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار کشته شدند  
 و این غنی سابقا ایراد یافته ، هولاکو خان روز جمعه ۲۲ شهر رمضان  
 سنه ۵۷۶ هجری شهر حلب فتح کرد و از آنجا بدمشق رفت و کیتبوتا  
 نوین بر نیابت آنجا بگذاشت و بر آذربایجان مراجعت کرد و در ۱۹  
 ربیع الآخر سنه ۵۶۳ هجری در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند -  
 چون هلاکو ز مراغه بزمستانه شد

که تقدیر ازل نوبت عمرش آخر

سال بر ششصد و شصت و سر شب یکشنبه

که شب نوزدهم بدربیع الآخر

هولاکو خان عظیم حکمت دوست داشتی و بعلم کیمیا میل  
 تمام داشتی در وجر کیمیاگران چندان زیخرج کرد که قارون  
 عشری از عشریان در خیال نیاورده بود ، عراق و مازندران  
 و خراسان بر پسر خود ابقا خان داد و دیار اران و آذربایجان  
 بفروزد دیگر شفقت کرد و حکومت دیار بکر و دیار ربیع را

بامیرتووان تفویض فرمود و بوملک بغداد خواجہ عطا ملک جوینی  
گماشت و ملک روم را بمعین الدین پروانہ کاشی سپرد اول وزیر  
او خواجہ یوسف الدین ابتکی بود و چون او را شهید کردند  
وزارت بہ خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود از  
آثار ہولاکو خان زیج جدید خانی است کہ خواجہ نصیر الدین  
طوسی باتفاق مولانا نجم الدین علی کاتبی دہلوی قزوینی و دیگر  
علماء ساختہ است -

اما خواجہ نصیر الدین طوسی اصلش از جہرورد ساوہ است  
اما در طوس متولد شدہ و نشوونما یافتہ و ابو جعفر محمد  
بن حسن است کہ طوسی شہرت یافتہ استاد زمان و یگانہ عصر بود  
در حکمت شاگرد فرید الدین راماد است و او شاگرد سید صدر  
الدین سرخی است و او شاگرد افضل الدین غیلانی است  
و او شاگرد ابو العباس لوکری است و او شاگرد بھمنیار است  
و بھمنیار شاگرد بوعلی سینا است ، خواجہ نصیر الدین طوسی  
مشہور جهان است و تصانیف او عالمگیر است و لادتش در

(۱) خ ل - جیلانی

وقت طلوع آفتاب روز شنبہ یازدہم جمادی الاول سنہ ۵۹۷ ہجری  
 در وقتیکہ مولانا فخر رازی از عالم رفت سن شریف خواجہ رضیر الدین  
 ہفتاد و پنج سال و ہشت ماہ بودہ و در شہر صفر سنہ ۶۴۴/۶۴۴  
 و ستائہ از تالیف کتاب شرح اشارات فارغ شدہ و در وقت عصر  
 روز دوشنبہ ہجری ۶۷۲ سنہ وفات یافتہ و غریزی در  
 تاریخ او گفتہ -

رضیر ملت و دین پادشاہ کشور فضل  
 یگانہ ای کہ چو او مادر زمانہ نژاد  
 بسال ششصد و ہفتاد و رو بدی حجر  
 بروز ہجری ۶۷۲ سنہ گذشت در بغداد

در کاظمیہ متبرکہ مدفون است ، و اما مولانا نجم الدین علی  
 کاتبی دبیرانی قزوینی حکیم بہمانند است و در حکمت شاگرد ابی البرکات  
 ابہری است ، شرح تحصیل و شرح ملخص و شرح کشف و حکمۃ  
 العین و رسالہ شمسیہ و جامع الدقایق از مصنفات او است  
 و فاش در سنہ ۶۷۵ ہجری قمری در قزوین مشہور است .  
 ابقاخان بن ہولا کو خان - بعد از پدر بفرمان عمش

قوبیلای قاآن که برجای منکو قاآن پادشاه بود سلطنت ایران  
 بدو تعلق گرفت و در رمضان سنه ۶۶۳ نام او بر عنوان نام  
 نوشتند اما در زمان پدرش عنوان احکام و مناشیر بنام -  
 منکو قاآن بود میان او و براقخان از نسل جتای خان که پادشا  
 ماوراءالنهر بود در خراسان در ذی حجه سنه ۶۸۱ جنگ شد  
 ابقاخان مظفر گشت و براق منهزم بماوراءالنهر رفت ابقاخا  
 مدت هفده سال در ایران پادشاه بود و در همدان وفات یافت  
 در تاریخ او گفته اند -

چوبیت روز برآمد زمان ذی الحجه ز دور چرخ که بر کس نیکند ابقا  
 چهارشنبه هنگام صبح در همدان بسال ششصد و هشتاد گذشت ابقا  
 خواجه شمس الدین صاحب دیوان که وزیر پدرش بود وزیر اوست  
 احمد خان بن هولاکو خان - بعد از برادر روز یکشنبه  
 سیزدهم ربیع الاول سنه <sup>۶۸۱</sup> احدی و ثمانین و ستمائه در الاداق به  
 پادشاهی نشست در اول نام او نکودار و غلی بود چون بشرف  
 اسلام مشرف شد به سلطان احمد موسوم شد وزارت بقرار  
 بر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داد و چون دو سال و

ماه پادشاهی کرد ارغون خان بن ابقا خان در سنه ۶۸۳ و بر او  
خروج کرد و او را بکشت -

ارغون خان بن ابقا خان بعد از احمد خان در هفتم جاد <sup>ال</sup> آخر  
سنه ۶۸۳ بسلطنت قرار گرفت خواجه شمس الدین صاحب دین  
که بیست و نه سال وزارت پدر وجد و عیش کرده بود و بانو  
نضایل و خضایل مرضیه انصاف داشت بهمت آنکه ابقا خان را  
زهر داده در وقت صبح دوشنبه چهارم شعبان سنه ۶۸۳  
در آند بایجان بکشت خواجه شمس الدین در وقت شهادت مهلت  
طلبید و غسل کرد و به مصحف تفأل نمود پس وصیت نامه  
بفرزندان در قلم آورد و این رقعہ بکا بر تبریز نوشت که چون  
تفال بقرآن کردم این آیه آمد - إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ  
ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا  
وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ - باری تعالی جل جلاله  
وعم نواله چون بندۀ خویش را در این عالم بشارت جهان فانی  
نیکو داشت و هیچ مرادی از او دریغ نداشت هم در این عالم بشارت  
جهان باقی بدو رسانید چون حال بر این نهج بود بمولانا

محی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا همام الدین تبریزی  
و مشایخ کبار که ذکر هر یک بطویل می انجامد و موضع احتیاط  
نمیکرد و بشارت رسانیدن واجب بود تا دانند که قطع علائق  
کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدای خیر مده دهند والسلام  
و چون از کتابت فارغ شد در مقام تسلیم بر زبان آورد که  
هرچ از تو آید خوش بود خواهی و نا خواهی سقم  
و در مرثیه او گفته اند -

از رفتن شمس از شفق خون بچکید<sup>(۱)</sup> مری بکند و زهره گیسو برید  
شب جامه سیا کرد زین ماتم و صبح بر زلفی سرد و گریان بدرید  
و اولاد او خواج فرج الله و یحیی و مسعود و اتابک بسیار است  
رسیدند مرقد صاحب دیوان و اولاد او در چرنداب تبریز است  
ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول سنه  
۶۹۰ درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند -

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود و پنجم ربیع نخستین بنوهای  
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت<sup>شت</sup> که از جهان کناره بقدر بر کردگار

کینا توخان بن ابقاخان - بعد از ارغون پادشاه شد وزارت  
 بنخواجہ صدرالدین احمد خالیدی داد و او پادشاهی بود کریم  
 مد عشرت و مباشرت افراط کردی و ذکور و اناث و حلال و  
 حرام پیش او یکی بودی در سنه ۶۹۳ کینا توخواست که در این  
 بشیوه ختا زر چاوه روان باشد میسرنشد و فتنه عظیم پدید  
 آمد و باید و خان براو خروج کرد امرا بطرف باید و خان  
 رفتند در صفر سنه ۶۹۴ و ستاین و ستائنه کینا تو کشته شد -  
 مدت پادشاهی او سه سال و هفت ماه -

باتو خان بن طوغای بن هولاکو - بعد از کینا تو پادشاه شد  
 در جمادی الاول سنه ۶۹۴ و ستاین و ستائنه و وزارت به خواجہ  
 جمال الدین دستگردانی داد غازان بن ارغون متابعت او نکرد  
 و در شعبان سنه مذکورہ غازان خان مسلمان شد و اکثر  
 مغول مسلمان گشتند و ترتیب لشکر دادند و آهنگ جنگ  
 باید و خان کردند و امراء بطرف غازان خان آمدند -  
 باید و خان از ایشان گریخته بطرف پنجوان رفت و در راه  
 او را گرفتند و در او آخر ذی القعدة سنه ۶۹۴ در تبریز

بکشند مدت پادشاهی او هفت ماه -

غازان خان بن ارغون بن ابقاخان بن هولاکو - بعد از بایدو  
در سلج دئی الحجه سنه ۶۹۴ پادشاهی بدو قرار گرفت بنیاد عدل  
و داد نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید وزارت بخواجه جلال  
الدین دستگردانی داد و بعد از دو ماه او را یکشت و در محرم سنه  
۶۹۶ خواجه صدرالدین خالدی زنجانی را بوزارت معین نمود  
بعد از یکسال و نیم که وزارت کرده بود در بیست و یک رجب سنه  
۶۹۷ او را نیز با برادرش قطب الدین بقتل رسانید و وزارت  
بخواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعد الدین  
ساجی تفویض فرمود غازان خان در ثالث عشرین ربیع الاول  
سنه ۶۹۹ در حدود دمشق یا مصر باین جنگ کرد و منقرض شد  
و بدمشق رفت و از آنجا مراجعت کرده بایران آمد و در سنه  
۷۰۳ در فسل دره از نواحی قزوین بعالم آخرت انتقال نمود  
و این مبین در تاریخ وفات او گفته -

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال بروز یازدهم وقت عصر بکشید  
شد از نواحی قزوین شرح جهان غازی بسوی خلد که باد آنجا ازینش به



هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود و سی و سه سال عمر داشت  
 تابوت او را در تبریز بردند و در کندی که جهت خود خواستگاه  
 ساخته بود و به شنب غازان مشهور است دفن کردند در تخته  
 پادشاهان مغول پیش از او هیچ پادشاهی را گور آشکارا نبود  
 ولادت غازان در صحرای ۱۹ ربیع الاول و بقولی در ذی حجه  
 سنه ۶۷۰ بوده در سلطان دین، و در جامع التواریخ آورده  
 که ولادت او در شب جمعه ۲۹ ربیع الاول سنه مذکور بوده در  
 آب سکون مازندران -

اولجایتو سلطان خدا بنده محمد بن ارغون خان بن ابقا خان  
 بعد از برادر در خامس ذی الحجه سنه ۷۰۳ در تبریز بر تخت سلطنت  
 قرار گرفت عمرش ۲۳ سال بود از پادشاهان مغول پادشاهی ما  
 او نبود عدل و داد بنیهای داشت و در تقویت دین اسلام کوشید  
 و آئین ادیان دیگر منسوخ گردانید و جزیه بر یهود و ترسمعین  
 فرمود و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران بنام شریف دوازده امام  
 علیهم السلام خلیفه خوانند و منصب امیرالامرائی بدو امیر قتلغشا  
 نوین مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجهر رشید الدین و دستور

اکرم خواجہ سعد الدین را منصب سابق مقرر داشت و در سنه ۷۰۵  
 شهر سلطانیہ را بنا کرد و در سنه ۷۰۶<sup>۷۰۶</sup> و سبعمائے گیلان و رشت  
 را مستقر کرد و خراج برایشان مقرر فرمود اما امیر قتلغ شاه  
 که نوین اعظم بود با چند امیر دیگر در راه فومن در جنگ کشته  
 شدند در عاشر شوال سنه ۷۱۱ بروزیر که خواجہ سعد الدین  
 ساوچی بود غضب کرد و او را بکشت و خواجہ علی شاه تبریزی را  
 در وزارت با خواجہ رشید شریک گردانید، اولجاایتو سلطان  
 در شوال سنه ۷۱۲ بشام رفت و بصلح مراجعت کرد و چون  
 دوازده سال و نهم ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان  
 سنه ۷۱۶ وفات یافت و خواجہ حمد الله مستوفی در تاریخ  
 فوت او گفته -

از هفصد و شانزده چوند ماه گذشت<sup>بشت</sup> از گاه و کلاه سرور شاه گذشت  
 بگذشت و جمایوف را بگذشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت  
 او را در مقبره ابواب البر سلطانیه که احداث اوست دفن کردند  
 و لادتش در دوازدهم ذی الحجه سنه ۶۸۰ بود که مدت عمرش  
 سی و شش سال باشد -

سلطان ابوسعید بهادرخان بن الجایتو سلطان - بعد از پدر  
 پادشاه شد و چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت در  
 دست امیر چوپان اسلدوزی درآمد چنانچه سلطان از جهاندا<sup>ری</sup>  
 نامی پیش نبود امیر چوپان ایالت خراسان بر پسر مهتر خود امیر حسین  
 داد و گرجستان بر پسر دیگر شاه محمود و دیار روم را بر پسر دیگر  
 امیر تیمورتاش تفویض کرد پسر دیگرش امیر دمشق را بر درخانه  
 نیابت داد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان نیز بیج  
 کرد و خواجه رشید را از وزارت عزل نمود بعد از مدتی در حد  
 ابهر او را بقتل آورد در شهر سنه ۷۲۸، چون دوازده سال<sup>ه</sup>  
 از پادشاهی ابوسعید بگذشت بر امیر چوپان متغیر گشت و با دختر  
 او بغداد خاتون که در حباله امیر شیخ حسن امیکانی بود عشق  
 ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ حسن بر<sup>ی</sup>  
 آورده بنکاح خود در آورد امیر چوپان تمکین نکرد و فتنه عظیم<sup>ه</sup>  
 پدید گشت و امیر چوپان و فرزندان در سر این کار غوغا کرد<sup>ند</sup>  
 و خائنیت کار امیر چوپان و فرزندان بعد از این خواهد آمد -  
 عاقبت امیر شیخ بغداد خاتون را طلاق داد و بنکاح سلطان درآمد

وسلطان شیفته و فریفته او بود عنان سلطنت در قبضه افتاد  
 او نهاد و او را ملقب به خواندگار ساخت و وزارت بعد از قتل امیر چا  
 در سنه ۷۲۸ به خواجه غیاث الدین محمد رشید که با انواع فضائل  
 آراسته بود تفویض فرمود و سلطان در حسن خط شاگرد خواجه  
 عبدالله صیرفیسیت و در شجاعت از سایر پادشاهان مغول متا  
 بود اول پادشاهی که در ایران لقب بهادری اضافه اسم او  
 کرده اند او است تا بستان در سلطانیه نشستی و در زمستان  
 در بغداد یا قرا باغ قشلاق گرفت و او را با ارباب فضل و هنر  
 و شعر میلی تمام بود و صورت خوب و سیرت نیکو داشت و لاد  
 در شب چهارم ذی قعدة سنه<sup>۷۰۴</sup> اربع و سبعه اتفاق افتاد در  
 ماهیدشت طارم و وفاتش در سلقان آن بوده نعش او را  
 بسلطانیه نقل کردند و در گندی که در غرق سلطانیه بود  
 مدفون شد بعد از آنکه میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور تخریب آن  
 گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آورده بگنبد ابواب البردر  
 پهلوی پدرش الحایتو سلطان دفن کردند ابن یمین در تاریخ  
 وفاتش گفته -

چون گذشت از سال هجرت هفتصد باسی و شش  
 و ز بیع آخرین هم سیزده بگذشته بود  
 در قرا باغ از سر سلطان اعظم بوسعید  
 دست تقدیر الهی افسر شاهی ر بود  
 مدّت سلطنتش نوزده سال و در زمان او خواهر علی شاه  
 که مدّت دوازده سال و نیم وزارت کرده بود در اواخر چار  
 الاخر سنه اربع و عشرين و سبعمائة<sup>۷۲۴</sup> در او جان وفات یافت  
 و در عهد مغول غیر از او وزیری بمرگ خود نمر و او را  
 در مقبره ای که در جنب عمارت خود ساخته بود دفن کردند  
 بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغول در سلطنت استقلال  
 نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب امر شدند  
 و در ایران از هر طرف پادشاهی بمحکومت نشست چنانچه در با  
 سؤم خواهد آمد و بالجملة چون سلطان ابوسعید درگذشت  
 هشت کس دیگر از مغول نام سلطنت داشتند و غزل و نضب  
 ایشان در دست امر بود و شرح حالات هر یک گفته میشود  
 انشاء الله تعالی -

اریاخان - چون از نسل ابوسعید کسی نماند اریاخان را که  
از نسل اریق بوکا خان بن تولی بود بسی خواجہ غیاث الدین -  
محمد رشید وزیر بخانه سلطنت برداشتند و علی پادشاه که  
خال ابوسعید بود چون خبر وفات <sup>سلطان</sup> ابوسعید و جلوس اریاخان  
در عراق عرب بشنید بغات متغیر شده و با اقوام او یرات موسی  
خان را از نسل بایده خان سلطنت برداشت و صنادید عرب را  
با خود موافق ساخت و با عظمت هر چه تمامتر متوجّر اریاخان  
شد و چون اریاخان از این فتنه خبر یافت با تمامی لشکر روی  
بدیشان نهاد و در حد و دچقتو بهم رسیدند و بیشتر امرای  
اریاخان از او روی گردان شده بر موسی خان پیوستند  
که میل خاطر مردم بر نژاد هلاکو خان بیشتر بود بدین سبب  
شکست بر اریاخان افتاده بگریخت و بعد از چند روز او در  
ولایت سجاس گوفته بر او جان آوردند و در روز عید فطر  
بکشند مدت سلطنت او پنج ماه و کسری بود و خواجہ غیاث  
الدین وزیر و برادرش در این جنگ بدست افتادند و خواجہ  
غیاث الدین در ربیعت و یکم ماه رمضان قتل رسید - خوا

غیاث الدین محمد وزیر بی نظیر و بزرگ و عظیم المآثر بود علما  
 آن زمان با اسم او تصانیف دارند از آنجمله مولانا قطب الدین  
 رازی شرح مطالع بنام او نوشته و خواجه سلمان ساوجبی -  
 قصیده مصنوع در مدح او کفنه و شیخ اوحدی مراغی کتاب  
 جام جم را با اسم شریف او بنظم آورده و قاضی عضد الدین ایچی  
 که صاحب کتاب موافق است در وقتی که دست مبارک وزیر  
 شهید را بر شیراز بردند قصیده ای در مرثیه او بر عری گفت  
 موسی خان بن علی بن باید و خان - بعد از کشته  
 شدن او یا خان در شوال سنه ۷۳۶ در او جان بر تخت خا  
 نشست در آن حال امیر شیخ حسن که بر بزرگ مشهور است  
 در کاخ بود از روم و کرخ لشکری گرد آورده و محمد خان را از  
 نسل هولاکو خان بر پادشاهی برداشت و متوجه تبریز شد در مو  
 نوسهرالهداق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه  
 را بکشت و موسی خان بهزیمت رفت -

محمد خان بن ماجوین بن انوجین بن هولاکو خان بعد از کشته شدن  
 علی پادشاه در اواردی الحجه سنه ۷۳۶ و ثلاثین و سبعمائه

در او جان بر تخت نشست امیر شیخ حسن بزرگ دلاشاد خان  
 که مجبوره سلطان ابوسعید بود در نکاح آورده و به تبریز فرستاده  
 بضبط و نسق امور مملکت مشغول شد. وزارت بر امیر شیخ <sup>الدین</sup>  
 زکریا داد که خواهرزاده غیاث الدین محمد وزیر بود بعد از آن  
 طغایتمنور خان که در مازندران بود خروج کرد و امیر حسین  
 چوپانی و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع آورده و  
 آهنگ تبریز کرد و چون مجدود آذربایجان رسیدند موسی خان  
 با اقوام اوریات بر ایشان پیوست و چون محمد خان و امیر شیخ  
 حسن از این معنی آگاهی یافتند لشکر بیچنگ ایشان آوردند  
 و در صحرای گرم رود اتفاق جنگ افتاد لشکر محمد خان ظفر  
 یافتند و موسی خان را بدست آورده سوش را برداشتند  
 و این واقعه در عید اضحی سنه ۷۳۷ بود و طغایتمنور خان  
 بخراسان گریخت پس از این امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمور  
 تماش بن امیر چوپان که در روم بود از آنجا لشکر جمع آورده  
 متوجه تبریز شد و در حدود پنجوان با محمد خان و شیخ حسن  
 بزرگ جنگ کرد و مغفورشده و محمد خان بقتل آمد و شیخ حسن



بزرگ بگریخت و بطرف سلطانیّه رفت و اینواfter در ۲۰ زی حجه  
سنه ۷۳۸ بود مدت سلطنت محمدخان یکسال بود -

ساقی بیک خاتون دختر سلطان محمد اول جای تو بعد از قتل  
محمدخان بتعیین شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت مقرر شد  
و با شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیّه شد و شیخ حسن بزرگ  
نیز با انقیاد پیش آمد و هر دو شیخ با هم صلح کردند و یکدیگر را  
در کنار گرفتند ، بعد از این ساقی بیک خاتون و شیخ حسن  
کوچک به قزاقان رفتند و آنجا قشلاق کردند و شیخ حسن  
بزرگ بسلطانیّه آمد و زمستان آنجا بود چون بهار شد -  
طغای تیمورخان بار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد و شیخ  
حسن بزرگ در ساوه بمحمد مت او پیوست و پیشکشا کشیده  
انقیاد نمود و از آنجا متوجه سلطانیّه شدند چون شیخ حسن  
کوچک خبردار شد او نیز با ساقی بیک خاتون روی بجنبک نهاد  
و در رهای مراغره و لشکر در برابر یکدیگر فرود آمدند  
و در این اثناء شیخ حسن کوچک طغای تیمورخان را در خضیر قوی  
داد و او را ببنکاح ساقی بیک خاتون تطبیع کرد و بقتل

امیر شیخ حسن بزرگ ترغیب فرمود و طغایتمورخان قبول کرد  
و بسوای خاقون خطّید خود را نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد  
و امیر شیخ حسن این خطّ بواسطه محرمی با شیخ حسن بزرگ نمود  
و میان طغایتمورخان و شیخ حسن بزرگ فتنه شد طغایتمور  
خان را جای اقامت ننماد در شب از لشکر بیرون رفته با ستراباد  
فرار نمود و بعد از چند سال سربداران که پس از وفات سلطان  
ابوسعید خان در سبزوار خروج کرده بودند ایشان را دعوت  
انقیاد کرد و بخدمتش آمدند و چون فرصت یافتند در سلطان  
دوین استرآباد بر سر شیلان تبریز بکله اوزدند و او را  
بکشتند و در تاریخ قتل او گفته اند -

تاریخ قتل شرعاً عالم طغایتمور از هجره بود هفصد و پنجاه و چار سال  
در روز شنبه از مرده بقیعه شافیه کین حال گشت واقع از حکم ذوالجلال  
بعد از فرار طغایتمورخان شیخ حسن بزرگ با امرای لشکر چوپانیان  
پیش ساقی بیک درآمد و دست شاهزاده ساقی بیک بوسه داد  
و عنبر خواهی نمود و با اتفاق روی بر او جان نهادند و بعضی  
از امراء متوجّه تبریز شدند و امیر شیخ حسن بزرگ در دوفور سگی

اوجان فرود آمد و در این اثنا شیخ حسن کوچک ساقی بیک را از پادشاهی معزول کرد و شخصی سلیمان خان نام را گفت که از اولاد - هلاکو خان است بر تخت نشاند . -

سلیمان خان بن محمد بن سنگی بن یشمت بن هولاکو خان بهر سلطنت نشست و ساقی بیک خاقون را در نکاح آورد و اینحال در تابستان سنه ۷۳۹ بود بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ از غدر چوپانیان اندیشیده براه بغداد رفت و جهانبغور خان پادشاهی برداشت -

جهان تیمور خان بن آلافرنگ بن کینا تو خان - باهتمام امیر شیخ حسن بزرگ با اسم سلطنت موسوم شد و در مملکتی که با اسم امیر شیخ بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اول خورده الحجه سنه ۷۴۰ بجنک سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک رفتند و شکست خوردند و بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ جهانبغور را بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود از سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن کوچک بلند شد و بر نیابت سلطنت رسید و در حکومت مستقل گشت و خاتمت کار امیر شیخ حسن بزرگ

عنقریب ایراد خواهد یافت --

نیز  
انوشیروان خان ملک اشرف در زمان حکومت خود اورا چند  
بخانی نصب فرمود بعد از این تا زمان امیر تیمور گورکان که سور غنمش  
اغلان را بخانی برداشته بود دیگر کسی در ایران خان نبود --

## بَابِ سُوْمُ

در ذکر ملوک طوائف

که بعد از سلطان ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن

مشمول است بر پنج فصل

فصل اول - در ذکر چوپانیان

اصل ایشان امیر چوپان سلد و زاست که در زمان سلطان غازان  
والجایتو سلطان از آرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید  
مدت دوازده سال استقلال یافته و در سلطنت بود و مدار  
حکومت بر او بود و بر سلطان ابوسعید نامی پیش نبود و او در  
طریق عدل و داد و قوت و مردی نظیر نداشت و بمقامد صفات  
بحاسن سمات آراسته بود در راه مصر و شام و بادیۀ مکه معظمه

عمارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای آبی که در مکه کرده تا  
 زمان او هیچ کس نکرده و رفتن دخترش بغداد خاتون چنانچه  
 سابقاً در احوال سلطان ابوسعید خان بدان اشاره شد خبر قتل  
 پسرش امیر دمشق از خراسان بدو رسید امیر چوپان با هفتاد هزار  
 سوار با انتقام قتل پسر متوجه عراق شدند چون در قوه‌ری  
 نزول کرد لشکرا و روگردان شده سلطان ابوسعید که بحدودی  
 آمده بود پیوستند امیر چوپان از آنجا فرار کرده بخراسان  
 مراجعت فرمود و او را در سنه ۷۲۸ در مرآت ملک غیاث‌الد  
 کرت بفرمان سلطان ابوسعید بکشت و نفس او را دخترش  
 بغداد خاتون که در حباله سلطان ابوسعید بود بمکه فرستاد  
 تا در عرفات حجاج بر او نماز کردند و از آنجا بمدينه طيبره بردند  
 و بگورستان بقیع دفن کردند، امیر چوپان نه پسر داشت -  
 امیر حسین والی خراسان بود و رفتن پدرش بخوارزم رفت  
 و آنجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان درگذشت و امیر یو  
 تاش که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و  
 آنجا بفرموده شاه مصر ملک ناصر قتل رسید و امیر دمشق

که نایب سلطان ابوسعید بود و والد دلشاد خاتون است در ماه شوال سنه ۷۲۷ در سلطانیّه بفرمان سلطان ابوسعید بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوپانیست و الی گرجستان بود بفرمان سلطان ابوسعید در تبریز بقتل رسید و حلاّده خان که مادر او دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدا بنده بود او نیز بفرموده ملک غیاث الدین بعد از امیر چوپانی بقتل آمد و پسر ششم امیر چوپان امیر سیورغان بود و مادر او دختر دیگر سلطان محمد خدا بنده بود بدست ساقی بیک خاتون در دیاربکر بفرموده امیر املکان پسر شیخ حسن بزرگ بقتل<sup>شد</sup> و سه پسر دیگر امیر چوپان سیوک شاه و یاغی باسقی و نوروز بودند و یاغی باسقی در تبریز بفرموده ملک اشرف بن تیمور<sup>شاه</sup> بقتل آمد و احوال سیوک شاه و نوروز معلوم نشد . -

امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان - بعد از سلطنت ابوسعید واریا خان چنانکه گذشت بر مملکت آذربایجان و دیاربکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم گشت پادشاه نشان بود چند روز ساقی بیک خاتون را بخانی داشت بعد از آن او را

عزل کرده و سلیمان خان را بجای او نصب کرد چنانچه سابقاً کور  
 شد و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه کرده و هم  
 بار مغلوب شد و در تبریز عمارت استاد و شاگرد را ساخته  
 سیاست تمام داشت چهار سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از آن  
 عزت ملک زوجہ او و روشی کہ امیر شیخ حسن در حرم مست  
 خفته بود خصیتین او را گرفته بفشر و بدان در گذشت -  
 سلمان ساوجی در این باب گفته -

ز هجرت بنوی رفته هفصد و چل و چار

در آخر رجب افتاد اتفاق فتن

زنی چگونه زنی جزو خیرات حسان

بزور بازوی خود یافت خصیتین حسن

گرفت محکم و میداشت تا ببرد و برفت

زهی خجسته زنی خایه دار و مرد افکن

ملک اشرف بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان - بعد از برادر

بر مالک آذربایجان و عراق عجم و اران حاکم گشت او نیز چند

روزی انوشیروان خان را بخانی نصب کرد و بعد از آن او را

معزول ساخت مردی ظالم و ستمکار و غدار و ناسازگار بود  
 و جو بهیج و ظلم بیشمار کردی و بقدری اموال بر او جمع شد  
 که چهار صد قطار شتر از جواهر سرخ و سفید در خزانه او  
 جمع شده بود چون مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ  
 صدر الدین صفوی قدس سره بگیلان رفت و خواهر شیخ  
 یحیی بشام افتاد و قاضی محی الدین بر دعوی بردشت قیاق رفت  
 و در شهر سرای منزل گرفت و در آنجا جانی بیک خان پادشا  
 دشت قیاق بود، بوغظ او حاضر شد قاضی در انشای و غطاس  
 ظلم ملک اشرف بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس به گریه  
 افتادند جانی بیک در عرض دو ماه ترتیب لشکر داد و متوجه  
 آذربایجان گشت و چون ملک اشرف از توجه او خبر یافت  
 حرم خود را با خزائن بقلعه البقی روانه کرد ایشان هنوز قبله  
 نرسیده بودند که لشکر جانی بیک خان در رسید و ملک اشرف  
 را در حد و دخی بدست آوردند و بفرمان خان شمشیری  
 بر پهلویش زدند و کشتند و سر او را به تبریز بردند و در <sup>مسجد</sup>  
 مراغیان آویختند و قطارهای زر سرخ و سفید و جواهر <sup>قیمت</sup>



بدست مردم جانی بیک افتاد و یکی از شعر اگهت -  
 دیدی که چه کرد اشرف خر او مظهر برد و جانی بک زر -  
 و این صورت در اوایل سنه ۷۵۹ بود بعد از این از چوپانیان  
 کسی بسطنت نرسید جانی بیک بر تبریز آمد و یکشب در تبریز  
 بود صبح در مسجد خواجه علی شاه نماز گزارد و از آنجا با و جا  
 رفت و نوبت لشکر او در آن سال بزراعت مردم عبور کردند  
 و یک خوشه غله نشکستند جانی بیک پسر خود را بردی بیک  
 با پنج هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود بجانب دشت قهچاق  
 مراجعت کرد بعد از چند وقت خبر مرض جانی بیک از دشت قهچاق  
 رسید و استدعای حضور شاهزاده بردی بیک کرده بودند  
 بنابراین شاهزاده عازم دشت قهچاق شد و اخی جوق را در  
 تبریز به نیابت گذاشت و اخی جوق در قرا باغ قشلاق گرفت  
 و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف نهاد و سرانجام او در حال  
 سلطان اویرایلیکان معلوم خواهد شد . -

فصل دوم  
 در ذکر ایلیکانیان

از ایشان چهارتن سلطنت کرده اند و ایشان را جلایر نیز خوانند  
 و ایلکانیه از اروغ چنگیزخان همیشه نوئین و لشکرکش بوده اند  
 و از ایشان امیر آق بوغان بن امیر ایلکان در زمان سلطنت  
 کینخاتو خان منصب امیر الامرائی داشت و در فتنه باید و خان  
 بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان ابوسعید  
 در خراسان امیر الوس بود و دختر ارغون خان را در نکاح<sup>داشت</sup>  
 و در محرم سنه ۷۲۲ درگذشت.

امیر شیخ حسن نویان که بشیخ حسن بزرگ ملقب است در آخر  
 عهد سلطان ابوسعید ایالت<sup>تایم</sup> بدو دادند و تا انقضایام  
 دولت سلطان ابوسعید بحکومت آن مرز و بوم مشغول بود  
 بعد از اریا خان چون علی پادشاه مستولی شده بود از روم  
 با اتفاق قوم جلایر بغرم رزم او در حرکت آمد و در ۱۴ ذیحجه  
 سنه ۷۳۶ با علی پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و دلشاد  
 خاتون بنت امیر دمشق بن امیر چوپان که محبوبه<sup>سلطان</sup> ابوسعید  
 بود در نکاح آورد و خیال بغداد خاتون را که ابوسعید با کراه  
 از او گرفته بود بوصول دلشاد خاتون بدل کرد چون امیر شیخ

حسن کو چک چوپانی خروج کرد میان ایشان محاربات رفت  
 و در آخر امیر شیخ حسن بزرگ ایلیکانی بعراق عرب رفت و قریب  
 هفده سال حکومت کرد و در سنه ۷۵۷ در بغداد بجوار رحمت  
 حق انتقال نمود و در نجف مقبره مدفون شد امیر شیخ حسن  
 اول محمد خان ابر خانی برداشته بود و بعضی اوقات بعد از او -  
 طغای تیمور را بجائی نامزد کرده بعضی اوقات جهان تیمور را چنانکه  
 گذشت و در زمان حکومت او کوفه خراب شد و مردم آنجا  
 متفرق شدند و از آن وقت تا این زمان همچنان خراب است  
 امیر شیخ اوئیس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر بر تخت  
 نشست و خواجه سلمان در تهنیت جلوس او قصیده ای گفته  
 اولش اینست - - نظم - -

مبشران سعادت بر این بلند و طاق	همی کنند در ممالک آفاق
که سال هفصد و پنجاه و هفت ماه جب	با اتفاق خلایق بیاری خلاق
نشست خرم روی زمین با استحقاق	فراز تخت سلاطین بدمالک عراق
شهنشاهی که برای تبار مجلس اوست	پراز جواهر انجم سپهر را اطبا
خدایگان سلاطین عهد شیخ اوئیس	پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق
سلطان اوئیس در سنه ۷۵۹ از بغداد عزیمت آذربایجان کرد و با	

اخى جوق كه از جانب بردى پسر جاني بيك خان حاكم شده بود -  
 جنگ كرد و مظفر شد و اخى جوق فرار كرد و سلطان اويس بترين  
 رفت و بر تخت نشست و چهل و هفت امير را از امر اى ملك اشرف بيا  
 رسانيد و ببغداد مراجعت فرمود و در غيبت سلطان اخى جوق  
 باز بترين آمد و بحكومت قرار گرفت و در سنه ۷۶۰ و سبعة  
 امير مبارز الدين محمد مظفر از شيراز بترين بپايجان آمد و با -  
 اخى جوق جنگ كرد و او را بلكست و بترين آمد سلطان اويس  
 از بغداد متوجه بترين گشت چون محمد مظفر از توجه سلطان اويس  
 خبر يافت بشير از مراجعت نمود و سلطان بدار السلطنة بترين  
 آمد و اخى جوق را بدست آورده بلكست و مدت هفده سال  
 باستقلال سلطنت كرد و در دقم جمادى الاول سنه ۷۷۶  
 وفات يافت - سلطان اويس پادشاه لطيف طبع و كريم بود -  
 خواجه سلمان و شرف رامى و خواجه محمد عصّار و عبید زكافى  
 از مداحان او بوده اند و خواجه سلمان در مرثيه او گفته -  
 اى ذلک آهسته رو كارى نه آسان كرده اى  
 ملك ايران را بمرگ شاه ويران كرده اى

آسانی را فرو آورده ای از جای خویش

بوزمین افکنده ای با خاک یکسان کرده ای

آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود

زیر مشت گل بصد خواریش پنهان کرده ای

سلطان حسین بن سلطان اولیس - بحکم وصیت بجای پدر نشست

دهشت سال پادشاهی کرد و برادرش سلطان احمد در یازدهم

صفر سنه ۷۸۴ بر او خروج کرد و او را در تبریز بکشت و در

دمشقیه تبریز مدفون است . -

سلطان احمد بن سلطان اولیس - بعد از برادر پادشاه شد

اما سفاک و بیباک بود دولتی متزلزل داشت او را با امر

خود مکرراً محاربات واقع شد در ابتدای سلطنت او از دست

قچاق قریب بصد هزار کس از راه در بند در زمستان به

آذربایجان آمدند و هشت شبانروز در تبریز مردم را غارت

میکردند و می کشتند آنچه در این واقعه بر مردم تبریز واقع شد

قلم از ادای شرح آن عاجز است و این صورت در سنه ۷۸۷

روی نمود و در سنه ۷۸۸ که چهار سال از سلطنت او گذشت

بود امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و مسخر کرد و سلطان  
 احمد بعراق عرب قانع شد و هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود  
 تا در سال ۷۹۵ امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان  
 احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق عرب نیز بقصر امیر  
 تیمور درآمد بعد از آن دوازده سال دیگر که امیر تیمور در  
 حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر بود و گاهی در روم و  
 به بغداد نیز آمد شد داشت و هر چند وقت فتنای می افکشت  
 و بعد از وفات امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب  
 میسر شد قریب پنج سال دیگر حکومت کرد باری بغداد که  
 بفرومان امیر تیمور خراب ساخته بودند او عمارت کرد و این بنا  
 که حالا بغداد دارد آنست که او ساخته و در سنه ۸۱۳ به  
 عظمت هر چه تمامتر به تهریز آمد در شب غازان با قزاق  
 ترکان جنگ کرد و منهزم شد و در مزار آب باغی پنهان گشت  
 مردم قزاقیوسف او را از آنجا بیرون آوردند و در شب شنبه  
 بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته شد و در دمشقیه تهریز  
 در پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون شد و دولت ایلکان

به آخر رسید - سلطان احمد صاحب فہم و استعداد بود شعر  
میگفت و در علم رمل و موسیقی ماهر و نادر زمان بود و  
خواجہ حافظ شیرازی دو غزل در مدح او گفته یکی اینست  
اَحَدُ اللّٰهِ عَلٰی مَعْدِلِ السُّلْطَانِ اَحَدُ شَيْخِ اَوَّلِ حَسَنِ ابِلْكَفَى  
کلک مشکین تورونی که ز مایا د کند

ببرد اجد و صد بندہ کہ آزاد کند

## فصل سوم

در ذکر امیر شیخ ابواسحق ایغیو و مظفریان  
و آن دو مقاله است

### مقاله اول - در ذکر امیر شیخ ابواسحق

و او پیر امیر محمود شاه ایغیو است و اصل او از شیراز است  
و صاحب تاریخ گزیده آورده کہ امیر محمود شاه بن فضل الله بن  
عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله الانصاری است  
و او در زمان پادشاهان مغول وکیل خاصه شریف بود  
و از اینجهت او را ایغیو میگفتند و او را در شیراز املاک  
و رقبات زیاد پیدا شد و اکثر مردم شیراز بدو ارتباط تمام

داشتند و حکام آبخای مشورت و صلاح و کلاهی او داخله و مهمان  
 نمیتوانستند کرد و کلانتران شیراز حکم ملازمان او داشتند و  
 در زمان سلطان ابوسعید خان مرتبه او بلند شد و امیر چوپان  
 او را تربیت کرد بعد از سلطان ابوسعید چون اریا خان بجلو<sup>منه</sup>  
 نشست امیر محمود شاه را بقتل آورد از سپران او امیر مسعود شاه  
 بروم رفت و امیر شیخ ابواسحق به امیر علی پادشاه که خا<sup>ل</sup> سلطان  
 ابوسعید بود پیوست و چون اریا خان بقتل آمد بفارس رفت  
 و بدارائی شیراز قیام نمود و در شهر سنه<sup>۷۴۰</sup> اربعین و سبعا<sup>۷۴۰</sup>  
 که امیر شیخ حسن کوچک بحکومت نشست ایالت فارس بر امیر  
 پیر حسین چوپانی تفویض فرمود و او بفارس آمده اولاد امیر  
 محمود شاه را صاحب اختیار یافت، وزارت خود را بر امیر سلطان  
 که یکی از سپران امیر محمود شاه بود رجوع کرد بعد از چند وقت  
 ملاحظه کرد دید که خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات در  
 دست وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد بدین سبب شیراز را  
 غوغا کردند و نزدیک بود که امیر پیر حسین در میان کشته شود  
 بهزار حمله فرار نموده و خود را با امیر شیخ حسن کوچک رسانید



و لشکری برداشته متوجه فارس شد و کومان را با میرهازل الله  
محمد مظفر داد و اصفهان را با میر شیخ ابواسحق شفقت کرد بنا  
بر آنکه بخدمت او سبقت کرده بود بعد از این ملک اشرف که  
برادر کوچک امیر شیخ حسن چوپانی بود بعراق آمد امیر شیخ  
ابواسحق بواسطهٔ بغضی که از قتل برادرش از امیر پیر حسین  
داشت حکومت فارس را در نظر ملک اشرف جلوه داد باقی  
متوجه شیراز شدند امیر پیر حسین بی آنکه جنگی واقع  
شود فرار نمود و امیر شیخ ابواسحق رخصت یافته قبل از  
آنکه ملک اشرف بشیرزاید بشیرزآمد و شهر را محکم کرد  
و ملک اشرف ظالم را بشیرز نکذاشت و در این اثنا خبر رسید  
که امیر شیخ حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز قتل  
آمد ملک اشرف بآذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ  
ابواسحق در شیراز بحکومت نشست بعد از این برادرش مسعود  
شاه در خدمت امیر یاغی باستی پیر امیر چوپان که از جانب  
امیر شیخ حسن بزرگ بحکومت فارس آمده بود بشیرزآمد  
امیر شیخ ابواسحق شیراز را بدو گذاشته بشانکاره رفت

و در این اثنا امیر باغی باستی امیر مسعود را بقتل آورد امیر شیخ  
 ابواسحق بشیر از آمد و شیرازیان با او متفق شده امیر باغی  
 باستی را از شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابواسحق بر سلطنت  
 نشست و سکه و خطبه بنام خود کرد و اینصورت در سنه ۷۴۴  
 روی نمود و امیر شیخ ابواسحق مدت چهارده سال پادشاهی  
 فارس کرد بعد از آن در روز جمعه بیست و یکم جاری الاول سنه  
 ۷۵۸ در میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر  
 بقتل رسید و شرح این واقعه بر سبیل اجمال در بیان احوال  
 امیر مبارز الدین مظفر خواهد آمد، خواجر حافظ در تاریخ این  
 واقعه گفته -

بروز کاف و الف از جاری الاول<sup>۲۱۲</sup> بسا زال و دگر حاونون علی<sup>۷۵۸</sup> الا<sup>۲۱۳</sup>  
 خدایگان سلاطین مشرق و مغرب خدیو کسود لطف و کرم باستحقاق  
 سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال جمال نیر مدین شاه شیخ ابواسحق  
 میان عرصه میثاق بود دید تیغ عدو نهاد بر دل اجنبا خویش راغ فراق  
 امیر شیخ ابواسحق را در همین میدان سعادت که خود ساخته بود  
 دفن کردند مدت حکومت او قبل از سلطنت ده سال و اقام

سلطنت چهارده سال بود و خواجه حافظ شیرازی علیه السلام  
این غزل در واقعه شیخ ابواسحق گفته -  
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود

دیده داروشی از خاک درت حاصل  
راستی خاتم فیروزه بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل

### مقاله دوم - در ذکر مضفریان

وایشان هفت تن اند - مدت ملکشان هفتاد و دو سال  
جد اعلای ایشان امیر شیخ غیاث الدین حاجی است و از شیخان  
خواف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام بتسخیر آن ولایت  
آمده بود اجداد او از یار عرب بدبختی آمدند و در آنوقت  
که لشکر تاتار بولایت خراسان آمدند او بطرف یزد آمد -  
مرمی قوی هیکل و بالا بلند بود و ریزه هر چند موژه چستند  
که بیای او راست آید نیافتند عاقبت قالب علیّه تراشیدند  
و شمشیرش بسنگ یزد سر من و نیم بود و او سر سپرداشت  
ابوبکر و محمد و منصور - از ابوبکر و محمد نسل نماند - و

منصور راسه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر -  
 امیر علی فرزندان داشت و امیر محمد یک پسر داشت امیر بدرالدین  
 ابوبکر نام که پسر شاه سلطان است و احوال شاه سلطان احمد  
 آمد اما امیر مظفر هر چند از برادران کمتر بود اما آثار  
 دولت از جبین او لایح بود و بنایت پاکدامن و نیک اعتقاد  
 بود اتابک یوسف شاه بن علاء الدوله او را تربیت فرمود  
 و سرحد میبید بدو داد و او مدتی در آن گذشت و در سبزه ها  
 نمود و قطاع الطریق را که در آن حوالی استیلا یافته بودند  
 جمله را برانداخت بعد از آن بخدمت ارغون خان پیوست -  
 شکل و شمایل او پسند ارغون خان آمد و او را پیاپی تعیین  
 کرد بعد از وفات ارغون کینا تو در تربیت او بیفزود و بعد  
 از او امیر مظفر در ربیع الاول سنه ۶۹۴ به اردوی غازان  
 خان آمد و امارت هزاره و طبیل و کوس و نایره بدو تفویض  
 رفت و مرتبه و جاه او بلند و رفیع گشت و در واسطه جاری  
 الاخر سنه ۷۰۰ امیر مبارز الدین محمد که اول پادشاهان آل  
 مظفر است در میبید از او متولد شد و بعد از غازان خان

در زمان الحاکم و متب و جاه امیر مظفر الدین زیاده گشت  
 و در سیزدهم ذی قعدہ سنہ ۷۱۳ در شبانکاره و غایت  
 سرماه مریض بود و او را از شبانکاره بر میبذ نقل کردند  
 و در مدر سرای که خود بنا کرده بود مدخون شد امیر مظفر را  
 یک پسر بود امیر مبارز الدین محمد و یک دختر که او را به  
 برادرزاده خود امیر بدر الدین ابو بکر داده بود و شاه سلطان  
 از او متولد شد - -

امیر مبارز الدین محمد بن مظفر - سیزده ساله بود که پدرش  
 وفات یافت مردی دیندار و شجاع بود در تقویت دین اسلام  
 و تعظیم شرع و تقویت علما و رعایت رعایا جدی بلیغ داشت  
 در شوال سنہ ۷۱۸ سلطان ابو سعید بسعی خواجہ غیاث الدین  
 وزیر او را تربیت فرمود و حکومت خطه یزد را بدو داد و او  
 در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان کرد و ایشان  
 مستأصل گردانید و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنہ خمس  
 و عشرين و سبعمائده<sup>۷۲۵</sup> او را پیری شد شرف الدین مظفر نام کرد  
 و در سنہ ۷۲۸ دختر سلطان قطب الدین سلطان جهان

سیور غتمش را در نکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان  
احد از وی مقلد شدند بعد از سلطان ابو سعید چون دولت  
مغول ضعیف شد و در ایران مردم از هر طرف طمع در ملک کردند  
امیر مبارز الدین بنیاد اساس سلطنت نهاد و روز بروز دولت  
او در ترقی و تزايد بود تا در محرم سنه ۷۴۲ که مانزاسخر کرد  
بعد از آن میان او و امیر شیخ ابواسحق اینجو که در فارس سلطنت  
قرار گرفته بود مکرر محاربات واقع شد شیخ ابواسحق از او  
بگریخت و شیراز بقصر امیر مبارز الدین محمد درآمد و در  
آخر شیخ ابواسحق در صفاهان بدست خواهرزاده امیر مبارز  
الدین محمد گرفتار شد و او را بشیراز بردند و در میدان سعادت  
شیراز بگشتند و ملک فارس او را صافی شد و در انشای این  
محاربات پسرش نیزلوستان مسخر کرد و در استیصال او غانی  
جرمانی سعی نمود تا ایشان را مقهور ساخت و فتح قلعه شبانکاره  
فرمود قلعه سره بند را نیز بگرفت و اصفهان را نیز مسخر کرد و  
آخر دولت باد و از ده هزار مرد قصد تخیر آذربایجان کرد و  
اخی جوق که در آن حدود علم دولت افراشته بود با سی هزار مرد

در تبریز متوجه دفع امیر مبارز الدین محمد شده و در موضع میان  
جنگ کرد و امیر غالب شده به تبریز رفت و در آنجا روز جمعه  
خود خطبه خواند و امامت کرد و از آنجا بعد از دو ماه مظفر  
و منصور معاودت فرمود شاه شرف الدین مظفر که بسمت  
شجاعت و درایت متصف بود در جادی ۱۰۵۴ سنه ۷۵۴ در  
ظاهر شیراز وفات یافت بیست و هشت سال و چهار ماه  
زندگی کرده بود نفس او را به میدان نقل کردند و در مدینه  
مظفریه مدفون گشت و از او چهار پسر ماند شاه یحیی و  
شاه منصور که احوال ایشان مذکور خواهد شد و شاه حسن  
و شاه علی و اما امیر مبارز الدین محمد در امر معروف و نهی  
و رفع رسوم فسق و فجور بسیار ای جد و جهد میفرمود که  
فرزندان او و طرفای شیراز از وی به محاسب شیراز تفریف  
میکردند چنانچه خواجه حافظ در آن وقت این غزل فرموده -  
دانی که جنگ و عود چه تفریر میکنند

پنهان خورید باده که تفریر میکنند

و شاه شجاع این رباعی در آن ولا گفته :

در مجلس دهرهاز مستی است ۳ نه چنگ بقانون و نرد و در دست است  
 زندان هر ترک می پرستی کند ۴ جز محاسب شهر که بی می مست است  
 اما در سیاست مفراط بود و بدست خود خون بسیار میگرد گونید  
 قریب هزار کس را کشته بود چهل و دو سال حکم کرد از آنجمله ۲۲ سال  
 درینده و سیزده سال در کرمان و پنج سال در مالک فارس  
 و عراق و بعد از آن در سنه ۷۶۰ که امیر مبارزالدین محمد از  
 آذربایجان معاودت فرموده بود در اصفهان پیرانش شاه شجاع  
 و شاه محمود با شاه سلطان که خواهرزاده و داماد او بودند بنا  
 بر خوفی که از او داشتند اتفاق کردند و در وقت صبحی که او را  
 خانه تنهانشته بود و قرآن میخواند بر سر او رفتند و او را  
 گرفته در گنبدی محبوس کردند او تا شب پیران را دشنام میداد  
 بعد از غروب آفتاب جموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود  
 و شاه سلطان زره پوشیده با شمشیرهای برهنه تا پای قلعه  
 طبرک رفتند و در تاریکی شب امیر محمد را بان قلعه بردند  
 و در شب جمعه نوزدهم رمضان او را میل کشیدند و مباشران  
 امر شنیع شاه سلطان بود، یکی از فضلاء فارس در این



واقعہ گوید:

بکچند شکوہ ہمتش پیل کشید یکر و سپہ زہند تا نیل کشید  
 پیانہ دولتش چو شد مالامال ہم روشنی چشم خورشید پیل کشید  
 بعد از این او را بقلعہ سفید فارس بردند و بعد از مدتی بقلعہ  
 ہم نقل کردند او در آنجا در اوایل ربیع الآخر سنہ ۷۶۵ قوت  
 شد مدت عمرش ۶۵ سال -

کمال کار جهان نقص دان از آنکہ جهان

بہ نرگس افروز زرداد و چشم نابینا  
 جلال الدین شاہ شجاع - چون پدرش مکیول و محبوب سرگشت  
 او بر جای پدر پادشاہ شد برادر خود سلطان احمد را بحکومت  
 کرمان فرستاد و ابرقوہ و اصفہان را بہ برادر دیگر شاہ محمود داد  
 و برادر زادہ خود شاہ یحیی بن شاہ مظفر داد و قلعہ قہرمان  
 حبس نمود بعد از مدتی او را تربیت نمود و نیزہ را بد و داد  
 و بعد از این شاہ محمود و شاہ یحیی با او مخالفتہا کردند اما  
 شاہ شجاع بعد از آن با اصفہان آمد و از اطراف ملوک و حکما  
 عراق ازری و ساوہ و قم و کاشان و جوفادقان (گلپایگان)

و غیره لکن بخدمتش پیوستند شاه شجاع از اصفهان بادوازه  
 هزار مرد متوجه تبریز شد و در موضع جرم خواران سلطان  
 حسن پسر سلطان اویس که پادشاه تبریز بود با سی هزار سوار  
 بر شاه شجاع رسید و میان ایشان جنگ درگرفت شاه منصوب  
 بن سلطان مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود و دست راست  
 لشکر بود و سپرده بود بر سپاه دشمنان حمله های مردانه کرد و  
 غالب آمد و شاه شجاع بر تبریز رفت و بر تخت نشست و در  
 آن زمان زمستان بود بعیدش و عشرت اشتغال نمود و خواجه  
 سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسید بود و در مدح -  
 شاه شجاع قصیده ای گفت که مطلعش اینست :

معنی بوصف رخسار چون بخاطرم سرزد

ز مطلع سخنم آفتاب سربرزد

شاه شجاع بنایت معتقد او شد و فرمود ما سلما را از زیاده از  
 آنچه می شنویم یافتیم شاه شجاع در اثناء زمستان بفارس مراجعت  
 نمود و مدت بیت و شش سال در پادشاهی بماند و در شب یکشنبه  
 ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ بجوار رحمت ایزدی پیوست (جمله)

« حیف از شاه شجاع » تاریخ وفات او است مدت عمرش پنجاه و  
 سه سال و دو ماه بود و شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و  
 وفور فضل و زیور ادب و کمال مکرمات و شجاعت متصف بود  
 و در نه سالگی حفظ کلام الله مجید کرده بود بعد از آن بکسب  
 دیگر فضائل و کمالات کوشیده و بر قاضی عقد که صاحب کتاب  
 موافق است تسلیم میکرد و در علم و دانش بر تبری رسید بود  
 که علمای کبار چون مجلسش راه می یافتند از لطافت خاطرش  
 مستفید و بهره مند میگشتند و قوت حافظه اش بر تبری بود  
 که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد میگرفت و اشعار  
 عربی و فارسی خوب بسایر دارد و این رباعی از آنجمله است -  
 جان در طلب وصل تو شدائی شد دل در خم گیسوی تو سوختائی شد  
 اندر طلب وصال تو گره جهان بیچاره دلم بگشت و هرجائی شد  
 و این رباعی هم از او است :

افعال بدم ز خلق پنهان میکن دشوار جهان بردم آسان میکن  
 امروز خشم بد او فرو با من آنچه از کرم تویی سزد آن میکن  
 ولادت شاه شجاع در صبح چهارشنبه ۲۲ جمادی الاول سنه ۷۳۳  
 بود

قطب الدین شاه محمود بن مبارز الدین محمد - بعد از آنکه پدرش  
محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت ورزید  
و سلطنت با اسم خود کرد شاه شجاع بغیر رزم او بر اصفهان آمد  
و شاه محمود محققین شهر شد ، در این فتنه شاه سلطان  
که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و بفرموده شاه  
محمود میل در چشمش کشیدند و نور دیدگانش باطل گشتند  
و شاه شجاع بجانب شیراز مراجعت فرمود پس از آن شاه محمود  
با سلطان او پس وصلت نمود و دختر او را در نکاح آورد -  
و خواجر سلمان در تمنیت او میگوید :

آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چهر سور

که از آن سور شد اطراف دو عالم معمور  
شاه محمود یک نوبت بمدر لشکر سلطان او پس بر شیراز مستولی  
شد خواجر سلمان در بعضی از قصائد خود که در مدح سلطان  
او پس گفته اشارت بدین فتح کرده و بسلطان او پس نسبت داده  
های چترهایون پادشاه او پس بسط روی زمین از بر سایه گرفت  
حدود ملک فارس تا در هرمن بسال <sup>۷۵۵</sup>خمس و ستین و سبعمایه گرفت

و شاه محمود قریب شانزده سال حکومت کرد و در نهم سّوال سنه ۷۷۶ در اصفهان بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع این رعایا در این معنی گفته :

محمود برادر من شیر کین میکرد خصومت از پی تاج و نگین  
کردیم دو بخش تابیا ساخت خلق او زیر زمین گرفت و من روی من  
ولادت قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول سنه ۷۳۷ بود  
عمرش سی و نه سال و پنج ماه بوده است . -

سلطان زین العابدین بن شاه شجاع - بعد از پدر بجای او نشست  
میان او و پسر عمش شاه یحیی و عمش سلطان ابونوید مخالفات و  
منازعات دست داد ، چون در شهر سنه ۷۸۹ امیر تیمور گورگان  
بعراق عجم آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز  
شد جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند مگر شاه منصور بن مظفر  
که در شوشتر بود و چون سلطان زین العابدین توهم کرد با امر  
خود متوجه شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت شاه  
منصور او را بضيافت کرد و چون بمجلس حاضر آمد او را با جمیع امراء  
بگرفت و مقید ساخت و در این اثناء خبر بشاه منصور رسید

که امیر تیمور شیراز را به شاه یحیی اوزانی داشته خود بیاورد و آنهر  
مراجعت فرمود شاه منصور متوجه فارس گشت و چون شاه یحیی را  
قوت مقاومت نبود فرار کرده به نزد رفت شاه منصور در فکر  
بر تخت سلطنت قرار گرفت بعد از این طایفه ای از موکلان سلطان  
زین العابدین او را از حبس خلاص دادند و باصفهان بردند و او  
در عراف استقرار پیدا کرده در اصفهان متمکن شد و با اتفاق  
سلطان احمد حاکم کرمان بچنگ شاه منصور رفتند و مغلوب شدند  
و سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان زین العابدین بغزم دیا  
خراسان بری آمد و موسی جوکار که از جانب امیر تیمور والی  
آن ملک شده بود او را در آنجا گرفته نزد شاه منصور فرستاد  
و شاه منصور چشم او را میل کشید و بقلعه سفید مجوس سا<sup>خت</sup>  
بعد از آن چون امیر تیمور گورکان بار دوم بفارس آمد او را از  
آن قلعه بیرون آورد و بعضی گفته اند که او را به ماوراءالنهر فرستاد  
و در آنجا وفات یافت :-

شاه منصور بن مظفر بن محمد - در سنه ۷۹۰ بشیراز آمد  
و چنانکه مذکور شد بیادشاهی رسید بغایت شجاع و دلاور

بود مدت پنج سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان  
تعلق بدو داشت و چون در سنه ۷۹۵ پادشاه جهانگیر امیر  
تیمور مجدود شیراز رسید شاه منصور با پنج هزار سوار ناموس  
دار که هر یکی از اقلیمی گزیده جمع کرده بود در روز جمعه چهارم  
جادی الاول سنه مذکوره بالشکر امیر تیمور مصاف داد و چون  
شعله آتش بر قلب سی هزار سوار ترک پر خاشجوی و کشور کشا  
حمله کرد و مجموع قشونات خضم را بر هم زد و از قنای لشکر  
گردید بایستاد امیر تیمور فرمود تا عساکر میکا را حمله کنند  
شاه منصور مانند بلای ناگهان باز خود را بر قلب گاه زده  
به امیر تیمور بر رسید بی توقف و فووت شمشیر به امیر تیمور  
رسانید عادل اختاچی غلامش در آخال سپری بر امیر تیمور بد  
تا او را از آسیب تیغ امیر منصور نگاهداشت شاه منصور امیر  
تیمور را تشناخت و بطرف دیگر شتافت و کارزاری کرد که اگر  
رستم و اسفند یا رزنده بودند دست او را بوسه دادند اما  
چون د و لشش باخو رسیده بود تیری برگردن و تیری بر شانه  
و زخم شمشیری بر رخسارش رسید و بشکست و چون شکست

یافت و روی بشتر نهاد یکی از ملازمان شاه رخ میرزا در راه  
باورسید و او را از اسب فرود آورده سرش را برید و آتش زد  
آل مظفر فرورید و مملکت ایشان در تحت تصرف امیر تیمور گورکان  
درآمد . -

سلطان عماد الدین احمد بن امیر مبارز الدین محمد بفرمان شاه  
شجاع حاکم کرمان شد بعد از فوت شاه شجاع سلطنت آنجا  
با استقلال کرد و در دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو  
بار بجند متش پیوست بار دوم در هشتم رجب سنه ۷۹۵ در  
موقع قمشه اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته  
بود کشته شد . -

شاه یحیی بن مظفر بن امیر مبارز الدین - بحکم شاه شجاع حاکم  
نیز شد و در آنجا سلطنت با اسم خود کرد پادشاه دلیرو مستعد  
مردان و حاکم چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش  
بر مکر و حیل و تزویر نهاده دائماً فتنه می انگیزت و با اقوام همیشه  
منازعت و مخالفت میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس  
آمد سلطنت شیراز بند و داد و در آخر او نیز در قمشه اصفهان



بجلم امیر تیمور بقتل رسید و دولت مظفریان بپراآمد و ایل  
 شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۴۴ بود  
 آل مظفر هر چند بصفات حمیده و شجاعت و دلوری انصاف  
 داشتند اما پیوسته با یکدیگر و مقام خاصیت و منازعت بودند  
 و ملکشان وسعتی نداشت و حکم ایشان بر فارس و کرمات و بعضی  
 از عراق و خوزستان بیش روان نبود و میل در چشم کشیدن  
 در میان ایشان شایع بود و شاه شجاع با آن فهم و دانش چنانچه  
 سابقا مذکور شد چشم پدر را کور کرد و بعضی گویند که قصد آن  
 پدر هم کرده و پسری داشت سلطان شبلی نام او را هم میل کشید  
 این جهان بر مثال مرادیت کرکسان گرد و هزار هزار  
 این مرآن واهی نند مغلب و آن مرانیزاهی نند منقار  
 آخر الامر بر پیوندهد و زهر بازماند این مراد

### فصل چهارم - در بیان حال الملوک کورت

ایشان هشت تن بودند و مدت حکومتشان صد و سی سال  
 اول ایشان ملک شمس الدین بن ابی بکر کورت است و او دخترزاده  
 ملک رکن الدین است و او از فرزندان امیر عز الدین مرغش است

وامیر عزّ الدّین از بنی اعمام سلطان غیاث الدّین محمد غوری<sup>سپت</sup>  
 و او وزیر و نایب سلطان بوده و در کلّ امور بنای فاضل  
 و خیر بوده و مساجد و مدارس و خواق و رباطات<sup>ختم</sup>  
 و ارباب فضل و دانش از او مرقره و محظوظ می بوده اند و  
 بر آنند که نسب ملوک کورت به سلطان سنجر بن ملک شاه می<sup>رسد</sup>  
 و مولانا ی فاضل صدر الشریعہ بخاری که از مشاهیر علمائے  
 و وفاتش در سنه ۶۴۷ بوده در وصف ملک عزّ الدّین حسن  
 کورت فرموده :

ابو الفتح سلطان السّلاطین کلّم  
 و دبیبی شاعر پسر قاضی فوشج در مدح بعضی از ایشان گفته -  
 قاعدۀ دودۀ سنجر توئی واسطۀ ملک سکندر توئی  
 چون عزّ الدّین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدّین غوری  
 مالی دار السلطنه هرات شد حکومت قلعه خنسار و بعضی از بلاد  
 غور بملک رکن الدّین که جدّ مادری ملک شمس الدّین است -  
 تفویض کرد و ملک شمس الدّین بعقل و دانش و شجاعت و سخاوت  
 و مکارم اخلاق و آداب از ابنای زمان ممتاز بود رکن الدّین

با وجود فطنت و ذكاء در تنظیم امور ملک با او مشورت می‌کود  
 در زمانی که چنگیز خان بر ملک خراسان استیلا یافت ملک  
 رکن الدین ایلی بنموده با ایلیچیان چنگیز خان و لشکر مغول  
 معاش پسندیده کرد و از دیوان چنگیز خان حکومت و ایالت  
 و ایالات غور بد و شفقت کردند بعد از این کار ملک رکن الدین  
 قوت گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام یافت  
 و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین  
 در شهر سنه ۶۴۳ درگذشت ملک شمس الدین بر جای او  
 نشست و بعد از مدتی بار دوی منکوقا آن رفت و در بعضی  
 حروب مرد می نمود و منظور نظر منکوقا آن گشت امارت هرات  
 و غرجهستان و اسفزار و فراه و سیستان با توابع و لواحق به  
 ملک شمس الدین تفویض کرد و بابر لیس و تشریف بخراسان  
 آمد و بر کارهای عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم  
 غرجهستان و ملک نصرت الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت  
 کردند بقتل آورده در زمان هلاکو خان و اوایل سلطنت  
 ابقا خان همچنان بحکومت هرات و توابع اشتغال نمود و در

سنہٴ سبع و ستّین و ستمائے شہزادہ براق خان از ماوراء النہر  
 بغزم ایران لشکر کشید و بخراسان آمد ملک شمس الدین بخت  
 او پیوست و بعد از یکھفتہ رخصت انصراف یافتہ بجانب قلعه  
 خنسا رغور رفت و چون ابقا خان بباراق خان جنگ کردہ و  
 غالب شد و براق بماوراء النہر گریخت بعد از مدتی ملک -  
 شمس الدین از جانب خواجہ شمس الدین صاحب دیوان استمالت یافتہ  
 بارودی ابقا خان آمد و چون ابقا از اورنجیدہ بود دیگر خصم  
 انصراف نیافت و در سنہٴ ۶۷۴ در تبریز وفات کرد و مولانا  
 وجیہ الدین سنفی در تاریخ وفات او گفتہ :  
 بسال ششصد و ہفتاد و شش مد شوال

ل  
 قضا مصحف دوران چون گریست بفأ

بنام صفہ دایرانیان محمد کورت

برآمد آیت والشمس کورت فی الحال

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین - در شہور سنہٴ ۶۷۷ -  
 با اشارت ابقا خان حکومت عراق عرب بدو قرار گرفت و ابقا  
 فرمود کہ با او بلقب پدرش خطاب کنند بنا بر این اورا ملک

شمس الدین کهن گفته اند و او در عدل و احسان کوشید -  
 ملک رعیت پرور و داد گستر بود و در سنه ۶۷۹ بطوف غور  
 رفت و در قلعه خنسا چند گاه اقامت کرد و در شهر سنه  
 ۶۸۰ فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقا خان در این  
 سال بدو رسید بنا بر مصلحت پسر خود ملک علاء الدین را  
 به هرات نیابت داد و خود بقلعه خنسا رفت و آنجا مقیم شد  
 و از دیوان ارغون خان مکرر بطلب او فرستادند اما طاعت نکرد  
 و در قلعه مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در درامن غایت  
 و فراغت کشید و دیگر بدرگاه هیچ پادشاهی نرفت و توبه  
 نکرد تا وفات یافت ، مولا ناکیم الدین غوری در تاریخ او گفته  
 روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسید هفصد و پنج  
 شمس دین کورت خسرو آفاق شد بفرمودن سزای سببخ  
 ملک قهر الدین بن ملک شمس الدین - بفضیلت و شجاعت  
 موصوف بود و در انشاء و املاء و نظم و نثر از انباء ملوک  
 ممتاز بود پدرش ملک شمس الدین با او لطف و محبت بسیا  
 داشت اما بواسطه آنکه ترک ادب مدت هفت سال بحکم

پدرش محبوس بود تا در سن ۶۹۳ بنده خود بشکست و نگاهباز  
 بشکست و بقلعه بالا متحصن شد و هر چند پدرش اورا بغایت نو  
 دارد و اعتماد نکرد و از بالا بفریاد تا از جانب غازان خان  
 امیر نوروذ که والی خراسان بود ایلی نزد ملک شمس الدین فرستاد  
 و در باب ملک فخر الدین شفاعت کرد ملک فخر الدین بعد و پناه  
 از قلعه بیرون آمد و چون ملک شمس الدین سوگند خورده بود  
 که روی از تبعید پس منظور پدر نگشت و برادران و اقربا را  
 و راع کرد و بخدمت امیر نوروذ شتافت و در خدمت او با بخت  
 دستبرد ها نمود بعد از آن در عراق بخدمت غازان خان مشرف  
 گشت و بسوی امیر نوروذ حکومت هرات و طبل و علم و سراپرده  
 تفویض کرده و ده هزار دینار انعام فرمودند ملک فخر الدین  
 به هرات آمد و بحکومت آنجا مشغول شد و شوکت و خشم  
 او بدرجه اعلی رسید و در مقابل نیکی به امیر نوروذ بدی کرد  
 و وقتی که غازان خان بر امیر نوروذ غضب کرده بود و امیر  
 قتلشاه نوین را بقصد او به خراسان فرستاد امیر نوروذ  
 از بیم سطوت غازان خان گریخته پناه به ملک فخر الدین آورد

و ملک اور رابہ قتلغشاہ سپرد تا امیر قتلغشاہ اوراد رماہ  
 نہیجہ سنہ ۶۹۶ در ظاهر شهر هرات بقتل رسانید و ملک  
 فخر الدین در بعضی امور اطاعت غازی خان نکرده و او  
 برادر خود سلطان محمد خدا بنده را با لشکر بسیار بر سر او  
 فرستاد و ملک فخر الدین بمحاصر شهر هرات متحصن شد و -  
 بین الفریقین محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از هم جدا  
 شدند و سلطان محمد این کینه را در دل داشت تا در زمان  
 سلطنت امیر دانشمند بهادر را با لشکر بسیار بدر هرات فرستاد  
 و بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملک فخر الدین  
 بود امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح و صلاح باندرون شهر  
 هرات برد و با او غدر کرده او را بکشت و قتل عظیم پدید آمد  
 و خلق بسیار در سر آن قتل گرفتند و در آن تاریخ گفته اند  
 ببال هفصد و شش در صفر بشهر هرات

بحکم لم یزل کردگار بیمانند

و دستبرد قضا از کف محمد سام

چشید جام شهادت امیر دانشمند

بعد از آن امیر سیاه را سلطان محمد خدا بنده به هرات فرستاد  
و محمد سام را بدست آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت  
ملک فخر الدین مدت ده سال گذشت خبر موت پدرش از قلعه  
خنسار بدو رسید ملک در مسجد جامع هرات عزای پدر  
بداشت و ختمات کرد و برسم سلاطین آش داد و بعد از پدر  
قریب بدو سال در اثنای فتنه امیر دانشمند بهادر در شهر  
سنه ۷۰۶ در قلعه نیکیجه وفات یافت ، قلعه اختیارالدین  
متصل بدیوار شهر بند هرات او ساخته است و باز از ملک  
در هرات بدو منسوب است -

ملک غیاث الدین بن شمس الدین کهین - بعد از برادر روید  
بحکم الجایتو سلطان در سنه ۷۰۶ حکومت اصل هرات بدو  
تعلق گرفت و گماشتگان خویش را با سفرار و فراه و غورو  
غرجستان قاحد آب آمویر و سند فرستاد و خطه هرات را  
معمور و آبادان گردانید در ترویج شریعت غرا کوشید و بقا  
خیر ساخت علما و فضلا را ادرات تعیین کرد اوقات شریف  
مصرف عبادات و طاعت گردانید و چون چهارده سال



از مدت حکومت او بگذشت در سنه ۷۲۱ پیر خود ملک شمس الدین را در هرات بنیاد خود بگذاشت و خود غریمت حج کرد و بادوست مرد سپاهی روی به بیت الله نهاد و زیارت حرمین شریفین زادهما الله تکریم و تعظیما مشرف شد و در وقت مراجعت از سلطان ابو سعید و امیر چوپان نواز شها یافت و بهرات آمد و بعد از این هشت سال دیگر حکومت کرد و در سنه ۷۲۸ چون امیر چوپان از سلطان ابو سعید خان گریخته در محرم پناه بدو برد و بهرات آمد ملک غیاث الدین با امیر چوپان بحکم ابو همان کود که برادرش ملک فخر الدین با امیر فودوز کرده بود امیر چوپان را با پیرش حلو خان بکشت و دست او را بریده نزد ابو سعید نشاند فرستاد و ملک غیاث الدین در سنه ۷۲۹ وفات کرد و از او چهار پسر ماند ملک شمس الدین و ملک غیاث و ملک حسن و ملک باقر و احوال همه خواهد آمد . -

ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین - بحکم ولایت عهد قائم مقام پیدر شد و بغایت خوش معاوده و مردانر بود اما روزگارش امتدادی نداشت و بوشرب خمر میل مفرط داشت

مدّت حکومتش ده ماه بود و در این مدّت ده روز هشیار بنو  
لفظ خَلْدُ مُلْکُهُ جلوس او را تا بیخ شده و فائز در سنه ۷۳۰  
ملک حافظ بن ملک غیاث الدین - بعد از برادر هرات  
بر سر حکومت نشست جوای خوب منتظر بود و خطّ نیکوی نوشت  
و اما او را در اوامر و نواهی اختیاری نبود و غوریان بر او  
تحتکات میکردند تا در شهر سنه ۷۳۲ او را در حصار  
اختیار الدین بقتل رسانیدند . -

ملک معز الدین حسین بن غیاث الدین - بعد از برادر به حکومت  
هرات نشست بحسن تدبیر از جمیع ملوک کورت ممتاز بود غوریان  
را که از حیطة اطاعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در ترقی  
شهرت غراء و تربیت علما و فضلا جدّ تمام نمود جناب سلطان  
المحققین و برهان المدقّقین مولانا سعد الدین تفتازانی علیه السلام  
کتاب مطّول را بنام او نوشته، چون بعد از سلطان ابوسعید خان  
بر تخت ایران پادشاهی ذی شوکت اشتغال یافت ملک حسین را  
قوّت و مکنّت تمام حاصل شد اسباب سلطنت را مهیا ساخت -  
خطبه بنام خویش خواند و حشمت و رفعت او زیاده گشت و اعیان

اطراف در دارالامان هرات در ظل عنایت او درآمدند، در سیزده  
 صفر ۷۴۳ امیر وجیه الدین مسعود سربدار با اتفاق شیخ حسن  
 جوری بالشکر آراسته سی هزار کرازی سبز و او بقصد ملک حسین  
 بیرون آمدند و ملک حسین در آنجا با ایشان جنگ کرد و مغفّر  
 شد و بسیاری از آن لشکر از پای درآمدند و غنیمت بسیار گرفت  
 و شیخ حسن جوری در این جنگ کشته شد و شرح این واقعه در  
 احوال خواجہ وجیه الدین مسعود خواهد آمد یکی از فضلا  
 در این باب گفته -

گر خرد کورت برد پیران نژدی و ز تیغ یلی گردن شیران نژدی  
 از بیم شان سربداران تا حشر یک ترک در گیمه بایران نژدی  
 بعد از این امر ایارات و ایرادی از جانب اند خود و شبرغان  
 بالشکر بسیار بجنگ ملک حسین بیاد غیس آمدند و در محاربه  
 مغلوب گشتند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دو مناد  
 در خیابان از دو طرف کوچه باغ ساختند و چون این خبر بمیر  
 قزغن که والی ماوراءالنهر بود رسید با سی هزار سوار بجای  
 هرات در حرکت آمد ملک بشهر محققین شد و امیر قزغن او را

مدتی در حصار گرفت و میان ایشان محاربات واقع شد و با صلح  
 اکابر و اشراف شهر فتنه بصلح انجامید بشرط آنکه ملک در سال  
 آینده بخند متامیر قزغن بماوراءالنهر رود و امیر قزغن معاود  
 کند و این وقایع در سنه ۷۵۲ که صورت حرفی آن زنب باشد  
 اتفاق افتاد بعد از این کار ملک حسین رو بتراج نهاد و غوغا  
 برادرش ملک با قرا بجای او نصب کردند و او قلعۀ اسکجه  
 که اجده او در جنوبی هرات ساخته بودند و در آنوقت معمور بود  
 محصن نمود و در سنه ۷۵۳ بجانب ماوراءالنهر بخند متامیر  
 قزغن مشرف شد امیر قزغن او را در آغوش گرفته اغراز و اگر  
 بسیار فرمود و گفت دشمنی تو مردانه بود و دوستی تو هم مردانه  
 است اما امرای الوس جفتای با ملک بد بودند بر قصد قتل  
 او اتفاق کردند امیر قزغن ملک را از اندیشۀ امر اخبر داده او را  
 در شب بطرف خراسان فرستاد ملک بعد از قطع منازل بی د<sup>هشت</sup>  
 به هرات آمد ملک با قرا گرفته در بند کرد و با سر مملکت و  
 سلطنت رفت و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سوم ما  
 زی قده سنه ۷۷۱ و گذشت در تاریخ وفات او غزنی گفته

تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان مغربین ظل الله  
چون برخوانی ز ثالث زبیده معلوم شود ز طیب الله ثراه  
مدت حکومت ملک حسین می و نه سال بود -

ملک غیاث الدین بن ملک حسین - بعد از فوت پدر بر سر  
حکومت نشست میان او و خواهر علی مؤید سربدار منازعات  
واقع شد و نیشابور را از دست سربداران بیرون آورد بعد  
از این امیر قیمور گورکان که بعد از فوت امیر قزغنی بدو زنده سال  
والی ماوراءالنهر شده بود ملک غیاث الدین را بماوراءالنهر  
به غرلتای طلب کرد ملک غیاث الدین اطاعت نکرد امیر قیمور  
از ماوراءالنهر بقصد تسخیر خراسان مجدود هرات فزول  
فرمود در محرم سنه ۷۸۳ هرات را بعد از قتال و جدال مگر  
و ملک غیاث الدین با پسرش پیر محمد و متعلقان بماوراءالنهر  
فرستاد و در آخر سنه ۷۸۴ ملک غیاث الدین را بفرمان امیر  
نیمور با پسر و برادرش بقتل رسانیدند و دولت ملوک کورت  
بپایان رسید و ملک ایشان بر امیر قیمور انتقال یافت -  
پایان تاریخ حکومت ملوک کورت

## فصل پنجم در ذکر سربداران

دوازده تن - مدت حکومت ایشان سی و پنج سال

اول ایشان خواجه عبدالرزاق و او پسر خواجه فضل الله یاشقین  
است و یاشقین دهی است از دههای بهیق ، خواجه فضل الله  
مرد محترم و بزرگ بود و املاک بسیار داشت پسرش خواجه  
عبدالرزاق مردان و شجاع و تمام قد و نیکو صورت بود در  
زمان سلطان ابوسعید ملازم درگاه پادشاه بود او جهت  
تحصیل اموال بکرمان فرستادند چون وجوه تحصیل وجود  
یافت خواجه عبدالرزاق بعیش و عشرت مشغول شد و باندک  
فوصق وجوه را تلف کرد بعد از آن مضطرب و متردد روی  
بوطن نهاد تا املاک پدری را فروخته و تقوا مال کند در راه  
خبر فوت سلطان ابوسعید بدو رسید خرم و شادمان شد  
و بدیر باشتین درآمد و اقربا را در یافت اقربای او گله کردند  
که خواهرزاده خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان در این میر  
جور و بیداد میکند خواجه عبدالرزاق گفت دنیا بهم برآمد

در چنین وقتی حکومت دوستانچه‌ای چرا قبول باید کرد و در شب  
 بسر خواهرزاده خواجه علاء الدین رفتند و او را بقتل آورده  
 روز دیگر علی الصباح در بیرون ده یاشتین داری نزدند  
 و دستارهای بر آن آویختند و خود را سربدار نام کردند و  
 هفتصد کس با خواجه عبدالرزاق عهد و بیعت کردند چون خبر  
 به خواجه علاء الدین محمد رسید جمعی را بدفع ایشان فرستاد  
 و خواجه عبدالرزاق با ایشان حرب کرد و غالب آمد و با اتفاق  
 برادرش خواجه وجیه الدین مسعود از عقب لشکر شکسته بر سر  
 خواجه علاء الدین محمد رفتند و خواجه علاء الدین محمد آگاه  
 شد با سیصد مرد بجانب استرآباد رفت سربداران در عقب  
 او روانه شدند و در قریه والا باد از حد و کسار و -  
 کبود جامه خواجه را گرفته کشتند و این واقعه در سنه ۷۳۷  
 بود بعد از آن اموال و اسباب خواجه علاء الدین محمد را غارت  
 کردند و غزیت تغییر سبزوار کرده شهر را فتح نمودند، و خوا  
 عبدالرزاق خطبه بنام خود خواند و سکه با اسم خود زد و  
 چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در ماه ذی حجه

سنه ۷۳۸ بر دست برادرش خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد  
 خواجه وجیه الدین مسعود بن فضل الله یاشتیق - بعد  
 برادر بجاگومت نشست ، مردی نیکو اخلاق و شجاع بود و در  
 او برتبه و درجه اعلی رسید و سعت ملک او از جام تا دامن  
 و از خوشان تا ترشیز بود و صاحبقران سرداران و است  
 هفتصد غلام ترک داشت و دوازده هزار سوار و علوفه  
 دادی و بار دوازده هزار مرد در یکروز هفتاد هزار مرد  
 جونی قربانی را بر سر دغه بشکست و در لب آب اتوک با  
 طغام تورخان که در استر آباد بسلطنت نشسته بود مضاف  
 داده بر او غالب شد ، و او مرید شیخ حسن جورلیست و او  
 مرید شیخ خلیفه مازندرانی است که در سن و اربعه آمده  
 بود و خواجه وجیه الدین مسعود در سیزدهم صفر سنه  
 ۷۴۳ با اتفاق شیخ حسن جوری بچنگ ملک حسین کورت  
 رفت و شکست خورد و شخصی از لشکر سرداران شمیری  
 بر پهلوی شیخ حسن فرستاد که از آن طرف بیرون رفت و  
 مردم نسبت قتلش بر خواجه وجیه الدین مسعود کردند بعد از



این ولایت فیروزکوه و رستمدر مسخر کرد و بوقت مراجعت از آنجا در اواخر ربیع الاول سنه ۷۴۵ ملک رستمدر و لشکریا پش اورا با بسیاری از لشکوش بکشند مدت حکومت او شش سال چهار ماه بود جماعت دیگر که از سربداران بعد از او حکومت کردند اکثر ثواب و نوکران او بوده اند .

آقا محمد آبی تیمور - بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد و در سنه ۷۴۷ بر دست خواجه علی شمس الدین سربدار کشته شد .

کلو اسفندیار - بعد از قتل آقا محمد بجکومت نشست مردی نزل و درون بود چون یکسال و یک ماه حکومت کرد لشکر سربداران با ستصواب خواجه علی شمس الدین براو خروج کردند و در چهاردهم جمادی الاخر سنه ۷۴۹ او را بقتل آوردند .

خواجه شمس الدین بن فضل الله برادر خواجه وجیه الدین مسعود است بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه مسعود که او را میرزا می گفتند بجکومت نصب کنند خواجه علی شمس الدین مصلحت ندید که او طفل است و راه و رسم سلطنت نمیداند

خواجہ شمس الدین را کہ تم او بود بنیایت او بکار حکومت نصب کردند  
 و او هفت ماه حکومت بعایت کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت من  
 بدین کار شایسته نیستم و چهار خود را بر لیشم از خزانہ برگرفت و از  
 غوغای سلطنت جان بسلامت بیرون برد، مملکت را بنواجر علی شمس الدین  
 سپرد و اینحال دَی الجَمْعُ سنہ ۷۴۹ بود .

خواجہ علی شمس الدین - مردی دانا و مردانہ بود کار سربداران را  
 رواجی داد، با خلفا توخان صلح کرد بر این شرط کہ ولایاتیکہ بتصرف  
 خواجہ مسعود بود بتصرف او باشد و ہجده ہزار مرد را مرسوم داد  
 و رعیت را مرقہ الحال ساخت و بکفایت زندگانی کرد با متخوفہ سبزی  
 شویک بود و مرسوم مردم را برات نوشتی و در مجلس خود نقد شمری  
 و در تمشیت مہمان مردم عدیل و نظیر نداشت و ابواب فساد در سبزو  
 مسدود داشت، در زمان او کسی را یارای آن نبود کہ نام بنگ و شراب  
 بر زبان آورد، پانصد فاحشہ را زندہ در چاہ انداخت و سیاست او  
 بہر تہیای بود کہ ہر کس را از ابواب و لشکری طلب کردی و صیت نامہ  
 نوشتندی و آنگاہ نزد او رفتندی و گنہ کار را در میان ہزار کس  
 شناختی ولی مرد فحش گوی و بد زبان بود اکابر او را از او منفور شدند،

حیدر قصاب او را در سنه ۷۵۳ بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود عمرش پنجاه سال .

امیر خواجه یحیی بن حیدر کرابی - کراب از دههای بهیق است و خواجه یحیی از مقرّبان خواجه مسعود است ، مردی بزرگزاده اما سفاک و بیباک بود گاه گاه خشکی دماغ و جنون او را عارض شدی بعد از خواجه علی شمس الدین بر مسند حکومت قرار گرفت و سپهسالار به حیدر قصاب داد و در ولایت سربداران بیفروزد و طوس از تصرف مردم جونی قربان بیرون آورد ، در اول سلطنت با طغایم ترخان صلح کرد و در ثانی الحال در سلطان دین استرآباد قصد طغایم ترخان کرد و در غزطوی بزرگ طغایم ترخان را بکشت و در شهر سنه ۷۵۹ بر دست مقرّبان خود بسعی برادر زن او علاء الدّوله بقتل رسید مدت حکومتش چهار سال و هشت ماه بوده است .

خواجه ظهیر کرابی - برادر خواجه یحیی است ، بعد از خواجه یحیی پهلوان حیدر قصاب و اکابر سربداران او را بر مسند حکومت نشانده مردم فقیر مشرب و کم آزار بود ، در زمان او سربداران تنزل یافتند مدت یکسال حکومت کرد و بعد از آن خود را از حکومت غزلکود

واموال و اسباب خود را از قلعه سفید سبزوار بقویه کراب نقل کرد

اینصورت در سیزدهم رجب ۷۶۰ بود .

پهلوان حیدر قصاب - از دیده حشم است ، در روزگار خواجه علی  
شمس الدین تربیت یافت ، مردی پهلوان و اهل مرآت بود و سفر  
عام داشت ، بعد از عزل خواجه ظهیر بحکومت نشست ، مدت یکسال  
و یک ماه حکومت کرد نصرالله یاشتینی با او یابی شد ، حیدر  
پنج هزار مرد بدر قلعه اسفرائین آورد و یکاه حصار را محاصره  
کرد سربداران قضا و کردند و در طهارت خانه او را زخم زدند  
و بدان درگذشت و نقاره بنام امیرزاده لطف الله بن خواجه مسعود  
که در اسفرائین بود زدند و سرحیدر قصاب بر سبزوار فرستادند  
و اینصورت در ربیع الثانی سنه ۷۶۱ بود .

خواجه لطف الله بن مسعود یاشتینی - بعد از قتل حیدر قصاب  
بسی پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله یاشتینی که از امرای  
سربداران بودند بر تخت نشست و ارباب و اهالی سبزوار بدین  
کار شادیها نمودند چون مدّت حکومت او بر یکسال و سه ماه رسید  
میان او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب

دست داده و امیرزاده لطف الله پهلوان حسن را در شام داد  
پهلوان حسن کین او را در دل نگاه داشت و در شب بسر او رفت  
و او را دستگیر کرده بقلعه دستجردان فرستاد و نقاره بنام  
خود زد و در آخر رجب سنه ۷۶۲ او را بقتل آوردند .

پهلوان حسن دامغانی - بعد از خواجه لطف الله  
بحکومت نشست و در اوائل دولت او در ویش غزنی نامی از  
زمره درویشان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس خوج  
کرد و قلعه طوس را بگرفت پهلوان حسن متوجه طوس شد  
و چند خوار ابریشم بدو داد و او را در خراسان عند خواسته  
بجانب عراق فرستاد و در آخر عهد با شش هزار سوار بجنگ امیر  
ولی که بعد از طغا تورخان در استراباد ممکن یافته بود رفت  
و منهزم شد در غیبت او خواجه علی مؤید بخالفت او برخاست  
و با هزار سوار بسبزوار آمد و جمعی که همراه پهلوان حسن بودند  
اهل و عیال ایشان در سبزوار بود از خوف خواجه علی مؤید  
و ملاحظه اهل و عیال سر پهلوان حسن را بریدند نزد خواجه  
علی مؤید فرستادند و مدت حکومت پهلوان حسن چهار سال

و چهار ماه بود .

خواجه علی مؤید - بعد از قتل بهلوان حسن حکومت بر او قرار گرفت  
و او در ویش عزیز را از عراق طلب کرد و نزد خود آورد و کارها  
بمشورت و ارادت او میکرد در آخرا از او متوهم شد و تغییر اعتقاد  
و ارادت کرد و در ویش عزیز از نیشابور متوجه عراق شد خواجه  
علی دوهزار کس از عقب او فرستاد در ویش عزیز با هفتاد کس از  
مریدان بر سر چاهی که منزل ساخته بود بقتل رسانیدند و فرموده  
تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را خراب ساخته منبر بله  
اهل بازار کردند و حکم کرد تا مردم بر آن دو شیخ لعنت کنند و  
خواجه علی مؤید از شیعه اهل بیت بود و از مسکرات بغایت چشنا  
میکرد و تعظیم و تکریم سادات و علما و فضلا بجای آوردی و هر باید  
و شام با انتظار ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه اسب  
میکشید ، گرم ادا نهایت بنوم پیوسته در زیر قبا جوشن میپوشید  
میان او و امیرای جونی قربان محاربات واقع شد و چون امیر تیمور  
گورکان در سنه ۷۸۲ بخواسان آمد خواجه علی مؤید بخدمتش پیوست  
و ملازم شد امیر تیمور بدو شفقت فرمود و خواجه علی مؤید

در سفرها ملازم امیر تیمور میبود تا در ۷۸۸ وفات یافت و آفتاب  
دولت سر پدران غارب شد ، در تاریخ وفات خواجہ علی مؤید  
گفته اند -

بر دل محمد چو نئی یک نقطه تاریخ وفات بنجم دین خواجہ علی

## باب چهارم

### در ذکر تیموریان

و ایشان بلیست و یک تن بوده اند و مدت سلطنتش صد و شش سال  
اول ایشان پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان است  
و او پادشاه عظیم الشأن و خرم صاحب اقبال بوده و اکابر مورخان  
او را در کشور کشائی و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری نظیر  
اسکندر و آلقرنین و چنگیز خان گفته اند در بیان حالات و وقایع  
او مجلدات پرداخته اند و در توصیف و تعریف و شرح قوتها  
و مآثر او کتابها بسیار ساخته از جمله کتاب ظفر نامه که بتاریخ  
تیموری مشهور است از مصنفان جناب افصح المورخین مولانا  
شرف الدین علی یزدی است -

امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر بر کل بن ایل تبرک بهادر بن  
ایجل نویان بن قاجار نویان بن غوجچی بن نوغان جیحین بن

امیر قاجوئی نویان بن تومنای خان است و نسب او و نسب چنگیز  
در تومنه خان که پدر چهارم چنگیز خان است و پدر نهم او است  
به هم می رسد و آباء و اجداد امیر تیمور که از خانان چنگیزی اند  
همیشه صاحب شجاعت و حکومت بوده اند و امیر قراجار نویان که  
پدر پنجم او است در زمان سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان  
منصب امیر الامرائی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو مفوض بود  
و وفات او در سنه ۷۵۲ و قوع یافته و هشتاد و نه سال عمر داشته  
امیر تیمور در شب بیست و پنجم شعبان سنه ۷۳۶ در ظاهر خراسان  
از بلاد ماوراءالنهر بوجود آمد و در آن وقت قزای سلطان خان  
از نسل جغتای خان پادشاه ماوراءالنهر بود بسبب ظلمی که داشت  
امیر قزغن که یکی از امرای عاقل پسندیده اخلاق بود بر او خروج  
کرد و در سنه ۷۴۷ او را از میان برداشت و دولت خانان  
چنگیزی ضعیف شد و مغلوب امر اکشتند بغزل ایشان مغرول  
و بنصب ایشان منصوب شدند و امیر قزغن دانشمند جبه  
اغلان را بخانی نصب فرمود و بعد از دو سال او را شونقاه کرد  
بیان قلی اغلان را از نسل جغتای خان بخانی نصب کرد و مملکت



ماوراءالنهر بین معدلت امیر قزغن معمور و آبادان گشت چون  
 دوازده سال و کسری حکومت کرد در سنه ۷۵۹ در شکارگاه  
 بقصد یکی از نزدیکان خود بقتل آمد بعد از او پسرش میر عبیدالله  
 یک سال حاکم بود بیان قلی خان را بجهت غرض فاسدی که با حاکم  
 او داشت بقتل آورد تیمور شاه اعلان را بپادشاهی تعیین کرد  
 امرای ماوراءالنهر با او ساختند و در شهر سنه ۷۶۰ او را  
 از میان برداشتند بعد از آن در مملکت ماوراءالنهر هیچ ورج  
 پیدا شد و هر امیری بر خود حکمی میکرد و یکدیگر را بمصافحتی گرفتند  
 و با هم پیوسته در عاریه و مجادله بودند و مردم عرصه تلف میشدند  
 تغلق تیمور خان از نسل جغتای خان که باستقلال پادشاه جتیر  
 بود لشکری برآراست و در ربیع الثانی سنه ۷۶۱ و ستین  
 و سبعه با عظمت و شوکت تمام روی بر ماوراءالنهر نهاد  
 و اکثر امرای آنجا بخدمتش پیوستند امیر تیمور در این سال  
 زنی که بدست آورده بود وفات یافت و دختر امیر مسلا در بن  
 امیر قزغن را هم در این سال ببنکاح خود درآورد و گورکان  
 از آن نام او شد و سن او بر ۲۵ سال رسیده بود در این و لا

بخدمت تغلق تمورخان رفت و چون آثار و شد و دولت از  
 جبین او ظاهر بود در ایوان تغلق تمورخان اعزاز و اکرام یافت  
 و ایالت و ولایت کش و قوابع که تغلق با قوام او میداشت بدو  
 تفویض فرمود و ابتدای نشوونمای امیر تیمور از این تاریخ است  
 بعد از این چون لشکر تغلق تمورخان بر جتد مراجعت کردند  
 امیر حسین بن امیر مسلا که برادر زن امیر تیمور بود و نبیره -  
 امیر قرغن بمکومت ماوراءالنهر رسید امیر تیمور بحکم خوشی  
 در زمان او ترقی کرد و بزرگ شد امیر تیمور و امیر حسین در  
 دولت و نیکبختی مدتها با هم بودند تا آنکه میان او و امیر حسین  
 مخالفت شد امرای ماوراءالنهر جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین  
 در شهر بلخ قتل رسانیدند و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان  
 سنه ۷۷۱ امیر تیمور حاکم جمیع ماوراءالنهر و پادشاه نشان شد  
 و سیور غمش خان را از نسل جغتای خان بخانی نصب فرموده  
 بعد از این پیوسته دولت و اقبال او در ترقی و تزايد بود و هر  
 دیار که توجه نمود مسخر کرد و در هر مضاف که بادشمنان داشت  
 غالب آمد و هر که با او مخالفت نمود بر افتاد و در هیچ معرکه

شکست نخورد تا در مدت سی و شش سال که زمان سلطنت او بود تمام  
 مملکت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان و  
 هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان  
 و دیاربکر و خوزستان مسخر فرمود و بسیاری از قلاع و حصار  
 بگشود و پادشاهان این ممالک را بر انداخت و حکومت و سلطنت  
 این کشورها به پسران نامدار عالیقدر و پسرزاده ها و امرای  
 دوی الاقدار تفویض نمود و در روز دوشنبه ششم ذی قعدة ۷۸۹  
 در اصفهان بسبب خلافی که کردند و بعضی لشکریان بقتل آوردند  
 قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولان بشماره در آمدند  
 و چون تقتمش خان پادشاه دشت قچاق که از تربیت یافتگان او  
 بود و از تقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بود کفران  
 نعمت نموده با او مخالفت ورزید امیر تیمور در نوبت لشکر  
 بدشت قچاق که طول آن هزار و فوسنگ و عرض آن ششصد و فوسنگ  
 است برود و در هود و نوبت با تقتمش خان جنگ کرد و مضطرب شد  
 و چند نوبت بگوجستان و ولایات آنجا رفت و با کفار آنجا  
 غزا کرد و جزیر بدیشان تعیین فرمود و اسیر بسیار بدست

لشکر افتاد و چون در شهور سنه ۷۹۵ سیور غمتمش خان وفایا  
 پسرش سلطان محمود خان را بجای او بجای نصب کرد و در تقویت  
 او کوشید و در نوبت آخر در سنه ۸۰۲ که بایران آمد قشلاق در  
 قرا باغ گرفت و در سنه ۸۰۳ سفر شام کرد و در حد و حلب مرا  
 شام با او مقابله کردند و مغتور و مغلوب شدند و شهر حلب  
 مفتوح گشت امیر تیمور از اینجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را  
 که مقید داشت جمله را بقتل رسانید و با پادشاه مصر سلطان فرخ  
 مصاف کرد و براو غالب شد فرخ بجانب مصر گریخت امیر تیمور  
 بدمشق آمد و اکثر ولایات شام بغارت گرفت و آنقدر غنیمت  
 بدست لشکریان افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال  
 که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفت که از مردم آنجا بظهور  
 آمد بود قتل عام فرمود و قشلاق در قرا باغ گرفت و در سال  
 دیگر سفر روم کرد و در روز جمعه ۱۹ ذی حجه ۸۰۴ در حدود  
 انکویه با سلطان روم ایلام باینزید جنگ کرد و براو غالب شد  
 و ایلام باینزید گرفتار شد و لشکر جتای بر تمام لشکر روم مستول  
 شدند، و امیر تیمور قریب یکسال و نیم در روم توقف نمود و در آن

اوقات ایلدرم بایزید در ۱۳ شعبان سنه ۸۰۵ در اردوئی امیر  
 تیمور وفات کرد بعد از آن در اواسط شهر سنه مذکوره به  
 آذربایجان معاودت نمود و در عراق توقف نمود سلطانان  
 اطراف از گیلان و رشت و هر حال بخدمتش آمدند و بعضی  
 پیشکش فرستادند و اطاعت کردند پادشاه مصر نیز بسیار بنام  
 او سکه کرده بخدمتش فرستاد و در حرمین شریفین زادها  
 الله تکریماً و تعظیماً خطبه بنام او خواندند بعد از این در تاسع  
 ذی قعدة سنه ۸۰۶ به فیروزکوه رفت و در یکروز فتح آن  
 قلعه کرده از فیروزکوه بطلب اسکندر شیخی که در آن ولایت  
 یاغی شده بود بالشکرها بولایت و بنیشه رستم دار درآمدند  
 و در حد و قلعه مرسین از توابع تنکابن که سرحد مازندران<sup>است</sup>  
 و استرآباد نزل فرمود اسکندر شیخی را برانداخت و از آنجا  
 بولایت لاهیجان و فیروزکوه معاودت فرموده بجانب خراسان  
 مراجعت فرمودند ، در غره محرم سنه ۸۰۷ از نیشابور<sup>مقتوحه</sup>  
 ماوراءالنهر<sup>شده</sup> و در مرغزار کارگل از حدود سمرقند طوی  
 بغوغای کرد که مثل آن هیچکس نشان نداده و فرمود که بنیره ها را

با یکدیگر تزویج کردند و از آنجا بغزم تغیر مالک ختای به انزلی و از آنجا  
رفت و در زمستان آنجا بود و در آن زمستان در شب ۷ شعبان  
وفات یافت - یکی از فضلا در تاریخ او گفته -

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد  
و داع شهر یاری - کرد تاریخش همان آمد  
نفس او را از انزلی بزم قند آوردند - امیر تیمور چهار پسر داشت  
اول امیر غیاث الدین جهانگیر در اوائل سلطنت پدر سنه ۷۰۶  
در سمرقند وفات یافت و از او دو پسر ماند اول محمد سلطان  
که امیر تیمور او را ولیعهد ساخته بود بعد از فتح روم در ۱۷ شعبان  
سنه ۸۰۵ در سوری حصار روم وفات یافت -  
دوم پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایتعهد بدو مفوض شد  
و امیر تیمور در مرض موت امرائی را که در آنوقت در خدمتش  
بودند با طاعت در سلطنت او وصیت کرد و او حاکم غزنه و حد  
هند بود و در ۱۴ رمضان سنه ۸۰۹ بر دست پیر علی ناز -  
که یکی از امرای او بود کشته شد -

دوم - معزالدین شیخ عمر که حکومت فارس داشت هم در زمان

پدر در ربیع الاول سنه ۷۷۶ در پای قلعه خرماتو قیری بدو  
رسید و بدان درگذشت بعد از آن امیر تیمور جای او را پیش  
پیر محمد بن عمر شیخ داد -

سوم جلال الدین امیرانشاه تخت هلاکو که عبارت از عمر قین  
و دیار بکراست تا سرحد روم و شام بدو داده بود، بعد از پدرش  
در سنه ۸۱۵ در محارب با قزاق و سغ در آذربایجان کشته شد  
چنانکه بعد از این ایراد خواهد یافت -

چهارم معین الدین سلطان شاه رخ، شرح حال او گفته شود  
میرزا سلطان شاه رخ بن امیر تیمور پادشاه شوغ  
پور و معدلت گستر بود و مروت و قوت بسیار داشت برادر  
فرائض و سنن و نوافل مداومت و مواظبت مینمود و در تقویت  
دین و ترویج شرع سید المرسلین و تعظیم سادات و طلب علم  
و تکریم علماء و مشایخ سعی بلیغ مینمود، امیر تیمور در سنه  
۷۹۹ حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود و او در اکثر  
یورشها با پدر مراضت کرده بود و چون خبر وفات پدرش در  
رمضان سنه ۸۰۲ در خراسان بدو رسید در سلطنت مستقل  
شد

و او را با برادر و برادرزاده ها که در اطراف ایران و توران و  
سلطنت برافراشته در مقام مخالفت بودند مکرراً محاربات و  
داد و ایشان در اندک وقتی بعضی نیست شدند و بعضی با طاعت  
و انقیاد درآمدند و او بر تمامت ممالک ایران و توران که بتصرف  
گماشتگان پدرش درآمده بود استیلا یافت و سه نوبت بقصد  
قلع و قمع قزاقیوسف ترکان که پسران او بعد از فوت امیر تیمور  
در آذربایجان مستولی شده بودند لشکر بدان دیار کشید  
و در نوبت اول و ثانی بعد از فوت قزاقیوسف که در آن اثنا  
واقع شده بود با امیر اسکندر و میرزا جهان شاه پسران  
قزاقیوسف جنگ کرده غالب آمد و در نوبت سوم میرزا جهان  
در مقام طاعت و انقیاد درآمد بخدا متش رسید و امیر اسکندر  
چون از توجه او خبر یافت بگریخت میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان  
بر میرزا جهان شاه تفویض کرد و از آنجا بیرون آمد میرزا شاهرخ  
بعد از امیر تیمور فارس را بر برادرزاده اش میرزا پیر محمد بن  
عمر شیخ مقرر داشت چنانچه امیر تیمور بر او مقرر داشته بود  
و اصفهان بر میرزا رستم بن عمر شیخ مسلم فرمود و همدان بر



میرزا اسکندر بن عمر شیخ ، وایشان نیز چون خبر فوت امیر تیمور شنیدند خطبه و سکه بنام میرزا شاه رخ کردند بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بدست بعضی از ملازمان بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا بابقرا با یکدیگر در افتادند میرزا اسکندر چند وقت سلطنت با اسم خود کرد و با میرزا شاه رخ مخالفت نمود و بعد از انهم از آنحضرت برادرش میرزا رستم او را میل کشید و چون همچنان فتنه میکرد بموجب فرموده میرزا رستم بقتل آمد میرزا شاه رخ فارس به پسر خود ابو الفتح بهرام سلطان در سنه ۸۱۸ شفقته فرموده بالجمله سلاطین عالم با او در مقام تنزل و فرمانبرداری بودند و او مدت چهل و سه سال بعد از پدر با استقلال تمام پادشاه بود و حکومت عالم داشت و مدرسه و مساجد و بقاع الخیر و خوانق بسیار ساخت و قلعه اختیار الدین را که در هرات ملک فخر الدین کوی آنرا متصل بدیوار شهر ساخت و امیر تیمور بتخریب آن فرمان داد در سنه ۸۱۸ بجهت عمارت کرد و بروایت صاحب روضة الصفا هفتصد هزار مرد بموجب نخطه در آنجا کار کرده بودند تا با تمام رسید العبد علیه

در ماوراءالنهر بلده شاهرخیه را که بدو منسوبست معمور گردانید  
 و در صباح یکشنبه نوزده ذیحجه سنه ۸۵۰ در فسا بر سر  
 ری وفات یافت، ولادت او روز پنجشنبه ۴ ربیع الآخر  
 سنه ۷۷۹ بود، در تاریخ او گفته اند -  
 سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور

در هفصد و هفتاد و نه آمد بنظهور

در هفصد و هفت شد بشاهی مشهور

در هفصد و پنجاه شد از د ارغور

میرزا شاهرخ پنج سپرداشت اول میرزا الغ بیک سلطنت  
 ماوراءالنهر و ترکستان بدو داده بود، بعد از این احوال او  
 مذکور خواهد شد دوم میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان  
 مدّت بیست سال حاکم فارس بود در زمان پدر در ۴ شوال  
 سنه ۸۳۷ وفات یافت ولادتش در شوال سنه ۷۹۶ و  
 او را در شیراز آثار بسیار است و مدرسه و دارالصفای<sup>مت</sup> بنشاند  
 اوست و خطوط او بر جدران مدارس فارس و مساجد شیراز  
 هنوز باقی است و مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه

۸۲۸ هجری قمری که به تاریخ تیموری مشهور است بفرموده او تزیین داده و بنام او نوشته، سوّم میرزا بایسنقر است او نیز در ایام حیات پدر در صبح سه شنبه ۷ جمادی الاول سنه ۸۳۷ در شهر هرات درگذشت و در تاریخ وفات او گفته اند -

سلطان سعید بایسنقر محرم گفتا که بیر باهل عالم خبرم من رفتم و تاریخ وفاتم اینست بادایجهان دراز عمر پدرم و اوسى و نه سال عمر داشت و لادتش در شب جمعه ۲۱ ذی حجه سنه ۷۹۹ بوده از میرزا بایسنقر سه پسر ماند میرزا علاء الله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابو، احوال هر يك خواهد آمد چهارم میرزا سیور غمکش ایالت مملکت غزنه و حد و دهند بد و مفوض بود او نیز در زمان پدر در شانزدهم محرم سنه ۸۳۵ وفات یافت و لادتش در روز شنبه ۸ رمضان سنه ۸۵۱ بوده پنجم میرزا محمد جوکی ۴۳ سال عمر داشت او نیز در زمان پدر در سنه ۸۴۸ درگذشت -

میرزا سلطان خلیل بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور با جد خود در یورش ختاه راه بود چون امیر تیمور وفات یافت بعضی

امراء اورا بسلطنت برداشتند و او در روز چهارشنبه شانزدهم  
 رمضان سنه ۸۰۷ در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراء  
 النهر و ترکستان در ضبط آورد و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن  
 دیار و بلو و مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی بماند  
 امیر خداداد حسینی که یکی از امرای کبار او بود با او یاری شد  
 و او را گرفته محبوس ساخت و شمع جهان پادشاه مغولستان را  
 بسلطنت ماوراء النهر طلب کرد و چون شمع جهان بحدود ماوراء  
 النهر آمد امیر خداداد حسینی بخدمتش رسید در وقت ملاقات  
 امیر خداداد سرا و او را برداشت و نزد میرزا شاهرخ بخواسان  
 فرستاد و بسزای کفران نعمت گرفتار شد و میرزا اسطوخار  
 از حبس خلاص یافته به بعضی از حصون متحصّن شد در این اثنا  
 میرزا شاهرخ به ماوراء النهر آمد و میرزا خلیل سلطان بعد از عهد  
 و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید و احترام یافت میرزا  
 شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان فرستاد و ماوراء النهر  
 به پسرخود میرزا الغ بیک داد و اینصورت در سنه ۸۱۲ بود  
 چون میرزا خلیل سلطان بعراق رفت بعد از مدتی در شب چهارشنبه

۱۶ رجب ۸۱۴ در ری وفات یافت و لا رتش در شب پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول سنه ۷۸۸ بوده در شهر هرات .

میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ - پادشاه فاضل عالم عالمیقدار بود در اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه ۸۲۳ با تقاضا مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده روی و مولانا علی قوشچی که شارح تجوید است و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین که ایشانرا از کاشان بمرقند آورده بودند در شما سمرقند مایل بمشرق رصد بست و زیج جدید خانی که در این ایام مدار استخراج تقاویم بر آنست از مصنفات اوست میرزا شاهرخ در سنه ۸۱۲ سلطنت ما ولاء المهر و ترکستان بدو ارزانی داشت و تا انقراض ایام حیات پدرش حاکم آن دیار بود چون در محرم سنه ۸۵۱ خبر فوت پدرش بدو رسید بعزم تسخیر خراسان ببلخ آمد در آنجا شنید که برادر زاده اش علاء الدوله بن بایسنقر در هرات بتخت سلطنت نشسته و پسرش عبد اللطیف را گرفته و مجبوس ساخته بنا بر این بامیرزا علاء الدوله انداز صلح در آمد و ایلی بهرات فرستاد میرزا عبد اللطیف را

طلبید و میرزا علاء الدوله عبداللطیف و نزد پدرش فرستاد و  
 میان ایشان صلح شد و میرزا الغ بیک بمرقد مراجعت کرد بعد  
 از یکسال در شهور سنه ۸۵۲ میرزا الغ بیک با سپران میرزا  
 عبداللطیف و میرزا عبدالعزیز بخراسان آمده و در چهارده  
 فرسخی هرات در حدود مرغاب با میرزا علاء الدوله جنگ کرد  
 او را بشکست میرزا علاء الدوله گریخته با ستراباد نزد برادرش  
 میرزا بابور رفت و میرزا الغ بیک به هرات آمده برجای پدرش  
 تخت نشست و چون بشنید که میرزا بابور و میرزا علاء الدوله  
 با هم متفق شده اند و قصد او دارند از شهر هرات تا پل ابریشم  
 بیامد و پسرش میرزا عبداللطیف تا بسطام تاخت کرد در این  
 حالت میرزا علاء الدوله و میرزا بابور بر این بودند که از ستراباد  
 بعراق خود برادرشان سلطان محمد آیند که میرزا الغ بیک بی سبب  
 از پل ابریشم معاودت کرد و به هرات رفت چون در غیبت او در  
 هرات فترت شده بود مردم بیرون حصار شهر بدان متمم گشته  
 بودند که یار علی توکمان ولد میرزا اسکندر بن قزاقوسف را  
 در فتنه انگیزی مدد کرده اند محلات بیرون شهر را بر او امر

قیمت کرد تا غارت کردند و این نوع ستمی در ماه رمضان در قلب  
 زمستان که مردم از شدت سرما و صولت برو دت هوا سر از خا  
 بیرون نمیتوانستند کرد واقع شد بعد از این میرزا الغ بیگ  
 از هرات بجانب ماوراء النهر رفت و در غیبت او میرزا بابر  
 از استرا با د بهرات آمد و بر تخت نشست و میرزا عبداللطیف  
 ببلخ آمد و باید ریاضی شد و در حد و رسم قند با او جنگ  
 کرد و غالب آمد و پدر را بگرفت و بدست عباس نامی داد تا او  
 بکشت و قبل از قتل پدر برادرش میرزا عبدالغزنی را بکشت  
 و در تاریخ او غزنی گفته است -

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمه آنکه خود را بسوی کعبه مقصود <sup>ند</sup>  
 راست در عاشر ماه رمضان کشت شهید خلق و امام او بر سر آتش <sup>ند</sup>  
 اگر ایدل ز تو تاریخ وفاتش پرسند گویای بغیران دور الغ بیگ <sup>ند</sup>  
 و این بیت را نیز در تاریخ وفاتش گفته اند -

چو عباس کشتش بر تیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت  
 ولادت او در روز یکشنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ۷۹۶ در قلعه  
 سلطانیه بوده مدت سلطنت او در سمرقند ۴۱ سال .

میرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن میرزا شاهرخ - در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد و او قائم مقام خود خسته در شهر هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر تخت سلطنت قرار گرفت و برخاستن جد خود که در قلاع خراسان بود دست یافته لشکر بسیار بر او جمع شد در آنوقت میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیک بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود گوهرشاد بیکم حرم محترم میرزا شاهرخ را که جدّه میرزا علاء الدوله بود در میان سمنان و خوار در سلخ ذی حجه ۸۵۰ گرفته و نفس میرزا شاهرخ را با اهل اردو بسر قذی نمود چون بحد نیشابور رسید جمعی از امرای علاء الدوله در صبح شنبه سیزدهم صفر سنه ۸۵۱ او را در آنجا گرفتند و نزد میرزا علاء الدوله بردند و گوهرشاد بیکم را خلاصی دادند و میرزا عبداللطیف را نزد پدرش میرزا الغ بیک فرستاد و صلح کرد و حد و بلخ و شبرغان را به میرزا الغ بیک مسلم داشت و میرزا الغ بیک بموجب این مصالحه بماوراءالنهر مراجعت فرمود چنانچه گذشت، در اشای این وقایع برادر میرزا علاء الدوله میرزا بابوازا استرآباد براو



خروج کرد و در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند بعد از تسویه صفو  
 امر در میان مصحح شدند و میرزا علاءالدوله طرف غربی خراسان را  
 از خویشان تادامغان و استراباد بر میرزا بابر مسلم داشت  
 و بصلح از یکدیگر گذشتند بعد از این در سنه ۸۵۲ هجری میرزا  
 الغ بیک بالشکوها ی ماوراءالنهر بخراسان آمد و با او در چها  
 فرسخی هرات جنگ کرد و او را شکست و میرزا علاءالدوله  
 از او گریخته نزد میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید و  
 سیزده سال دیگر که در حیات بود از این طرف بدان طرف میرفت  
 و بابر در آن میرزا محمد و میرزا بابر مخالفت مینمود با وجود آنکه  
 بفرموده میرزا بابر میل در چشمش کشیده بودند چون نور  
 باطل نشده بود بهر چند وقت فتنه ای می انگشت و بعضی اوقات  
 در عراق ملازمت میرزا لجهانشاه مینمود ، بعد از فوت بابر  
 چون میرزا سلطان ابوسعید در خراسان به سلطنت رسید  
 میرزا علاءالدوله بر ستمدارا قناد و برکنار در یای قلزم  
 در خانه ملک بیستون در سنه ۸۶۵ هجری وفات یافت و نقش او را  
 به هرات بردند در شب جمعه ۲۱ صفر در مدرسه گوهرشاد بیکم

دفن کردند و ولادت او در شب پنجشنبه غره جمادی الاول ۸۲۰ بود

میرزا سلطان محمد بن میرزا بابا سنقر بن میرزا شاهرخ

در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهر سنه ۸۴۶ بمحکومت

عراق آمد و بعد از مدتی با جد بزرگوار عصیان نمود و بر

عراق و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهت تدارک کار او

از خراسان بیرون آمده متوجه فارس شد تا کندمان برفت

و میرزا محمد از فارس بکردستان گریخت و میرزا شاهرخ باز

گشته در ری قشلاق گرفت و امر را بطلب میرزا سلطان محمد

فرستاد در این اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت و میرزا سلطان محمد

بری آمد، در عراق و فارس بر تخت سلطنت نشست بعد از آن

میل خراسان کرد سر نوبت با میرزا بابا بر محاربات نمود در اول

ظفر او را بود و در آخر بدست میرزا بابا بر موضع چناران

از حد و داسفرائین روز یکشنبه سیزدهم ذی الحجه سنه ۸۵۵

بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس شش سال بود

ولادت او در سنه ۸۲۱ بود .

میرزا بابا بر بن میرزا بابا سنقر بن میرزا شاهرخ - چون جدش

دری وفات یافت اردو بازار را غارت کرد و به استراباد رفت  
 و در سنه ۸۵۲ که میرزا الغ بلیک خراسان را گذاشته بمادرالوالت  
 مراجعت کرد میرزا بابرد رهرات در ماه ذی الحجه سنه مذکور  
 بر تخت سلطنت نشست برادرش سلطان محمد در کاز خراسان  
 با او منازعت نمود و در حد و دجام بامیرزا بابرجنگ کرد  
 و مظفر شد و خراسان را بگرفت و میرزا بابر بعد از مشقت  
 بسیار با هفت نفر قلعۀ عماد گریخت بعد از چند وقت از قلعۀ عماد  
 بربایورد آمد و از آنجا به استراباد رفت و مردم میرزا سلطان  
 محمد را از آنجا بیرون کرد لشکر خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند  
 و سپاه بسیار بر او جمع شد از استراباد بیرون آمد میرزا محمد  
 لشکر ییگنک او فرستاد در مشهد راز و قزی التک با او جنگ  
 کردند میرزا بابر غالب آمد بعد از انکشاف حرب میرزا سلطان  
 محمد با سیصد مرد بموضع حرب رسید و میرزا بابر از او بگریخت  
 و مردم میرزا محمد متفرق شده بودند از این رهگذر متحیر شدند  
 در این اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در رهرات بیادشاه  
 نشست میرزا محمد ناچار خراسان را گذاشته بعراق آمد میرزا

بابر بر سوری پادشاهی آمده بو تخت نشست بعد از مدتی میرزا محمد بیکبار در حد و داسفوائین چنانکه سابقا مذکور شد بامیرزا بابر جنگ کرد و کشته شد بعد از او میرزا بابر در پادشاهی مستقل گشت و از یزد عراق آمد و از آنجا بشیراز رفت در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان رایت حکومت برافراشته میرزا بابر بتجلیل از شیراز بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق گریخت و بعد از این در غیبت میرزا بابر عراق و فارس و کومان در سنه ۸۵۹ از تصرف میرزا بابر رفت و بتصرف میرزا لجهانشاه بن قراوسف ترکمان که در آنوقت پادشاه آذربایجان بود درآمد و میرزا بابر بواسطه مخالفت سلطان ابوسعید که در ماوراءالنهر پادشاه بود و طبع در خراسان داشت از تدارک کاد عراق بازماند میرزا بابر هفت سال در خراسان باستقلال پادشاهی کرد و در عدل و داد کوشید و سخاوت با فراط داشت و در ۲۶ ربیع الثانی در سنه ۸۶۱ در مشهد مقدس بعالم آخرت انتقال کرد تاریخ او مولانا شرف الدین عبدالقهار گفته -

آفتاب ملک بابر خان نمائد کی چنان خوشید پنهان درخور<sup>ست</sup>  
 در ربیع الثانی و فصل ربیع ساغر لاله ز خون دل پر است  
 چرخ را گھتم جگرها چاک شد دیدہ را از اشک دامن پر دست  
 این چہ حال است چہ تاریخ گفت موت سلطان مؤید بابر است  
 ولادت میرزا بابر در ہفتم رجب سنہ ۸۲۵ بودہ در شہر  
 مدّت عمرش سی و پنج سال و نہ ماہ و نہ روز .

میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاہ رخ - در  
 ماوراء النہر بعد از آنکہ پدر خود میرزا الغ بیک را بکشت یادشا  
 شد بلطف طبع و دقت ذہن موصوف بود و خدمت اہل اللہ  
 کردی و در مجلس ایشان باو ب نشستنی و با وجود این ہر حال  
 بغایت تندخوی بود و سیاست با فراط داشت در ضبط ملک  
 و قمع اعدا چنان سعی نمود کہ ہر سال لشکر از بک تیانج فریخی  
 شہری آمدند و غارت می کردند در زمان او بصد فرسنگی و لا  
 ماوراء النہر از بیم صولت و سطوت او نیامدند ، میرزا عبد اللطیف  
 بعد از قتل پدر خود میرزا الغ بیک سال بسربورد و پیوستہ  
 این بیت از اشعار نظامی را میخواند -

پدرکش پادشاهی را نشاید و گرشاید بجزشش مه نپاید  
 نوگران خودش و میرزا عبدالعزیز در قضا و متفق شدند و  
 منتظر فرصت میبودند تا در وقتیکه از باغ خیابان بشهر می آمد  
 با بابا حسین نامی از آن جماعت در شب جمعه بیست و ششم ربیع<sup>اول</sup> الا  
 سنه ۸۵۴ تیری بدو انداخت و آن تیر در شده و مقتل میرزا  
 عبداللطیف آمد دست بریال اسب زده فریاد کرد که اوق  
 دگدی یعنی تیر رسید معدودی چند که با او بودند متفرق  
 شدند آن جماعت که قضا و کرده بودند بدو رسیدند  
 و فی الحال سراورا از بدن جدا کردند و بشهر آورده از پیش  
 طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند و در تاریخ آن واقعه گفته<sup>نم</sup>  
 بابا حسین گشت شب جمعه اش به تیر

تاریخ فوت اوست که بابا حسین گشت

میرزا عبداللّه بن ابراهیم سلطان بن میرزا محمد بن  
 میرزا شاه رخ - بعد از قتل میرزا عبداللطیف در ماوراءالنهر  
 بیادشاهی رسید سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا  
 امیرانشاه بن امیر قیور بر او بیرون آمد و با او جنگ کرد

و منہزم گشت چون از سلطنت میرزا عبداللہ یکسال گذشت -  
 دیگر بارہ سلطان ابوسعید خان با اتفاق ابوالخیر خان کراز  
 جلہ پادشاہان الوس جوچی خان بود و بوفور جاہ و حشمت  
 و عظمت ممتاز بود بموجب او آمد و در جمادی الاول سنہ ۸۵۵  
 بامیرزا عبداللہ در چہار فرسخی سمرقند جنگ کرد و میرزا  
 عبداللہ کشتہ شد و سلطان ابوسعید بسلطنت رسید و ولادت  
 او ۲۷ رجب سنہ ۸۳۶ بودہ در شہر ہرات ۰  
 میرزا شاہ محمود بن میرزا بابر بن میرزا بابینقر بن میرزا شاہ  
 بعد از آنکہ پدرش در مشہد وفات یافت او بجای پدر بسلطنت  
 نشست و در آنوقت سن او نہ سال و چہار ماہ بود پیر عیش  
 میرزا ابراہیم بن میرزا علاء الدولہ در ہرات با او یافعی شد  
 و در حد و رباط شاہ ملک بامیرزا شاہ محمود جنگ کرد و  
 ظفر یافت و میرزا شاہ محمود با ستراباد گوینت و دیگر سلطنت  
 تمکین نیافت و در سنہ ۸۶۳ بعالم بقا انتقال نمود و ولادت  
 او در شب شانزدہم محرم سنہ ۸۵۲ بود در ولایت مازندران  
 میرزا ابراہیم بن میرزا علاء الدولہ - بعد از آنکہ

بر میرزا شاه محمود غالب شد از عقب او متوجه استرآباد گشت  
اتفاقاً میرزا جهان شاه بن قرا یوسف ترکان بالشکر فراوان  
بطبع ملک خراسان بجد وداسترا باد آمده بود میرزا ابراهیم  
از این حال بخیبر ناگاه در راه بالشکر میرزا جهان شاه رسید  
ولشکر میرزا جهان شاه بغایت مستقل بود جنگ در پیوست در  
یک لحظه لشکر ترکان سپاه میرزا ابراهیم را زیر و زبر کردند  
قریب پانصد کس از امیرزاده های جغتای در این جنگ کشته  
شدند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه  
۸۶۲ در یک فرسخی استرآباد روی نمود و میرزا ابراهیم و میرزا  
شاه محمود که به استرآباد گریخته بودند از صدمت و صولت  
این واقعه هر یک بطرفی افتادند و دیگر سلسله دولت ایشان  
منتظم نشد میرزا ابراهیم بعد از این حرکت المذبحی می کرد  
تا در سادس شوال سنه ۸۶۳ وفات یافت و نفس او را بهر  
بودند و در مدرسه گوهر شاد بیگم دفن کردند .

میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا اسطغان محمد بن میرزا امیرنشا  
بعد از میرزا عبداللہ در ماوراء النہر بر تخت سلطنت نشست



پادشاه عامل و عادل صاحب رأی بود و بامشایخ و گوشه نشینان ارادت تمام داشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیک کسب کرده بود میان او و میرزا بابو منازعات دست داده میرزا بابو لشکر بد و سمرقند آورد و سلطان ابو سعید را در حصا گرفت و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابو سعید در ماوراءالنهر و ترکستان استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابو در خراسان هرج و مرج پیدا شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با هم در افتاده بودند میرزا سلطان ابو سعید در ماوراءالنهر بفرمان تغیر خراسان ایلغار کرده از آب آموی عبور نمود بیست و هشتم شعبان سنه ۸۶۱ بهرات آمد و گوهر شاد بیگ را بقتل آورد و بسبب اخبار موحرش که از ماوراءالنهر بدو رسید بود خراسان را انداخته در نیم شوال سنه مذکوره از هرات بیرون رفته به بلخ مراجعت نمود بعد از این چون میرزا جهانشاه بقصد تغیر خراسان مجدداً استرا یاد آمد و بر میرزا ابراهیم غالب آمده سپاه جغتای را شکست داد میرزا جهانشاه بغضت تمام در منتصف شعبان سنه ۸۶۲ در هرات نزول نمود

و قریب ششماه در آن حدود با استقلال توقف کرد سپاه ابنوه  
 از هر طرف میرزا سلطان ابوسعید رسید سلطان ابوسعید  
 بالکوبسیار و سپاه بیشمار از بلخ آهنگ جنگ میرزاجهانشا  
 کرد و بمرغاب آمد مردم در میانہ سخن صلح گفتند بدین نوع  
 که میرزاجهانشا خراسان را بر سلطان ابوسعید مسلم دارد و  
 خود بعراق مراجعت نماید و طرفین بصلح راضی شدند میرزاجهانشا  
 در اوّل صفر سنه ۸۶۳ از مرز عمیقیا باد کوچ کرده و از حدود  
 هرات گذشتہ بعراق معاودت کرد و لشکرش بہر جا کہ رسیدند  
 اثر آبادانی نگذاشتند و میرزا سلطان ابوسعید در منصف  
 ماه مذکورہ در ہرات نزول فرمود بعد از این در واسطہ جاری  
 الاول سنہ مذکورہ میرزا سنجربن میرزا احمد بن میرزا باقر  
 بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور با اتفاق میرزا علاءالدولہ و پسر  
 میرزا ابراہیم کوخیتہ بیرون رفتند و یکی از طرفہ در آنوقت گفتہ  
 علاءولہ میرزا گویند ز جنگ اگر در سپاہش فریدون بود  
 پسوگر گویند مکن عیب او از آن بی ہنر پرهیز چون بود  
 در سنہ اربع و ستین و ثمانمہ<sup>۸۶۴</sup> با ستر باد رفت و میرزا سلطان

حسین با یقرا که در آنجا استقلال یافته بود از او گریخت و خراسان  
 بر او قرار گرفت و بدخشان و حصار شادمان و غزنه و کابل و سیستان  
 نیز بتصرف آورد و چون در سنه ۸۷۲ که میرزاجهان شاه بود  
 بکر بدفع حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان حاکم آندیا رفت  
 و آنجا در ۱۲ ربیع الثانی سنه مذکوره بقتل آمد و لشکرو پویش  
 شدند از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان  
 ابوسعید فرستادند و آن سال در مرز قشلاق گرفته بود و  
 چون این خبر بد و رسید امر او را دروغکار از او پیش فرستاد  
 و پسر خود سلطان احمد را در ماوراءالنهر گذاشته بالشکوها در  
 او اخراجات موافق و آخر شعبان سنه مذکوره بوقتی که قمر در  
 برج عقرب بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان  
 شد قبل از وصول او امرائی که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده  
 بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور نموده چون بمیان رسید  
 حسن علی بیک پسر میرزاجهان شاه بخدمت او پیوست و از جانب  
 حسن بیک مکرراً ایلیان با او می آمدند و التماس صلح  
 می کردند ابوسعید از غایت غم و قبول نمی کرد سلطان ابوسعید

انزاه اردبیل بقرا باغ رفت و حسن بیک چون از صلح ناامید شد  
 با سلطان ابوسعید مخالفت نمود و راه هر جانب را مسدود ساخت  
 تا در اردوی سلطان ابوسعید تخطی پدید آمد چنانچه در اوژد  
 روز اسبان پادشاه جو غور دهند و اردوی او پریشان شد  
 بعد از آن حسن بیک با امرای سلطان ابوسعید در حدود ارد  
 جنگ کرد و مقرر شد سلطان ابوسعید خواست که معاودت  
 نماید حسن بیک با سپران در رسیدند و او را در وقتیکه از ارد  
 بیرون رفته بود برگرفتند و بعد از سه روز او را بدست یادگار  
 محمد که بنیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا بقصاص رساند و  
 او در عوض خون گوهرشاد بیگم او را بکشت و این صورت در سنه  
 ۸۷۳ روی نمود ، در تاریخ این واقعه گفته اند -

قتل چو لشکر سلطان ابوسعید شکست

ز کس مدان که ز سیر ستاره و ماه است

بشیر و ان چو بنه برد و ماند بر لب آب

مبنی که نه آنجا مقام و نی راه است

گذشته بود ز ماه رجب ده و شش روز

قد نوشت که دستش ز ملک کوتاه است -

لطیفه‌ای است عجیب که لشکر او را -

اوزون حسن زرد و تاربخ شیروان شاهست  
مولانا العلامة جلال الدین محمد دوانی در تاریخ او گفته  
سلطان ابوسعید که در فرخسروی چشم سپهر پیر جوانی چو اندید  
الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود با نوبی در راه که بسی خیر ازورسید  
تاریخ اگر کسی طلبد در زمان بگوی تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید  
مدت سلطنت او هجده سال بود -

میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید - بعد از پدر قریباً ۲۲  
سال در ماوراءالنهر پادشاه بود و در غزوه ذی قعدة سنه ۸۹۶  
وفات یافت برادرش میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان  
ابوسعید بود بجای او پادشاه شد بعد از دو ماه در محرم سنه  
۹۰۰ تسعاً درگذشت، بعد از میرزا سلطان محمود پسرانش میرزا <sup>ابن</sup> با  
در میرزا سلطان علی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و  
مخاصمت مینمودند تا آنکه میرزا با اینقر از میرزا سلطان نفعی منزه  
شده بنزد امیر خسرو شاه که از برگزیدگان پدرش بود رفت

و آن کافر نعمت غدار در محرم سنه ۹۰۵ قسطنطنیه آن شاهزاده  
 بقتل رسانید ، در آن اثنا شیبک خان از یک قصد تغییر -  
 ماوراءالنهر کرد بخارا را بگرفت بعد از آن سمرقند را محاصره  
 نمود والدۀ میرزا سلطانعلی را بنکاح خود نوید داد و میرزا  
 سلطانعلی بجزایک و ترغیب مادرش بخدمت شیبک خان رسید  
 شیبک خان او را با مادرش بکشت و سمرقند را بگرفت و خواجه  
 یحیی پسر خواجه عبدالله را که نضب سلاطین بمشورت ایشان بی  
 بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شیبک خان  
 میرزا بابربن عمر شیخ را بسمقند آوردند و یاغی شدند دیگر  
 باره شیبک خان سمرقند را محاصره داد و میرزا بابر بگنج  
 و سمرقند را مسخر کرد و بعضی از اکابر بقتل رسیدند و ماوراء  
 النهر شیبک خان را صافی شد و امیر خسرو شاه نیز بر دست  
 لشکر از یک بقتل آمد .

میرزا بابربن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید در شهر سنه ۹۰۷  
 در خراسان پادشاه شد و بعد از آنکه شیبک خان در سنه ۹۱۶  
 در خراسان بالشکر اعظم حضرت پادشاه جهان شاه اسماعیل

بهادرخان جنگ کرد و بقتل آمد بمده امر او لشکر قزلباش به  
پادشاهی ماوراءالنهر رسید عبیدخان از بک بماوراءالنهر  
آمد و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از عاریات بیرون رفت  
و بعد از این از نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ۹۴۸ هجری است کسی  
دیگر در ماوراءالنهر سلطنت نکرد و حالا پادشاهی ماوراءالنهر  
در دست خانان از بک است که احوال ایشان در باب ششم مذکور  
خواهد شد، میرزا بابر بعد از این بسلطنت غزنه و حدود هند  
قناعت کرد قریب سی و چهار سال در پادشاهی بماند و در سنه  
۹۳۷ وفات یافت و وفات پدرش عمر شیخ بن میرزا سلطان  
ابوسعید در شعبان سنه ۸۹۹ بود .

همایون میرزا و کامران میرزا پسران بابر بن عمر شیخ بن سلطان  
ابوسعید بعد از پدر بر جای او پادشاه شدند و معظم مالک  
هند بتصرف همایون میرزا درآمد و پادشاه عظیم الشان شد  
و حالا مدت یازده سال است که پادشاهی قندهار و غزنه  
و کابل و بسیاری از مالک هند در دست اوست در این دو  
سال از شیرخان اوغانی شکست یافته اکثر مالک هند از

دست ایشان بیرون رفت -

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا  
شاهرخ - بعد از <sup>میرزا</sup> سلطان ابوسعید بقویت امیر کبیر ابوالنصر  
حسن بیک بسلطنت خراسان نامزد شد و بعضی از امرای جغتای  
و لشکر که بعد از قتل سلطان ابوسعید سرگردان شده بودند بدو  
پیوستند و حسن بیک بسیاری از لشکر آق قویلو همراه کرد و  
او را بخراسان فرستاده و او را استرآباد نزول کرد قبل از وصول  
او بخراسان میرزا سلطان محسن بن بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر  
تیمور در سلطنت خراسان تمکن یافته بود و چون خبر نزول  
یادگار محمد در هرات بدو رسید لشکرها جمع کرد و بجنگ یادگار  
محمد بجدو استرآباد آمد در نواحی بند شغان میان ایشان  
جنگ شد و در هشتم ربیع الثانی سنه ۸۴۷ یادگار محمد منهن گشت  
حسن بیک دگر باره او را بمدد کاری لشکر بخراسان فرستاد در این  
نوبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا از او رو گردان شده  
بیادگار محمد ملحق شدند و سلطان محسن میرزا هرات را گذاشته  
بجانب میمنه و فاریاب رفت و یادگار محمد بغضت هر چه تمامتر



در محرم سنه ۸۷۵ در هرات نزول نمود و بعیش و عشرت مشغول  
گشت و از کید دشمنان قوی غافل ماند میرزا سلطان محسن از  
موضع بابا الهی از حد و مرغاب با هزار مرد ایلغار نموده بر سر  
اوشیغون آورد و در نصف شب چهارشنبه ۲۷ صفر سنه  
مذکوره او را در باغ زاغان بگرفت و بکشت و خراسان بر میرزا  
سلطان محسن قوار گرفت مولانا عبدالوهاب در این تاریخ گفته  
شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادت شد و بعد باز خبر  
سلطان حسین میرزا ابن میرزا منصور بن میرزا باقر  
ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور - پادشاه صاحب دولت و  
اقبالست از سلطنت و عمر دراز بهره مند بود و در اعانت علما  
و فضلا جدد تمام مینمود و جهت ایشان در شهر هرات مدرسه  
ساخته که نظیر آن در ایران و توران نیست و در زمان او ده  
هزار ملاً و طالب علم در شهر هرات جمع آمده بودند و معاش  
ایشان از انعام پادشاه و امرا میگذشت و خراسان بنوعی آباد  
شده بود که عمر گز مثل آن نبوده و در شهر هرات باغ جهان آرا  
که آنرا باغ مراد نیز گویند از محدثات اوست و در آنجا خانه های

هرکار و قصرهای زرنگار ساخته و شعرای نامدار در توصیف و تعریف آن عمارت اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم درآورده اند و چون او عمارت دوست بود امرای او همه عمارتها ساختند و جناب امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امر و مطاع پادشاه بود و نسبت با میرزا سلطان حسین بسمت قدمت و خدمت موصوف بود و جمیع امرای اکابر و افاضل و اعیان خراسان قریب سی سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بودند آنقدر مساجد و مدارس و خانقاه و ریاضات و بقاع الخیر در صحاری و براری خراسان ساختند که زبان قلم از شرح و بیان او عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات از نظم و نثر بنام او کرده اند و ولادت امیر علیشیر در سنه ۹۴۴ هجری بود و فاته در صبح یکشنبه یازدهم جادی الاول سنه ۹۰۶ و در تاریخ فوت او گفته اند -

آن میر بلند قدر عالی رتبت چون کرد ازین جهان بخت رحلت  
از سأل و فاته و جای او پرسید دارند جواب من که جنت جنت  
و چون بیان بزرگی و حشمت او دلالت بر علو شأن و سمو مکان  
میرزا سلطان حسین داشت بنا بر این احوال او را در خلل احوال

میرزا سلطان حسین ذکوکردیم ، ولایت میرزا سلطان الحسین در محرم  
 سنه ۸۴۲ بوده در شهر هرات و چون هشت ساله شد پدرش  
 میرزا منصور در سنه ۸۴۹ وفات یافت و نسب او از جانب  
 مادر نیز با میر تیمور میرسد چنانچه مادر او فیروزه بیگم دختر  
 سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است و سلطان حسین که  
 جد مادری او است دختر زاده امیر تیمور است و میرزا سلطان  
 حسین با اسم جد مادری موسوم گشته ، وفات فیروزه بیگم در ۱۴  
 محرم سنه ۸۷۴ بوده ، سلطان حسین میرزا در ابتدای جوانی  
 بعضی اوقات در ماوراء النهر خدمت میرزا سلطان ابوسعید مینمود  
 و بعضی دیگر در ملازمت میرزا بابور در خراسان بسر برده و ده تومانی  
 کپکی جهت علوفه او تعیین کرده بودند تا در سنه احدی و ستن  
 و ثمانمائیه که میرزا بابور وفات یافت و خراسان بهم برآمد و میرزا  
 شاه محمود پسر میرزا بابور و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله  
 با هم در افتادند و از جانب ماوراء النهر سلطان ابوسعید میرزا  
 در این سال قصد خراسان کرده ببلخ آمد و از آنجا بهرات رفت  
 و باز معاودت بلخ کرد و از جانب عراق میرزا جهان شاه درویش

سنه مذکوره طبع در خراسان کرده بجد و استرا با درآمد و میرزا  
 ابراهیم و میرزا شاه محمود از او منہزم شد و متفرق گشتند و از  
 هر طرف فتنه برخاست و او در مرز آغاز سرکئی کرد و با حسن بیک  
 سعد لو که میرزا جهان شاه او را حکومت استرا باد داده بود در اوائل  
 ذی حجه سنه ۸۶۲ در موضع سلطان دین جنگ کرده او را  
 بکشت و استرا باد را بگرفت و چون خراسان بر میرزا سلطان  
 ابو سعید قرار گرفت و میرزا سلطان الحسین در مدّت ده سال -  
 همیشه با او یابی بود و هر وقت که فرصت می یافت بمیان اولکائی  
 او در می آمد و هرگاه لشکر ابنوه بدفع او میفرستاد بر بیابانهای  
 و قزاق بود چون خبر فوت سلطان ابو سعید در حد و راه بیورد  
 بدو رسید بعضی امرار از طرف نیشابور بهرات فرستاد و خود  
 بمرو رفت و از آنجا بهرات آمد و در جمعه عاشور رمضان سنه<sup>۸۷۳</sup>  
 بر تخت حکومت قرار گرفت، در ابتدای سلطنت او یارگار محمد به  
 تقویت حسن بیک با او در سلطنت خراسان منازعت کرد و بر  
 قتل رسید چنانچه گذشت و میرزا سلطان الحسین در سلطنت مستقل  
 شد بعد از این هر کس در کار خراسان با او مخالفت نمود مغلوب

گشت در اواخر عهد و پادشاهان از بک سلطنت ماوراءالنهر  
 از تصرف اولاد میرزا سلطان ابوسعید بیرون کردند و طبع  
 در خراسان داشتند میرزا سلطان حسین در سنه ۹۱۱ بقصد دفع  
 ایشان از هرات بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد چاش  
 در رسید و در آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم  
 ذی الحجه سنه ۹۱۱ در موضع بابا الهی که از توابع بادغیس<sup>ست</sup>  
 در حوالی پل تابان که بر آب مرغاب بستر اند وفات یافت بعد  
 از چهار روز نفس او را بهرات آوردند و در گنبدی که جهت  
 مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال و چهار  
 ماه در تمام خراسان پادشاهی کرده بود و هفتاد سال  
 عمر داشت و در زمان سلطنت خود قریب پانزده سال مفلوج  
 بود و قدرت بر رفتار و سواری نداشت همیشه چهار کس او را  
 در تخت روان بر اه می بردند و کودک طبع بود و همیشه بیازی  
 قوچ و بکوت و خروس میل تمام داشت و بهر جا که می رفت  
 قفسهای پر از بکوت و همراه او می گردانیدند از پسران او چهارده  
 کس را نام یافته ام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا

احوال این مردم و مذکور خواهد شد - کیک میرزا - ابوالحسن  
 میرزا - محمد معصوم میرزا - فرخ حسین میرزا - فریدون حسین  
 میرزا - محمد حسین میرزا - باقر میرزا - محمد مؤمن میرزا -  
 وغیرہ اکثر در زمان پدر وفات یافتند و بعضی بعد از پدر مریدند  
 بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا پسران سلطان  
 حسین میرزا - بعد از پدر بشهر هرات بترک بسلطنت نشستند  
 چون یکسال از دولت ایشان گذشت شاهی بیک پادشاه از ملک  
 از ماوراءالنہر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و ایشان را  
 در محرم سنہ ۹۱۳ منہزم ساخت میرزا بدیع الزمان فرار نمود  
 یکشب در حوالی شہر هرات بودند از آنجا بطرف قندھار افتاد  
 و بجانب ترشیز معاودت کرد و در آنجا با امرای از ملک جنگ کرد  
 و شکست یافته بمرآق آمد و بشرف پابوس نواب کامیاب ابوالمظفر  
 سلطان شاہ اسمعیل بہادر خان مشرف گشت و بموجب حکم ہایون  
 او را در شب غازان تبریز منزل دادند و ہر روز یک ہزار دینار  
 جہت اخراجات او تعیین کردند مدت ہفت سال در تبریز بودند  
 و در سنہ ۹۲۰ کہ سلیم پادشاہ دوم بہ تبریز آمد او را ہمراہ خود

بروم برد و او در روم وفات یافت و مظفر حسین میرزا با ستر  
گریخت و در آنجا در سنه ۹۱۳ رحلت نمود .

میرزا عمر بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور - هر چند بیان  
احوال او و برادرش بر بیان احوال سایر اخفاء امیر تیمور مقدم  
بود اما بنا بر ارتباط سلطنت قراقرنیلو با احوال او و برادرش  
میرزا ابابکر تأخیر آن بسبب تاریخ اولی و انسب نمود القصه  
در نوبت آخر که امیر تیمور بایران آمد در سنه ۸۰۲ میرزا عمر را  
در ماوراءالنهر حکومت داد و مدت سه سال بحکومت آند یار  
مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم باز بایمان مراجعت  
نمود در قراقرنیلو قتلای گرفت و میرزا عمر را از سمرقند به قراقرنیلو  
طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض  
نمود و حکام فارس و عراق را تابع او ساخت و حکومت عراق  
عرب را به برادرش میرزا ابابکر ازانی داشت و میرزا امیرانشاه  
را با او ببغداد فرستاد بعد از آن بدو سال و نیم چون خبر فوت  
امیر تیمور در تبریز به میرزا عمر رسید سلطنت آن دیار با اسم  
خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب نزد خود طلب کرد

چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزل کرد و او را بگرفت و در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز کس فرستاد تا او را آنجا بقتل آورند چون آن شخص در آنجا که میرزا ابابکر محبوس بود در آمد میرزا ابابکر پرسیدستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند بیرون آمد؛ قلعه و شهر را فرو گرفت و اینصورت در محرم ۸۰۸ واقع شد در اینوقت میرزا ابابکر بخراسان نزد پدرش میرزا امیرانشاه رفت و میرزا عمر بسطانیّه آمد بعد از این میرزا ابابکر پدر را بر داشته روی به عراق نهاد و چون بشهر یار رسیدند لشکر فوج فوج بدو ملحق میشدند و میرزا عمر و اینوقت در آذربایجان بود میرزا ابابکر از شهر یار بسطانیّه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه را تسلیم کردند و لشکر بسیار بر او جمع شد آهنگ جنگ میرزا عمر کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر روگردان شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله با میرزا ابابکر نماند بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پیران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که آنجا



میرزا شاهرخ حکومت آن ممالک تعلق بایشان داشت رفت و از آنجا  
استمداد نمود میرزا ابابکر در آخر جمادی الآخر سنه مذکوره بتهنیه  
رفت و بوقت نشست. پس از این میرزا عمر با اتفاق اولاد میرزا علی  
و لشکریهای عراق و فارس بقصد میرزا ابابکر هجرت و در جزین  
آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکریهای آذربایجان به برابر رفت  
و در موضع جزیره با یکدیگر جنگ سخت کردند چنانچه چهار هزار  
سوار پیاده کشته شد و میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر مهزوم  
شده بخراسان رفت و میرزا شاهرخ او را عزاز و احترام نموده  
استرا باده و مازندران بدو شفقت فرمود چون در آنجا قوت  
گرفت با میرزا شاهرخ یاغی شد و در روز دوشنبه تاسع ذی  
سنه ۸۰۹ در حد و دجام با او جنگ کرد و شکست یافت و بطرف  
مرغاب گریخته میخواست بفرقند نزد برادر خود خلیل سلطان رو  
نخم تیر داشت داروغگان آخند و او را گرفته نزد میرزا شاهرخ  
فرستادند میرزا شاهرخ طبیب و جراح تعیین کرده حکم فرمود  
که او را بهرات برند و علاج کنند چون میرزا عمر را بر تقو زباط  
آوردند وفات یافت در روز ۲۵ ذی قعدة سنه مذکوره او را

در پهلوی امام فخرالدین رازی دفن کردند.

میرزا ابابکر بن میرزا امیرانشاه - بعد از هزیمت برادرش میرزا  
عمر و آذربایجان بر تخت سلطنت نشست مردی متمور و شجاع  
بود در میان اولاد و احفاد امیر تیمور بشمشیر او کس نبود -  
قزایوسف بن محمد ترکان که در آن ایام از مصر گریخته بکنار آب  
فرات گریخت اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر در  
با او جنگ کرد و در هر دو بار مغلوب گشت و در نوبت دوم  
پدرش میرزا امیرانشاه در جنگ بر دست غلامی کشته شد  
و این صورت در بیست و چهارم ذی قعدة سنه ۸۱۰ روی نمود  
بعد از آن آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و  
قزایوسف بر آن مستولی شد و میرزا ابابکر بکومان رفت  
حاکم کومان سلطان اوئیس سپهرا بید کو با او مخالفت کرد  
و بیستان افتاد از بیستان باز بکومان معاودت نمود و  
در حدود جیرفت باز با سلطان اوئیس جنگ کرد و کشته شد  
و این واقعه در اواخر جیب سنه ۸۱۲ بود .

## باب پنجم

در ذکر پادشاهان ترک

قراقرینلو و آق قورینلو و آن دو فصل است

فصل اول - در ذکر قراقرینلو

و سلاطین ایشان بارانی لقب دارند مدت حکومتشان

شصت و سه سال بوده

اول ایشان قرا یوسف بن قرا محمد بن یورمنش بن بیرام <sup>ج</sup> خوا  
ترکانست و قرا محمد از امرای سلطان احمد ایلکافی بوده و خورشید  
در حباله سلطان احمد بوده و سرداری الوس قراقرینلو  
بد و تعلق داشته و جد او بیرام خواجه که بعد از وفات سلطان  
اولی بر موصل و سنجار و ارجیس حکومت یافته بود در ۷۸۲  
وفات یافته، قرا یوسف در زمان امیر قتیور همیشه با او یار  
گری می کرد و روقی که امیر قتیور در روم بود بر عراق عرب  
مستولی شد و سلطان احمد ایلکافی را از آنجا بیرون کرد چون  
امیر قتیور از روم به آذربایجان آمد عراق عرب را به پسر زاده

خود را با بکرداد و او را بدفع قرا یوسف بغداد فرستاد و حکم فرمود  
 که فرزند زاده دیگرش میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از حد و همدان  
 بمدد میرزا ابابکر بعراق عرب رود ایشان در زیر حله قرا یوسف  
 رسیدند و با او جنگ کردند و برادرش یار علی را بکشتند  
 و قرا یوسف از ایشان منهزم شده بمصر گریخت پادشاه مصر  
 او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور برگرفت و زند  
 کرد و قرا یوسف را در آنجا پسری متولد شد پیر بوداق نام  
 کرد و سلطان احمد آن پسر را بفزند ی قبول کرد بعد از آن  
 چون خبر فوت امیر تیمور بمصر رسید قرا یوسف را از بند  
 بیرون آوردند و قربت کردند و هزار سوار ترکان که با او  
 بمصر رفته بودند بر او جمع شدند و او در آنجا از مصریان  
 گرفته تا کنار آب فوات صد و هشتاد جنگ با مستحقان طرق  
 و امرای سرحدات کرده و در همه معارک غالب آمد و در آن راهها  
 او و نوکرانش هر جا میرسیدند غارت میکردند و چون بد یار  
 بکمر رسیدند خویشان و بنی اعمام بد و پیوستند و قلعه اونیکی  
 در تصرف آورد و در غره جمادی الاول سنه ۸۰۹<sup>۸۰۹</sup> تسع و ثمانمائه

در حوالی نخجوان بامیرزا ابابکر بن امیرانشاه مصاف داد و او را  
 شکست و به تبریز آمد و در ربیعیت و چهارم ذی قعدۀ سنۀ  
 ۸۱۰ میرزا ابابکر بار دیگر در حد و تبریز با قرا یوسف جنگ  
 کرد شکست یافت و قرا یوسف استیلای تمام بهم رسانید و  
 پس خود پیر بوداق را بحکم آنکه سلطان احمد او را پیر خود خزانۀ  
 بود بسطنت نصب کرد و تمام آذربایجان بضبط آورد بعد  
 از آن متوجّه دیار بکر شد و قرا عثمان بایندهی راکه حاکم  
 آنجا بود منہزم ساخت و در سنۀ ۸۱۳ با سلطان احمد بملکانہ  
 در تبریز جنگ کرد و او را بگرفت و در ربیعیت ربیع الآخر از بکشت  
 و عراق عرب را نیز بقصر خود در آورد و بر پیر خود شاه  
 محمد داد و یکبار دیگر بر سر قرا عثمان رفت و قلعہ مرغی را  
 مدّتی محاصره کرد و عاقبت قرا عثمان با او در مقام تنزل شد  
 و التماس صلح کرد قرا یوسف باز گشت و در سنۀ ۸۱۵ با  
 امیر شیخ ابراهیم شروانی والی شیروان و کستندیل ملک  
 گرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم را با برادر و امر بگرفت  
 و کستندیل را با جمیع اقوام بکشت و شیخ ابراهیم بر تبریز آورد

و خنہا بستند و آزاد کرد و باز بشروان فرستاد و شیخ ابراہیم  
بعد از آن پنجسال دیگر در شیروان پادشاهی کرد و در سنہ  
۸۲۰ بجوار رحمت اینری پیوست و بعد از او پسرش امیر خلیل  
بجای او پادشاه شد و مدت چهل و ہشت سال در پادشا  
ہی ماند و در سنہ ۸۶۸ وفات یافت و قرا یوسف در سنہ ۸۱۶  
متوجہ عراق شد و بجهت عارضہ ای از ہمدان بازگشت و سلطان  
و قزوین و طارم و ساوہ نیز بگرفت و در سنہ ۸۲۲ بحلب رفت  
و در سنہ ۸۲۳ میرزا شاہ رخ از خراسان متوجہ او شد و  
قرا یوسف نیز استقبال نمود در اوجان در روز پنجشنبہ ہفتم  
ذیقعد سنہ مذکورہ بمہرگ طبعی نمائد و ہیچکس تجہیز و تکفین  
او نپرداخت و فرزندان او در آن حال ہیچیکت حاضر نبودند -  
لشکرش متفوق شد، ند و خزانہ اش را غارت کردند و کس را  
فوست نشد کہ او را دفن کنند و او را در ہان خرگاہ کہ مرہ  
بود بر بالای کت گذاشتند آحاد الناس و ترا کہ خرگاہ او را  
غارت کردند و جامہ ہا را از تن او بیرون کردند و بطبع حلقہ  
طلا کہ در گوش داشت گوشش را ببردند و او را از روی کت

برهنه روی زمین انداختند و شبانروز بدین حال افتاده بو  
 بعد از آن اختاپیان بطرف ارجیس بردند و در مرقد آباء و  
 واجدادش دفن کردند مدت سلطنت او چهارده سال و کسری  
 بود ، قرا یوسف شش پسر داشت پیر بوداق خان و قرا یوسف  
 او را بسلطنت نصب کرده بود و در زمان حیات پدر و دکن  
 و بعد از او قرا یوسف سلطنت با اسم خود کرد امیر اسکندر و  
 میرزا جهان شاه احوال ایشان مذکور خواهد شد ، امیر شاه  
 محمود مدت بیست سال با استقلال حاکم عراق عرب بود تا در  
 سنه ۸۳۶ برادرش امیر اسبان بغداد از دست او بیرون برد  
 و شاه محمود گریخته از بغداد بیرون رفت و بموصل رسید  
 و موصل و اربیل را مسخر کرد بعد از آن بطرف بغداد عزم کرد  
 و یعقوبیه را غارت کرده بدرنگ آمد و قصد سنجان دشت  
 و در آنجا بدست امیر حاجی همدانی بقتل آمد و در روز سه شنبه  
 هجدهم ذی الحجه سنه ۸۳۷ امیر اسبان بغداد را خارج شاه  
 محمود دوازده سال حاکم بغداد بود و در روز سه شنبه ۲۸  
 ذی قعدة سنه ۸۴۸ بموگ خود وفات یافت و امیر ابو سعید

بردست برادرش امیر اسکندر را بقتل رسید .

امیر اسکندر بن قرا یوسف - بغایت متهود و شجاع و دلیر و  
در طایفه قراقرینلو کسی بجاعت او نبود اما دولتش منززل  
بود بعد از پدر لشکر قراقرینلو بر او جمع شدند و او روز  
دوشنبه ۲۷ رجب سنه ۸۲۴<sup>۸۲۴</sup> و عشرين و ثمانمائه در حدود  
دالشکود بموضعی که آنرا بخش خوانند بامیرزاشاهرخ مصفا  
داد و دو روز آتش قتال و جدال میان ایشان اشتعال داشت  
در شب سپاه طرفین پاس داشتندی و روز با سرکوشش و جدال  
رفتندی در روز سوم میرزا اسکندر منهنم گشت و بجدود  
فزان گریخت و چون میرزا شاهرخ بعد از فتح بخراسان مراجعت  
فرمود امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و برادرزاده  
مستولی شد و در سنه ۸۲۸ عزالدین ملک کرد را بقتل رسانید  
و در همین سال امیر شمس الدین ملک اخلاط را بقتل آورد و در  
سنه ۸۳۰ سلطان احمد کرد را بقتل آورد و در سنه ۸۳۱ به  
شیروان رفت و در شماخی خرابی بسیار کرد و در سنه ۸۳۲  
سلطانیه را از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرون برد و در همین



سال میرزا شاهرخ نوبت دوم بقصد قلع و قمع اویجان آذربایجان  
آمده بود و در روز شنبه ۱۷ ذی حجه سنه مذکوره در ظاهر  
سلماس با امیر اسکندر و میرزا جهان شاه جنگ کرد و بین  
العسکرین دو روز قتال و جدال بود امیر اسکندر در این نبرد  
دست بردی نمود که مثل آن در آینه خیال متصور نبود و در آخر  
چون طاقش نماند بجانب روم فرار کرد و چون میرزا شاهرخ  
بخراسان رفت در سنه ۸۳۴ باز اسکندر آذربایجان را در ضبط  
آورد و یکی از شعرای خراسان در این باب گفته -

اسکندر لشکر ما را زد و جبت شرم مملکت بگرفت و بگذاشت  
امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید را که از جانب میرزا شاهرخ  
بایالت آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد و در سنه  
۸۳۷ بار دیگر بشیروان رفت و قتل عام کرد و در دوم ربیع  
الثانی سنه ۸۳۸ میرزا شاهرخ باز بجهت دفع او از خراسان  
متوجع عراق شد چون به ری رسید میرزا جهان شاه برادر  
امیر اسکندر در منتصف ماه ذی حجه سنه مذکوره بمقدمت  
میرزا شاهرخ پیوست و بنایت و اعزاز مفتر گشت و همچنین

امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد بن قرا یوسف و امیر  
 بایزید آق قوینلو که از عضای امرای ترکان بود بهر میرزا شاهرخ  
 ملحق شدند و میرزا شاهرخ بجانب آذربایجان نهضت فرمود  
 امیر اسکندر در این فوج قوت مقابلہ نداشت آذربایجان  
 بگذاشت و در وقت گریز قرا عثمان بایندری را که سر راه بود  
 او گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ به آذربایجان آمد و سلطنت  
 آنحضرت و تاحد روم و شام بهر میرزا جهان شاه تفویض فرمود  
 و نشان هایون بمهر آل تمغا اوزانی داشت چون میرزا شاهرخ  
 در سنه ۸۴۰ هجری اسان معاودت فرمود امیر اسکندر از نوم  
 مراجعت نموده در قریه صوفیان تبریز بامیرزا جهان شاه جنگ  
 کرد و شکست یافته بقلعه النخج گریخت و در آنجا شب بیدار  
 پنجم شوال سنه ۸۴۱ بردست لیسر خود شاه قباد که بایکی  
 از ترکان پدر لیلی نامی میل خاطر داشت بقتل آمد مدت  
 سلطنت او شانزده سال بود .

میرزا جهان شاه بن قرا یوسف - در شهود سنه ۸۳۹ هجری  
 میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو متعلق گرفت و وزیر بود

دولتش تزیاید پذیرفت برادرش امیر اسکندر با او جنگ کرد و منهزم  
 شد و در قلعه العقیق بدست لپوش کشته شد چنانچه گذشت -  
 میرزا جهان شاه لپوش را بقصاص پدر بکشت و ملکت میرزا جهان  
 را صاف شد او در سنه ۸۴۴ بغزای گرجستان رفت و قمع کرد  
 و بعد از فوت برادرش امیر اسبان بمذتی عراق نیز بدست آورد  
 بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در سنه ۸۵۶  
 بر عراق مستولی شد و مردم اصفهان را در سنه ۸۵۷ بقتل  
 آورد و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق را ویران ساخت و  
 فارس و کerman نیز بتصرف گرفت و در آخر سنه ۸۶۱ که میرزا  
 بابروفات یافته بود چنانچه سابقا در احوال سلطان ابوسعید  
 ایراد یافت بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صند و قشکن  
 متوجه جرجان شد و در روز سه شنبه ۲۵ محرم الحرام سنه ۸۶۲  
 بامیرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در یک فوجی استرا با  
 جنگ کرده مغفور شد و بسیاری از امرا و امیرزادگان جغتای  
 در این جنگ کشته شدند و میرزا جهان شاه باستقلال تمام به  
 خراسان درآمد و پانزدهم شعبان سنه مذکور در شهر مرا

نزدول نمود و قریب شش ماه با استقلال درآندود توقف کرد  
و میرزا علاءالدوله بن میرزا بابا یسنقر در روز عید اضحیٰ سنه  
مذکوره بخدمتش رسید و احترام یافت بعد از این سلطان ابوسعید  
از بلخ متوجه او شد خبر بمیرزا جها نشاه رسید که پسرش -  
حسنعلی که در قلاع آذربایجان محبوس بود بیرون آمده بتبریز  
بگرفت و یاغی شد بنابراین میرزا جها نشاه با سلطان ابوسعید  
صلح کرده خراسان بد و مسلم داشت و در اوایل سنه ۸۶۳  
بعراق مراجعت نمود لشکرش در آن راه بهر جا رسیدند از آبادان  
اثری نگذاشتند و میرزا جها نشاه چون بمملکت خود آمد -  
حسنعلی را گرفته محبوس ساخت و سپرد یگرش پیر بوداق که ملک  
فارس بدوده بود پسندیده معاش نمیکرد و در سنه ۸۶۴  
او را از آنجا اخراج کرده بد بغداد فرستاد و چون همچنان عقوق  
مینهود و حقوق رعایت نمیکرد میرزا جها نشاه در سنه ۸۶۹  
متوجه بغداد شد و پیر بوداق را محاصره کرد و مدت یکسال  
بود در بغداد نشست مردم در میانہ سخن از صلح گفتند پیر بوداق  
در بغداد بگشود و برادرش محمدی میرزا بمشورت جها نشاه

در صبح یکشنبه دوم ذی قعدة سنه ۸۷۰ بر سر اورفت و او غما  
 نشسته بود و بصلح ايمن گشته او را بکشت و ميرزا جهان شاه به  
 بترين آمد و شوکت و عظمت او بمرتبتر اعلی رسیده بود بنوی  
 که او را عسری از عسيران در خيال نمی آمد و تمامی مالک عراق  
 عرب و عجم و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تاجر  
 روم و شام در زیر نگیں او بود بعد از آن دولت او روی در  
 انحطاط نهاد و در سنه ۸۷۲ بقصد دفع حسن بیک که حاکم  
 دیار بکر بود بدانجا رفت و کاری از پیش نبرد و زمستان رسید  
 خواست که معاونت نماید در کوچ دادن احتیاط مرعی نداشت  
 اردو و لشکورش را از پیش روان میگرد و خود تا آخر روز به  
 بستر استراحت میخفت بعد از آن از عقب لشکر میرفت حسن بیک  
 فرصت غنیمت دانسته در وقتی که لشکر وارد و از پیش رفته بود  
 و میرزا جهان شاه خفته با سه هزار سوار مکمل بر سر او فرو آمد  
 و میرزا جهان شاه در وقت گریز کشته شد و پسرانش محمدی میرزا  
 و ابو یوسف میرزا و امیل کشیدند و این واقعه در دوازدهم  
 ربیع الثانی سنه مذکور واقع شد هفتاد سال عمر داشت و  
 جسد او را بر تبریز نقل کردند و در مظفریه که خود در خیابان

تبریز بنا کرده بود و دفن کردند و میرزا جهان شاه مرده بدخوی بود  
و سردار باندک بهانه میکشت و شرع را خوار میداشت و برفق  
و بخوار اقدام مینمود .

میرزا حسن علی بن میرزا جهان شاه - در قلعهٔ ماکو به محبوس بود  
بیرون آمده تخت را بگرفت و قلاع و خزاین بدست آورد و موزی  
یکصد و پنجاه هزار تومان بخش کرد و قریب دویست هزار سوار  
بر اوج جمع شدند و چون قریب بیست و پنج سال در قلعهٔ محبوس بود  
دماغ او خلل یافته بود و تدبیری نداشت و گاهی چند مردم بی خود  
را تربیت کرد و جولی نام نهاد و امرای بزرگ پند را ذلیل گردانید  
و در این اثنا حسن بیک متوجه آذربایجان شد حسن علی با استقبالی  
رفت و در حوالی مرند امرای او تخلف نمودند و منهنم شدند  
در این وقت سلطان ابوسعید از خراسان بسطاطنیه رسیده بود  
نزد او رفت و سلطان ابوسعید نیز محل قشاق او را در تبریز  
تعیین فرمود چون سلطان ابوسعید در قرا باغ بقتل آمد حسن علی  
به عراق رفت باز جمعی کثیر بر او جمع شدند و در همدان با سپاه  
مظفر که مقدم ایشان اعزل و محمد بن حسن بیک بود مصاف کرد

و گرفتار شد در ماه شوال سنه ۸۷۳ خود را بکشت و دولت

قراقرینلو با خورسید و شعله ایشان فرو نشست .

## فصل دوم - در ذکر آق قوینلو

و ایشان را باید در نیز گویند - نه تن و مدت سلطنت

و حکومت ایشان چهل و دو سال

اول ایشان امیر کبیر ابوالنضر حسن بیک بن علی بیک بن عثمان

بیک بن قتلغ بیک بن حاجی بیک است - پادشاه دانا و قاهر و

صاحب شوکت و رعیت پرور بود عدل و رأفت تمام و هیبت و

صولت مالا کلام داشت تا غایت عمل او را در استیفای مال و حقوق

دیوانی قانونست ، خود بغور قضایا و مهمات میرسید و حکم

بر فحج راستی و عدالت میکرد و شرع شریف در زمان او نواج

عظیم گرفت و قضاة اسلام اعتبار تمام داشتند و با علما و فضلا

می نشست و از تفسیر و حدیث و فقه در مجلس عالی او میگذاشت

و سادات و مشایخ را تکریم و تعظیم می نمود و همه را سیور غالی میداد

و مساجد و مدارس و دیار طاعت ساخت ، و فتح عظیم در اول دولت

او میسر شد و برو پادشاه نامدار عالیقدر زلفریافت اول

فتح میرزاجهان شاه چنانچه در احوال او مذکور شد دوم فتح سلطان  
 ابوسعید و شرح آن بعضی در احوال او ذکر یافت و برخی در این  
 موضع ایرادی یابد، پدر آن او در دیار بکر حاکم بوده اند و  
 قلاع و محال سخت داشته اند و همیشه با دودمان امیر تیمور طریق  
 موافقت مسلوک میداشتند، جدا و قرا عثمان در سفر روم با  
 امیر تیمور همراه بود بخلاف قرا یوسف و پسرانش امیر اسکندر و  
 میرزاجهان شاه که همیشه از ایشان مخالفتها ظاهر میشد، بعد از  
 میرزاجهان شاه حسن بیک با آذربایجان آمد و حسنعلی پسر میرزا  
 جهان شاه از او فرار کرده بخد مت سلطان ابوسعید رفت و حرم  
 تمام یافت، حسن بیک بر تبریز آمد و تخت را بگرفت و آذربایجان  
 در ضبط آورد و در زمستان قشلاق در قرا باغ نمود و پسران  
 سلطان ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان شد چون بمنزل میانه  
 رسید لشکر خجتهای بر تبریز رفتند معامله و سودا کردند و هیچکس  
 مانع ایشان نبود، حسن بیک مکرر ایلمچی بار دوی سلطان ابوسعید  
 فرستاد و حقوق خدمت قدیمی آباء و اجداد خود و عصیان قرا یوسف  
 و اولاد او باز نمود و التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان



بدستوری که پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا بر میرزا جهانشاه شفقت فرموده بود بجلد وی آنکه دشمنان ایشان را بر انداخته بود بدو <sup>دادند</sup> و گذاشتند سلطان ابوسعید قبول نکرد و بر قرا باغ رفت حسن بیک چون بدید که سلطان ابوسعید در مقام غرور و نفوذ است از صلح نا امید گشته در مقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شروع <sup>شد</sup> نیز با حسن بیک موافقت کردند و قوت گرفتند لشکر بختای - مضطرب شدند و قحط عظیم در اردوی ایشان پیدا شد چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی جو میخورند سلطان ابوسعید امیر مزید ارغون را که امیرالامرای او بود با سران لشکر مقابل حسن بیک فرستاد و حسن بیک برایشان غالب آمد و امیر مزید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی بختای نزول فرمود سلطان ابوسعید <sup>سعد</sup> متزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن بیک فرستاد و التماس صلح کرد حسن بیک چون میدانست که اردوی ایشان پریشان شده و کارشان از دست رفته صلح قبول نکرد سلطان ابوسعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت حسن بیک در اردوی ایشان نزول کرد و پسرش ذینل بیک بسطان ابوسعید رسید و او را

گرفته نزد حسن بیک آورد بعد از سه روز بدست یادگار محمد بقتل آمد  
و این واقعه در ماه رجب سنه ۸۷۳ وقوع پیوست بعد از آن  
حسن بیک با امرا و لشکر ختای بطریق مروّت عمل کرد حسن بیک در  
سنه ۸۷۴ به عراق آمد و از عراق بیزار رفت و ابو یوسف  
پسر میرزا جهان شاه که در آنوقت در فارس بود بدست لشکر  
حسن بیک مقتول گشت حسن بیک شیراز را در اوّل بهار بیک <sup>صلو</sup>  
داد بعد از آن به پسر خود سلطان خلیل شفقت کرد و تا آخر عهد  
حسن بیک حاکم فارس بود و شهر اصفهان به پسر بزرگتر خود  
اعز لو محمد تفویض نمود و او در اواخر عهد با پدر مخالفت کرد  
و مجد و دروم رفت و بغداد را به پسر دیگر مقصود بیک ارزانی  
داشت و بالجملة عراقین و فارس و کومان و آذربایجان تبصر  
حسن بیک درآمد و چون استقلال تمام یافت در اواخر شهر  
سنه ۸۷۶ قصد روم کرد و در حدود آذربایجان مردم او بر  
مقدمه لشکر روم غالب شدند و خاص مراد رومی را بکشتند  
و بعد از آن در روز دوشنبه ۹ ربیع الآخر سنه ۸۷۷ با سلطان  
محمد پادشاه روم جنگ کرد و شکست یافت و پسرش زینل بیک

که والی مملکت قزوین بود در آن جنگ کشته شد و حسن بیک بر تبریز  
آمد و لشکر روم از عقب او نیامدند و سلطان محمد بروم معاودت  
کرد و بعد از قتل زینل بیک قزوین را بر برادرش یعقوب تفویض  
فرمود حسن بیک در اوایل شهر سنه ۸۸۱ بگرجستان رفت  
و سادات و اهالی و مشایخ قلمرو را هر کس که سیورغالی داشت  
بگرجستان همراه برد و بسیاری از ولایت گرجستان فتح کرد و بر  
بسیاری گرفت و هر یک از سادات و اهالی را نصیبی داد و هم در  
سنه مذکوره بر تبریز معاودت فرمود چون یازده سال کسری  
در پادشاهی بسر برد در شب عید فطر سنه ۸۸۲ در تبریز  
وفات یافت و در باغ بضریه که از منشآت اوست مدفون شد  
حسن بیک هفت پسر داشت - اعزلو محمد در اوایل شهر سنه  
۸۸۲ فوت کرد - سلطان خلیل و یعقوب میرزا و یوسف میرزا  
احوال آنها مذکور خواهد شد - مقصود بیک بعد از حسن بیک  
بفرمان خلیل سلطان مقتول گشت - زینل در جنگ روم کشته شد  
سلطان خلیل بن حسن بیک - بعد از پدر بساطت  
نشست و دیار بکر بر برادر خود یعقوب بیک داد چون در عراق

مراد بیک بن جهانگیر بیک که پسر عمش بود با او در صفر سنه ۸۱۳  
 یاغی شد و بسلطانیّه آمد و با منصور بیک پرناک که از امرای  
 سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد سلطان خلیل از تبریز  
 آهنگ جنگ او کرد مراد بیک از او فرار نموده مقلعه فیروزکوه  
 رفت حسین کیای جلاوی که حاکم آن قلعه بود او را مقلعه برد و چون  
 امرای سلطان خلیل بیای آن قلعه رسیدند مراد بیک را با چند امیر  
 دیگر که همراه بودند با ایشان سپرد تا در روز دوشنبه چهاردهم  
 ربیع الاول سنه مذکوره بکشتند و سرهای ایشان را نزد سلطان خلیل  
 در خرقان آوردند در این اثنا خبر رسید که یعقوب بیک در دیار مکر  
 یاغی شده و بآذربایجان آمده سلطان خلیل بعزم رزم او متوجه  
 شد و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه مذکوره در  
 رودخانه خوی با یعقوب بیک جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار  
 کشته شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم بود .

یعقوب بیک بن حسن بیک - بعد از قتل برادرش پادشاهی براو  
 قرار گرفت سیورغالات و مناصبی که پدرش برده داده بود  
 امضا فرمود و بشعر و رغبت تمام داشت شعر در دولت او رونق

تمام گرفتند و از اطراف وجواب قضاید و مدایح گفتند و بر تبریز  
فرستادند در سنه ۸۸۵ بالش بیک که امیر الامرای شام بود بطمع  
ملك بد یا بکوا آمد و بردست لشکر یعقوب بیک در ماه رمضان  
سنه مذکوره بقتل رسید و در سنه ۸۸۶ پیر جمال الدین احمد  
در شام وفات یافت ۱ ولادت مؤلف این کتاب یحیی بن عبد  
اللطیف الحسینی غفر له در عصر روز پنجشنبه نوزدهم ذیقعد این  
سال وقوع یافته ۲ و در آخر شهر سنه ۸۸۶ بایندر بیک که امیر  
الامراو بود با پادشاه یا غی شد یعقوب بیک در حدود ساوه با او  
جنگ کرد و او را یکشت و در این سال سلطان محمد در دوم وفات  
یافت و در سنه ۸۹۳ نواب رفیع جناب حضرت سلطان اعظم و  
خاقان اعدل الاکرم قهرمان الماء والطين ظل الله فی الارضین  
خلف اخلاف سید المومنین شاه ابوالغازی سلطان حیدر الحسینی  
الصفوی تغمد الله بغفرانه لشکر بشیر و ان کشید فرخ یسا پاشا  
آند یا را ز یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک راه صلاح  
و صواب گم کرده سلیمان بیجن را بالشکر بسیار بمده فرخ بسیار  
فرستاد تا در حدود تبریز سران با آن مظهر الطاف الهمی جنگ کردند

و آن حضرت بعد از شهادت فائز گشت پس از آن یعقوب بیک شاهزادگان  
آنحضرت را که هر یک ماه آسمان هدایت بودند در قلعه استخفاف  
محبوس گردانید چون قصد خاندان نبوی و عداوت دودمان رضوی  
که خلاصه اهل عالم و زبده بنی آدمند بر هیچکس مبارک نیست لاجرم  
یعقوب بیک از عمر بهره ای نیافت و عنقریب نسلش بر افتاد و در  
او ان جوانی در ۱۱ صفر ۹۸۶ در یورت قرا باغ که آنجا قشلاق  
گرفته بود وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه  
و مدت عمرش بیست و هشت سال، و قبل از فوت او بدو هفته برادرش  
یوسف بیک و مادرش سلجوقشاه خاتون از عالم رحلت کردند -  
و بنائی شاعر در آن وقت گفته :

نرازیوسف نشان دیدم نرازیعقوب آثاری

عزیزان یوسف ارگم شد چرشد یعقوب را باری

و جای در این واقعه این رباعی بنظم آورده :

عمری دل من ز شوق یعقوب طپید یعقوب برفت و روی یعقوب ندید

ربخی که بمن از غم یعقوب رسید هرگز یعقوب از غم یوسف نکشید

در زمان او ابواب اخراجات مسدود بود - از یعقوب بیک سرپرمانند

با یسنقر میرزا و سلطان مراد مادر ایشان گوهر سلطان خانم دختر  
 فرخ لیار بن امیر خلیل شیروانی سپردیگرش حسن بیک را مادر  
 بکیان خاتون دختر سلیمان بیک بیچن بود و احوال هر یک گفته خواهد  
 بود  
 با یسنقر میرزا بن یعقوب بیک بن حسن بیک - بعد از  
 فوت پدرش بسعی صوفی خلیل موصولو سلطنت بر او مقرر شد  
 چون کودک بود زمام امور پادشاهی بقبضه اقدار صوفی خلیل  
 درآمد و او همان شب که یعقوب بیک وفات یافت میرزا علی ولد -  
 سلطان خلیل را که امیر دیوان پادشاه بود بقتل آورد و جماعت  
 بایندریته و دیگر امرای با حکومت صوفی خلیل نساختند و هم در آن  
 چند روز مسیح میرزا بن حسن بیک را پادشاهی برداشتند  
 و با صوفی خلیل و امرای موصولو که در یورت سلطان بود جنگ  
 کردند و مغلوب گشته و مسیح میرزا با بسیاری از امرای بایندریته  
 و جمعی که با ایشان متفق بودند بقتل آمدند مگر رستم بیک بن  
 مقصود بن حسن که او را بقلعه البقی فرستاده بند کرده بودند  
 و محمود بیک بن اعزّ لو محمد بن حسن بیک در این جنگ گریخته به  
 عراق آمد و لشکری بر او جمع شد و با هتام شاه علی بیک پزناک

اسلطنت نشست و بایسنقر میرزا و صوفی خلیل با لشکرها آهنگ  
 جنگ محمود بیک کردند و در رباط اتابک از حدود درجین بهم رسیدند  
 حرب عظیم واقع شد بایسنقر میرزا غالب گشت و محمود بیک و شای  
 علی بیک قتل آمدند بعد از این سلیمان بیک یحیی در دیار بکر با  
 صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بعزم دفع او متوجر دیار  
 بکر شد میان فریقین در حدود قلعه وان محاربه دست داد و بعضی  
 امرا از جانب صوفی خلیل روگردان شدند و بایسنقر میرزا را  
 بطرف سلیمان بیک بردند صوفی خلیل در این جنگ کشته شد  
 و سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد و این واقعه  
 در اواخر شهر سنه ۸۹۶ بوقوع پیوست ، بعد از این ایبراهیم سلطان  
 بایندر به با تفاق لشکر قاجار با میرزا بایسنقر یا غی شد و با تفاق  
 سیدی علی حاکم قلعه الحقی و ستم بایک بن مقصود بیک بن حسن  
 بیک را از قلعه بیرون آوردند و پادشاه ساختند و بدفع سلیمان  
 بیک متوجر تبریز شدند و اکثر امرا و لشکریان میل ایشان کردند  
 سلیمان بیک را قوت مقابله نماید بطرف دیار بکر گریخت و از آنجا  
 بودست نور علی بیک بایندر به بقتل آمد و بسزای آنچه با



خاندان حیدری کرده بود رسید -

اگر بدکنش مرد بدروزگار بگردون گردان رسد زهوه ولد

زمانه ز گردون فرود آورش بفعل بد خویش بسپاروش

وبالینقر میرزا نزد جدّ مادری خود فرّخ یساو بشیران رفت

وتمت احوال او در خلال احوال رستم بیک می آید .

رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک - بعد از انزام بالینقر میرزا

وسلیمان بیک دادا و اخو جب سنه ۸۹۷ به تبریز آمد و تخت نشست

و پادشاه شد و او بخشنده و کریم طبع بود آنقدر سیورغالات

که او بمرم داد از طبقه آق قونیلو و قراقونیلو کسی نداد و اوّل

سلطنت او بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا پادشا

خراسان هوس تسخیر عراق کرد و در چهاردهم محرم سنه ۸۹۸

در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز از توجّه امرای آق قونیلو

توّم کرده فرار بجانب خراسان داد چون یکسال از سلطنت رستم

بیک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهر سنه مذکوره در اصفها

با او یاغی شد رستم بیک بعراق آمد و بعضی امارا بدفع کوسه

حاجی نامزد فرمود و ایشان کار او را در حد و تم کفایت کردند

وسرا و نذر رستم بیک فرستادند چون در آن اوقات از کار کیا  
 میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده بود میر عبد الملک  
 حسینی سیفی از سادات عظام قزوین که مقدم امرای گیلان بود  
 بعضی از بایندریه را در قزوین وری بقتل آورده و سلطانیه را  
 غارت کرده بودند ایبه سلطان را بالشکر قاجار بگیلان فرستادند  
 ایبه سلطان از حوالی قزوین گذشته در کوه لاره لیتم در منزل  
 دریا و ک نزل نمود میر عبد الملک از او فرار کرده و لشکر قاجار  
 تمام الکاء رود بار و لیسر که تعلق بیاد شاه گیلان داشت غارت  
 کردند و بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان سنه مذکوره  
 بقتل آوردند و از سرهای ایشان مناره ها ساختند رستم بیک  
 بجهت دفع فتنه با لیسقر میرزا که از شیروان خروج کرده بود به  
 تبریز آمده بود معاودت فرمود و نواب کامکار شاهزاده عالی  
 مقامار ماه آسمان سلطنت سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر را  
 با برادر رفیع مکان او از قلعه استخر بیرون آورد و بی هیئت  
 و عنایت نواب سلطان علی پادشاه و غازیان خضر بنپاه دو  
 نوبت میان امرای رستم بیک و بای لیسقر میرزا مقابله و مقاتله

رفت و در نفوت دوم در حد و دگربردع بایسنقر میرزا در جنگ  
 گرفتار شد، مدت یکسال و نیم پادشاهی کرده بود و در آخر شوال  
 سنه مذکوره بقتل آمد و برادرش حسن بیک بن یعقوب بیک  
 نیز که در اردوی او بود مقتول شد بعد از آن رستم بیک از سلطان  
 علی پادشاه و صوفیه نصرت دستگاه متوهم گشت و اندیشه غد  
 داشت سلطان علی پادشاه از آن واقف شد و باغازیا عظام  
 بجانب اردبیل توجیه فرمودند توهم رستم بیک زیاد شد ایبر  
 سلطان را با حسین بیک علی خانی که پسر خال رستم بیک بود با  
 لشکر بسیار بقصد سلطان علی پادشاه بار دبیل فرستاد ایشان  
 در حوالی اردبیل با سلطان علی پادشاه و غازیان عظام درواخر  
 سنه مذکوره جنگ کردند سلطان علی پادشاه بدرجه شهادت  
 رسید و عنقریب ایبر سلطان و حسین بیک علی خانی هر یک  
 در وقت کشته و بسزای عمل گرفتار شدند در این فتنه حضرت  
 نواب کامیاب شاه اسمعیل بهادر خان بگیلان تشریف برد  
 و کار کیا میرزا علی ایشانرا تعظیم و تکریم فرمود و در خدمت  
 نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اجتهاد نمود رستم بیک

مکرراً ایلی نزد کارکیا میرزا علی بطلب نواب نامدار فرستاده کارکیا  
میرزا علی بصواب دید امیر عبدالملک حسینی سیفی که مطاع پادشاه گیلان  
بود در حفظ نواب شاهی کوشیده ایلیان رستم بیک را جواب داد  
بعد از آن چون رستم بیک پنجسال دیگر سلطنت کرد و در سال  
ششم در شهر سنه ۹۰۲ احمد بیک بن اغزلو محمد بن حسن بیک از  
روم خروج کرد چون این خبر بعراق رسید حسین بیک علیخان  
عبدالکریم<sup>بیک</sup> الله را که از خاصان رستم بیک بود در حد و دسلطانیه  
بقتل آورد و در غوه رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه بنام احمد<sup>بیک</sup>  
که برادرش بود کرد و در آذربایجان در نوبت میان رستم بیک  
و احمد بیک مقابله و مقاتله شد در نوبت اول امیر سلطان از رستم  
بیک روگردان شده بطرف احمد بیک رفت و رستم بیک منهزم گشت  
از آب ارس عبور نموده بطرف گرجی رفت و احمد بیک بدین طرف  
آمده در تبریز نزول فرمود و در نوبت دوم در ماه ذی قعده  
سنه مذکوره رستم بیک بدست افتاد و بقتل رسید قریب پنج  
سال و نیم پادشاهی کرده بود .

سلطان احمد بیک بن اغزلو محمد بن حسن بیک - بعد از قتل

رستم بیک بر سریر سلطنت متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود  
 در اندک زمانی که او پادشاه بود ابواب اخراجات بنوعی مسدود  
 شد که هیچ آفریده را یا رای آن نبود که برگه کاهی بغیر حق از رعیت  
 تواند گرفت از مناهی و ملاهی و شرب خمر اجتناب می نمود و در  
 ترویج شرع نبی می کوشید و علما و فضلا را تعظیم می فرمود و در  
 مجلس او گفت و گوی علم بسیار میشد و خود او بدان و امیر رسید  
 و شیخی داشت که او را فطرچی اغلی می گفتند با او بطریق ارادت  
 و ادب سلوک میکرد و از سخن و صواب دیدار تجاوز نمی فرمود  
 اما امساك بر طبیعت شیخ غالب بود در اجرای سیورغالات و  
 ادرات که اجداد و اعمام او و سلاطین مانعی ب مردم انعام فرموده  
 بودند مضایقه می نمود و این صورت بر ایشان مبارک نبود لاجرم  
 سلطنت او زود بآخر رسید ، احمد بیک از غدر امراء این نبود  
 حسین بیک علی خانی را که از جانب خواهر دامادش بود در ماه  
 ذی حجه سنه ۹۰۲ با چند کس دیگر بقتل آورد و در این اثنا  
 ایبره سلطان را ایالت کرمان داد و او فرصت غنیمت دانسته  
 رخصت یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز بیرون انداخت

و بفارس رفت و در آنجا با اتفاق حاکم آن ملک قاسم بیک پروناک  
یاغی شد و پادشاه از این معنی آگاهی یافت و بعزم دفع ایشان  
در زمستان آهنگ عراق کرد و ایشان نیز از شیراز با اندک سپاه  
مقصد او کردند و در حد و دخواست حسن ماضی در روز چهارشنبه  
هجدهم ربیع الثانی سنه ۹۰۳ فریقین بهم رسیدند لشکر پادشاه  
در جنگ سستی کردند و احمد بیک کشته شد و شیخ نقضه چی اغلی نیز  
با بسیاری از خاصان احمد بیک کشته شدند بعد از قتل احمد بیک  
دولت آق قونیلو روی در انخطا نهاد و اتفاق ایشان به نفاق  
تبدیل یافت در آنوقت از نسل حسن بیک سر کود که مانده بود  
هریک بجائی افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در شیراز  
بود الوند بیک پسر یوسف بیک در تبریز و برادرش محمدی میرزا  
در یزد بود امرای آق قونیلو طبقه باینده سه سرفره شدند  
و هر فو قریکی را بپادشاهی برداشتند و پیوسته با یکدیگر در محاربه  
و مقاتله بودند و در تخریب خانواده خود میکوشیدند و مالکرا  
و یوان ساختند تا دولت از طبقه ایشان بیرون رفت و جمیع  
آق قونیلو مستأصل و نیست شدند و شرح حال هر یک گفته شود

الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن بیک - چون  
ایبہ سلطان احمد بیک را بقتل آورد در آنوقت از پادشاه زاده‌ها  
کسی در دست او نبود در عراق سکه و خطبہ بنام سلطان درآمد غائب  
کردند و طغرا و نشان پراوانجات بنام او کرد و چون بآذربایجان  
رفت قبل از رسیدن او دانی قاسم که حاکم دیار بکر بود و سید  
غازی بیک باینده که الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده بودند  
و جمعی دیگر سلطان مراد را از شیروان بیرون آوردند با ایبہ سلطان  
در مقام مخالفت بودند ایبہ سلطان با ایشان جنگ کرده غالب شد  
و سلطان مراد را گرفته و در قلعه و وئین در حبس کرد و مادر  
او را در نکاح آورد و با الوند بیک و اتباع او صلح کرد و الوبیک را  
به تبریز آورد و عاقبت کار الوند بیک و مال حال او در خلال  
احوال سلطان مراد خواهد آمد .

محمدی میرزا بن یوسف بیک بن حسن بیک - جمعی از امرا و را  
در عراق پادشاه کردند و بعد از تخیر اصفهان در فارس با قاسم  
بیک پرنال جنگ کردند قاسم بیک از ایشان منہزم شدہ تحصن بر  
قلعه استخر نمود و ایشان شهر شیراز را گرفته بمراق مساوت کردند

ایبیه سلطان با الوند بیک بقصد دفع ایشان از تبریز بعراق آمد  
 چون مجد و دوی رسید محمدی میرزا فرار کرده بقلعه استاره  
 نزد حسین کیای جلاوی رفت ایبیه سلطان و الوند بیک در قم  
 قشلاق گرفتند و بعضی امر را در ورامین جهت دفع محمدی میرزا  
 بگذاشتند و در اواخر زمستان محمدی میرزا با تقاق حسین کیای  
 جلاوی شبیخون بر سر امر که در ورامین بودند آورد و ایشان  
 متفرق ساخت ایبیه سلطان و الوند بیک از قم باذربایجان رفتند  
 محمدی میرزا در عراق قوت گرفت و لشکر بسیار از ترك و گیلک  
 بر او جمع شدند و با ایبیه سلطان در عزیز کندی در ماه شوال  
 سنه ۹۰۴ جنگ کردند و غالب شدند ایبیه سلطان در این  
 جنگ کشته شد، ایبیه سلطان از طبقه بایندریر صاحب شان  
 و پادشاه نشان بود و در شجاعت و صولت و بهادری عدیل و نظیر  
 نداشت چون بخت و دولت آق قوینلو برگشته بود او نیز در میان  
 کشته شد و بعد از او خندان طبع در ملک کرده و سلطنت از دست ایشان  
 بیرون بودند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت. پس از واقعه ایبیه  
 سلطان الوند بیک مجد و دیار بکر رفت و محمدی میرزا در تبریز



نزول فرمود و در این اوقات برادران ایبه سلطان سلطاننماد را از قلعه روئین دژ بیرون آورده بجانب فارس نزد قاسم بیک پرتاب کردند و در آنجا او را پادشاهی نصب نمودند محمدی میرزا از آذربایجان جهت دفع فتنه ایشان بعراق آمد و سلطاننماد نیز از فارس آهنگ او کرد میان فریقین در کبیر التک از حد و اصفهان در سنه ۹۰۵ حرب عظیم واقع شد و محمدی میرزا بقتل آمد مدت سلطنتش یکسال بود -

گفت  
سلطان مراد بن یعقوب بیک - بعد از این واقعه بر فارس مستولی والوند بیک در آذربایجان با سرسلطنت خود رفت در این اثنا شخصی سلطان حسین نام با دّعی آنکه پسر میرزا جهانشاه است بدآذربایجان خروج کرد و لشکر بسیار بر او جمع شد والوند بیک در سنه ۹۰۵ با او محاربه نمود و غالب آمد و سلطان حسین بدست افتاده بقتل رسید بعد از آن در سنه ۹۰۶ والوند بیک و سلطاننماد آهنگ یکدیگر کردند و در حدود قزوین و ابهر در برابر یکدیگر نشستند و مردم در میان سخن از صلح گفتند بدین نوع که عراق و فارس سلطاننماد را و آذربایجان و دیار بکر والوند بیک را

باشد طرفین بدان راضی شدند و هر يك به ملكت خود معاودت نمودند  
 سلطان مراد در جادی الاخر سنه مذكوره بقزوین آمد و قریب بیکهفته  
 آنجا مقام کرد و الوند بك به تبریز رفت و بعد از این هب و غارت  
 ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف عالم شیوع یافت و راهها  
 مسدود گشت و میان امر مخالفت پدید آمد و قاسم بك پرناك را  
 كه سالها حكومت شیراز بدو و پدرش متعلق بود در هفتم صفر  
 سنه ۹۰۷ بگرفتند و به قلعه استخر فرستادند و بعد از آن قباغه  
 اصفهان را نقل کردند و در آنجا بقتل رسانیدند و در یوم السبت  
 سیم صفر سنه ۹۰۸ ابو الفتح بك بایندركه حاكم كومان بود به  
 شیراز آمد و یعقوب جان بك كه از جانب سلطان مراد حاكم فارس  
 بود از او بگریخت و ابو الفتح بك بایندركه در فارس با استقلال -  
 حكومت داشت و بعد از شش ماه در یوم الاحد ثامن شعبان سنه  
 مذكوره در شكارگاه از كوه بیفتاد و هلاك شد و بالجمله در زمان  
 ایشان ملكت خراب شد و از شومی ظلم و ستم فط و بپدید آمد  
 و خلق بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاك شدند و رعیت  
 پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای وطن کردند و احوال

دگرگون شد تا آنکه نسیم عنایت الهی از مہبت مرحمت نامتناہی بر  
 فضای عالم وزیدن گرفت و شعشعۂ انوار آفتاب جہانتاب نواب  
 کامیاب اعلیٰ شاہ دین پناہ ابوالمظفر شاہ اسمعیل بہادر خان  
 صفوی از مطلع سلطنت طلوع یافت و ہای رایت نصرت آیت شاہی  
 سایۂ مرحمت و عنایت بر مفارق اہل عالم انداخت و با امرای  
 ذوی لاقتدار و غازیان عالم بقدر در اوایل شہور سنہ ۹۰۷  
 درحدود پنجوان با الوند بیک و طایفہ آق قوینلو جنگ کردند  
 و الوند بیک مغلوب شدہ فرار نمود و مملکت آذربایجان بمقتصر  
 غازیان ظفر نشان درآمد و اہالی آن دیار از جور و ستم توکان  
 بی سامان خلاص شدند و از انوار معدلت نواب کامیاب شاہی  
 مرقہ الحال گشتند و الوند بیک مدتی سرگردان میگشت تا آنکہ  
 ببغداد رفت و از آنجا بدیار بکر افتاد و در آنجا با قاسم بیک ولد  
 جہانگیر بیک برادر زادہ حسن بیک کہ والی آنجا بود و سلطنت بنا  
 خود کردہ بود درحدود نار دین جنگ کرد و غالب شد و سلطنت  
 نشست و بعد از چند وقت در شہور سنہ ۹۱۰ در آنجا وفات یافت  
 اما رایت جلال شاہی بعون الهی پیر از اخراج الوند بیک از

آذربایجان و تسخیر آن بعد از یک سال بجهت دفع سلطان مراد بجانب  
عراق حرکت کرد و در روز دوشنبه ۲۴ ذی الحجه سنه ۹۰۸ و در  
حدود همدان با سلطان مراد محاربه نمودند و نصرت یافتند -  
سلطان مراد بطرف شیراز گریخت و از آنجا بیغداد نزد باریک بیک  
پرنای که حاکم آن دیار بود رفت و پنج سال و نیم در آنجا بسربرد  
و چون فواب کامیاب اعلی در سنه ۹۱۴ بجانب عراق عرب توجّه  
فرمودند سلطان مراد و باریک بیک عراق عرب را گذاشته بطرف  
قزاقان روم رفتند و سلطان مراد دیگر روی دولت ندید و در  
سنه ۹۲۰ بدیاری بکرافتاد در آنجا بدست غازیان ظفراثر  
بقتل آمد و دولت طبقه آق قویونلو سپری گشت ۴۰

## باب ششم در ذکر سلاطین از بکته

که بعد از سنه لسمائه بر ماوراءالنهر و خراسان آمدند  
اول ایشان شاهی بیک خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان است  
از نسل توشی خان بن چنگیز خان و او در سنه ۹۰۴ و لسمائه -  
سلطنت ماوراءالنهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون برد و چون

نه سال در آن دیا و حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان  
 بود وفات یافت و پسرانش با هم اتفاق نداشتند و هر یک در ملک  
 حاکم بودند و اطاعت یکدیگر نمی کردند شاهي بک در محرم سنه  
 ۹۱۳ لشکر بخراسان کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین  
 میرزا که بسلطنت متعین بودند جنگ کرد و ضررت یافت .  
 بدیع الزمان میرزا که مقدم اولاد سلطانی حسین میرزا بود بمرقا  
 گریخت و دیگران بعضی در دست از بک کشته شدند و بعضی قاتل  
 یافتند و شاهي بک خان در سلطنت خراسان متمکن گشت  
 و چون سه سال و نیم از این تاریخ گذشت قوای کامیاب اعلی  
 ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی لشکر به  
 خراسان کشید در روز جمعه ۲ شعبان سنه ۹۱۶ او را در  
 حدود مرو بکشتند و بر تمام خراسان مستولی شدند .  
 کونجو بنی خان که مشهور است به بکیم خان بعد از  
 قتل شاهي بک چون اسیر بود و رسم توره ایشان چنین اس<sup>ست</sup>  
 که مرکب از نژاد ایشان اسیر باشد خان شود در ماوراءالنهر  
 به پادشاهی رسید و قریب بیست سال سلطنت کرد و در زم<sup>منا</sup>

او امیر یا را حد اصغمانی که به بنجمن ثانی ملقب بود با بعضی از امر  
 نامدار در شهر سنه ۹۱۸ بزم تسخیر ماوراءالنهر از عراق  
 بکنار چین رفت و چون ایشان از آب آموی عبور کردند  
 میرزا بابک پادشاه حدود هند بود بدیشان ملحق شد -  
 باتفاق از دربند آهنین عبور کرده در بلده قرشی نهب و  
 غارت و قتل عام فرمودند بعد از آن بحوالی بخندوان بالشکر  
 از بک و عبید سلطان که یکی از اعاضم آن طایفه بود در شب  
 سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و شکست یافتند  
 امیر یا را حد که سر لشکر بود با چند میر معتبر در این جنگ کشته شدند  
 پس از این در شهر سنه ۹۳۴ عبید سلطان تحریک کرد تا  
 کونجو بنی خان با تمام خانان از بک بخراسان آمدند و در موضع  
 نور بار جام در روز شنبه یازدهم محرم سنه ۹۳۵ با نواب کامیاب  
 حضرت اعلی پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان السلطان بن  
 السلطان ابوالغازی شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه  
 و سلطانده جنگ کردند و شکست یافتند و ماوراءالنهر گرفتند  
 و در سال دیگر که سنه ۹۳۶ بود باز بیرون آمدند و هجوم کردند

و بصلح بازگشتند چون بدان دیار رسیدند کو بنجونی خان در سنه مذکوره وفات یافت .

ابوسعید خان بن کو بنجونی خان - بعد از پدر بسلطنت نشست قریب چهار سال حکم کرد و در سنه ۹۳۹ وفات یافت .

عبید خان بن محمود سلطان - که برادر زاده شاه بیگ خان بود بعد از ابوسعید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد او بکرات و مرات در زمان کو بنجونی خان و ابوسعید و در زمان سلطنت خود بخراسان آمد و میان او و امای حضرت اعلی محاربا رفت و بواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان و ولایات دیگر و بخزای نهاد و مردم بسیار تلف شدند و هر وقت که ثواب کامیا اعلی بنفس نفیس متوجه دفع او میشدند بماوراءالنهر میرفت تا در اوایل ذی قعدة سنه ۹۴۶ در بخارا وفات یافت .

عبدالله خان بن کو بنجونی - بعد از عبید خان پادشاه ماوراءالنهر رسید قریب شش ماه پادشاه بود و در سنه ۹۴۷<sup>۹۴۷</sup> درگذشت

عبد اللطیف خان - بعد از عبدالله خان بسلطنت رسید و نیز سپر کو بنجونی خان است و حالا که سنه ۹۴۸ است در ماوراءالنهر پادشاه است . -

## قِسْمِ چَهَارُم

در ذکر پادشاهان دودمان ولایت

وخاندان امامت و هدایت رفیعہ عالیہ صفویہ

حَفَظَهُمُ اللَّهُ بِالْأَوَارِ الْقُدْسِيَّةِ

که مقصود اصلی از این تألیف نشر شمره ای از مناقب بیه و

ماثر علیہ ایشان است وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ

سلاطین عظیم الشان صفویہ و خواقین رفیع المکان حیدریہ

پادشاهان بزرگوار عالمقدارند و بشرف سیادت و منقبت قلا

و هدایت و سلطنت صوری و معنوی موصوف و متصف آمد

و بصفات کمال از جمیع پادشاهان عالم و خسروان بنی آدم مستثنی

و ممتازند -

نسب سیادت این طبقہ علیہ چنانچہ تفصیل ایراد خواهد یافت

بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیہ میرسد و سلسلہ هدایت

و ایشان بحضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب آفتاب

شیخ صفی الحق والدین ابوالحسن قدس سرہ العزیز که جد اعلی



این طبقه است می‌پویند و آنحضرت در طریق طریقت ارادت بحضرت شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی دارد و وفات شیخ زاهد در سیار و دگیلان در سنه ۷۰۰ وقوع یافت و هم در آنجا مدفون است و سلسله حضرت شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المؤمنین و عیسوب المسلمین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰۃ والسلام کسر رشته امامت و هدایت اند منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابواسحق غوث نعمان و قطب دوران و مرشد کامل او انخو بوده اند و انوار ولایت و هدایت آنحضرت در زمان پادشاهان مغول چنانگیزی ظهور یافته و طایفه مغول با آنحضرت اعتقاد تمام داشته اند و بسیاری از آن قوم را چنانچه در تاریخ گزیده ذکر کرده است از ایدای مردم باز میداشتند در شرح مقامات قدسیه و کلمات علیّه و حالات رفیعہ و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات پرده اخسته اند و کتاب صفوة الصفّا از مؤلفات ابن بزاز علیه الرحمة از آن جمله است و آنحضرت بعد از نماز صبح دو شبند و از دهم محرم سنه ۷۱۵ در زمان سلطان ابوسعید خان پسر الجایتو سلطان در دارالارشاد در بیل جهمان فانی را وداع کرده برای باقی انتقال

نموده اند و در حظیره مقدسه منوره صفویه اردبیل که منشأ  
خلف صدق ایشان حضرت مرشد کاملین و سلطان المحققین قطب  
الاکوفا و شیخ صدرالدین موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد  
اهل عالمیاست مدفون شده اند .

اول پادشاهی که از این دو دمان عالیشان بموجب آیه کریمه هُوَ الَّذِي  
جَعَلَكُمْ خُلَافَافٍ فِي الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ  
بر تمام مالک ایران حکم فرموده بر تفت سلطنت و سرپرخت  
عروج و صعود نمود و براءه غالب آمد و سروران زمان  
گردنشان دوران غبار نعل مراکش توتیا سار چشم کشیدند  
و ملوک اطراف بر درگاه عرش اشتباهش بجای غلامان کر سبک  
استوار کردند ثواب کامیاب حضرت اعلی خاقان صاحبقران خسرو  
پادشاه نشان رافع رایات عدل و احسان ماسی آثار جور و ظنیا  
شهنشاه کشورستان باسط امن و امان الموفق من العزیز القوی  
مغز السلطنه و الدنیا و الدین ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر  
الحسینی الصفوی انا لله برهانه است و آنحضرت پادشاهی  
بود در نهایت عظمت و جلال و غایت اہبت و کمال و در شجاعت

و مردانکی بر تبری بود که باندک سپاه بر سر صد هزار سوار تاخت  
 و در شکارگاه تنها بکشتن شیر و ببر و پلنگ شتافتی و در صلابت  
 و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت را در بارگاه  
 رفیعش بی رخصت بار نبود و اعظم سلاطین را در مجلس ضعیف  
 زهره گفتارنی همانا که در شأن عالی ایشان کمال اسمعیل گفته  
 مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند قطار هفته ایام بگسلند مهابت  
 و در کرم وجود بمشابهی که چون بارخاها و خزائن از اطراف  
 رسیدی هم در بارگاه بخشیدی -

دست جودش نگه دارد که شود زر مجموع

زان پراکنده بود حرف زرازی که یگو  
 مفاخر و مآثر حضرت اعلیٰ بچید و شمار است اگر کسی مقصدی بنیا  
 تفصیل آن شود کتاب علیّه در آن باب تألیف باید کرد و در  
 این مختصر شرح سمالات و بیان فتوحات آنحضرت و کیفیت وصول  
 این خاندان ولایت نشان سلطنت مؤید و دولت نخلد بر سبیل  
 اجمال تحریر خواهد یافت و بعد از این هر جا که حضرت اعلیٰ گفته  
 میشود مراد آنحضرت است و نسب شریف آنحضرت بدین ترتیب است

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر<sup>س</sup> الدین  
 ابراهیم بن شیخ خواجہ علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین<sup>س</sup>  
 ابوالفتح بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین<sup>س</sup>  
 بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز  
 شاه زرین کلاه بن سید محمد بن شرفشاه بن سید محمد بن سید حسن  
 بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل  
 بن سید محمد بن سید محمد اعرابی بن سید ابو محمد قاسم بن ابوالقاسم  
 حمزة بن الامام الہمام موسی کاظم صلوات اللہ علیہم اجمعین  
 وآبای رفیع الدرجات حضرت اعلیٰ ہمد صاحب ولایت و کرامت و ہدایت  
 بوده اند و ہمیشہ عالمیان از نور ارشاد و تربیت ایشان منور  
 مہدی بودند و مریدان و معتقدان ایشان از ترک و تازیان  
 بعد بروز و ماہ بہ ماہ و سال بسال زیادہ می گشتہ اند اما ابتدای  
 سلطنت این طایفہ قدسیر در زمان حضرت سلطان جنید بوده  
 و شرح این حال بر سبیل اجمال و ایجاز آنکہ چون نوبت ارشاد بہ  
 حضرت سلطان جنید کہ پدر روم حضرت اعلیٰ است رسید آنحضرت  
 داعیہ سلطنت صوری فرمودند و در تقویت دین مصطفوی و

تو بیج حق مرتضوی علیه السلام کوشیدند و پیوسته و تخریب و ربا  
 ارادت و لشکر زیادت میگشت و چون پادشاه زمان میرزا جهان شاه  
 از طبقه سلاطین قراقونلو برداعیه ایشان اطلاع یافت بسبب تو  
 زوال ملک آنحضرت را از قلم و خود عندخواست و آنحضرت با جمعی  
 کثیر از ارباب ارادت بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی بدیار بکر  
 که والی آنجا امیر کبیر ابوالنضر حسن بیک بود و بامیرزاجهان شاه  
 مخالفت مینمود تشریف بردند حسن بیک بخدمت اعزاز و تعظیم استقبالی  
 ایشان نمودند و بمصاهره با آنحضرت مفاخرت جست و خواهر اعیان  
 خود مهد علیا خدیجه بیگی آغارادرجاله نکاح آنحضرت درآوردند  
 حضرت شاه صفدر ابوالغازی سلطان حیدر از این خاتون متولد  
 شد و حضرت سلطان جنید بعد از چند وقت بامردم بسیار زیاده  
 بکر بغیرم غزوه کفار بطرف طرابوزان رفتند و با کفار آنجا  
 غزاکردند و از آنجا مراجعت نموده به مملکت شیروان درآمدند  
 امیر خلیل که والی شیروان بود از استیلا و استعلا ی ایشان ترسید  
 و لشکر بسیار مقابل ایشان فرستاد و میان فریقین جنگ عظیم در  
 داد حضرت سلطان جنید شهید شدند و بمقتضای آیه کریمه

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بجاوات جاوردانی نایز و واصل شدند -

بعد از ایشان حضرت سلطان حیدر برمسند ولایت و ارشاد بجا  
پدر بزرگوار برآمدند و زمرهٔ مریدان و معتقدان سر نیاز بر  
عقبهٔ اقبال آنحضرت نهادند و امیر کبیر حسن بیگ که بعد از میرزا  
جهان‌نشاہ سلطنت و پادشاهی ایران بدو تعلق گرفته بود از وفور  
اخلاص که بآن خاندان ملایک نشان داشت مجدداً بمصاهرت  
با آنحضرت که همشیره زادهٔ او بود میل فرمود و دختر خود -  
بلقیس زمان علمشاه خاتون را با آنحضرت بعقد شرعی تزویج  
نمود حضرت اعلی شاه هدایت پناه از این خاتون بوجود آمده  
ولادت هایون آنحضرت در اوّل صباح روز سه شنبه بیست و پنجم  
رجب سنه ۸۹۲ با شواهد پادشاهی و اقبال و قرائن جهان  
گشائی و سلطنت و کمال شرف وقوع یافته حضرت شاه ابوالفنا  
سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیگ که مذکور شد  
به مملکت شیروان نهضت فرمودند شیروانشاه فرخ یسار بن  
امیر خلیل مغلوب و منکوب گشت و از یعقوب بیگ استمداد نمود

يعقوب بیک با آنکه خویش بود راه صواب گم کرده سلیمان بیک  
 بچین را با لشکر بسیار بمیدر شیر و انشاء فرستاد تا با آنحضرت  
 در محدود و بر سران جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین  
 کشته شدند و در این جنگ بموجب اِذَا جَاءَ الْجَمْلُ لَا يَسْتَأْخِرُونَ  
 سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ از کان قضا و قدر تیری بمحضرت سلطان  
 حمید رسید و آنحضرت جرعه شهادت بدستور آباء و رسید  
 از جام و مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ در کشید و بدر جنان و  
 روضه رضوان خرامید و این واقعه ها یله در شعبان سنه مذکوره  
 وقوع یافت کار دنیا خو چنین است همیشه زمره انبیاء و ائمه  
 هدی علیهم افضل التحیه و الشاء و طبقه اصفیا و اولیاء از او  
 جفاها دید و ستمها کشیده اند -

چیت دنیا سرای آفت و شرر خانۀ محنت و مکان ضرر  
 نیست در روی وفا و یاری و یا دید و آزموده ای بسیار  
 بعد از این واقعه یعقوب بیک شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه  
 آسمان سلطنت و مهر سپهر ولایت و هدایت بودند بجا نباشت  
 فارس فرستاد و اوقات شریف ایشان قریب چهار سال بنیمد

آند یار گذشت دشمنی آل پیغیر و قصد خاندان حیدر مثل ستم قائل  
 و زهر هلا اهل است لاجرم یعقوب بیک در غفوان جوانی بمرد  
 و سپرانش بعد از او کشته شدند و نسلش بر افتاد و طبقه آق قوی  
 عنقریب بقره نواب کامیاب حضرت اعلیٰ گرفتار شده و اکثر آتاپه  
 از شمیر آباد را غازیان ظفر آثار بدار البوار رفتند - القصه  
 چون نوبت سلطنت آق قویلو برستم بیک رسید حضرت شاهزاده  
 را از قلعه استخر فارس باذر بایجان طلبید و حضرت شاهزاده  
 سلطان علی پادشاه چنانچه سابقا در احوال رستم بیک گذشت  
 از غدر رستم بیک بغز شهادت فائز گشت و در این فتنه حضرت اعلیٰ  
 در اواخر شهر ۸۹۸ بطرف گیلان تشریف بردند و پادشاه گیلان  
 حضرت سیادت منقبت کار کیا میرزا علی نسبت با حضرت در مقام  
 خدمتگاری و جانی سپاری در آمده لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم  
 رسانید حضرت اعلیٰ مدت شش سال در گیلان توقف فرمودند  
 و چون دولت آق قویلو ضعیف گشته در مالک ایران هرج و مرج  
 پدید آمد مردم عالم با مال ظلم وعدوان گشتند و نهب و غارت  
 شیوع یافت و کار عالم از نسق و نظام ببقا دوریات نصرت آیت



شاهی بعون آملی در واسط محرم سنه ۹۰۵ بعزم تسخیر مالک ایران  
 و اطفا نایره ظلم و طغیان در حرکت آمد و در اردوی سامان  
 از حد و دیلمان کار کیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان بیرون  
 آمد و قشلاق در ارجوان از ملکت استاره گرفتند و در بهار  
 از آنجا بطرف اردبیل تشریف بردند و از آنجا بطرف آذربایجان  
 و از نجان نهضت فرمودند و در آنجا از طوائف مریدان و -  
 معتقدان و صوفیه قدیم قریب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو  
 و تکلو و روسلق و داملو و ذوالقدرلو و فشار و قاجار و -  
 صوفیه قراجرداغ و غیرهم در بارگاه سلطنت سپاه آنحضرت  
 جمع آمدند و حضرت اعلی در اوائل سنه ۹۰۶ با غازیان خفیه  
 به دولت و اقبال ظهور فرموده و بدفع شروانشاه متوجر ملکت  
 شیروان گشتند و در آن دیار با شروانشاه فرخ یسار محاربه  
 نمودند ظفر و نصرت یافتند ، در این جنگ شروانشاه کشته شد  
 گرز آنکه بدکنی تو مپندار کان بدگرددون فرو گذارد و دوزارها کند  
 قرض است ضلای تو در پیش روزگار در هر کدام روز که باشد اد کند  
 فرخ یسار بعد از پدرش امیر خلیل در سنه ۸۶۸ سلطنت شیروان

رسیده بود و مدت سلطنت اوسی و هفت سال امتداد یافت بعد  
از آن مردم شیروان در بعضی از حدود آنجا بهرام بیک بن فرخ یسار<sup>۱</sup>  
به پادشاهی قبول کردند قریب یکسال و نیم سلطنت داشت و درگذشت<sup>۲</sup>  
و بعد از وی غازی بیک بن فرخ یسار در سنه ۹۰۷ به سلطنت معین  
شد و او نیز قریب یکسال پادشاه بود وفات یافت بعد از او -  
شیخنشا به بن فرخ یسار در سنه ۹۰۸ پادشاه شد و مدت بیست  
سال در سلطنت آمد یار کامرانی کرد و در روز شنبه هجدهم حجب  
سنه ۹۳۰ وفات یافت بعد از او پسرش سلطان خلیل در شیروان  
پادشاه شد و مدت یازده سال و چند ماه سلطنت کرده و دختر  
حضرت اعلی پادشاه گیتیستان شاه اسمعیل بهادر خان از رنگا  
آورد و در روز جمعه نهم جاری الاول سنه ۹۴۲ وفات یافت  
و حضرت اعلی بموجب آیه کریمه تُوْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْعُ  
الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ بعد از فرخ یسار بر تخت سلطنت شیروان برآمد  
و در آن سال قشلاق های یون در محمودآباد شیروان گرفتند  
در این قشلاق جناب وزارت پناه امیر شمس الدین زکریا که -  
سالهای بسیار وزارت سلاطین کرده بود بشرف بساط بوسی قوای

کامیاب اشرف اعلی مفتخر و سرافراز گشت، و عنایات شاهانه شامل حال او شد و منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و او را کلید آذربایجان خواندند و منصب صدارت بجناب مولانا شمس الدین گیلانی که بقدمت خدمت موصوف بودند عنایت شد و از طبقه غازیان ظفر نشان حسین بیک الله شاملو و ابدال بیک دوده امیرالامراء و صاحب اختیار بودند بعد از این در شهریور ۹۰۷ بقصد الوند بیک و تسخیر مملکت آذربایجان از شیراز نهضت فرموده در حدود پنجوان در موضع شرور با الوند و امرای آق قوینلو جنگ کردند و منقرض شدند از امراء و لشکر آق قوینلو قریب هشت هزار مرد در این جنگ کشته شدند و الوند بیک بجدود دیار بکر گریخت حضرت اعلی نزول اجلال دار السلطنه تبریز فرمودند و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان زیب و وزینت گرفت و رؤس منابر و وجوه دنا بنام هدایت فرجام حضرات دوازده امام علیهم الصلوٰه والسلام و القاب هایون مشرف گشت و مردم بمذهب اهل بیت درآمدند و بتاج و تاج دوازده امام علیهم السلام که از سقولات قرمز

ترتیب یافته سرافراز شدند و خلائق از جور ظلم اهل عدوان  
خلاص شده بپایان مرحمت و عدالت حضرت اعلی در مهادن و  
امان آسایش یافتند و زمانه بلسان حال بدین مقال مترنم گشت  
سور سلطنت اکنون کند سرافراز که سایه بر سرش انداخت خسر و غنا  
شکوه شهیر شاهین همتش بشکست دل عقاب سپهر از بلند پروازی  
فلک کلاه غرور این زمان ز سر بلند که هست افروش بر سر سرافراز  
چنان بساخت جهان را هوای معدلتش که از طبیعت اضداد رفت ناسازی  
از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین صبر بر پرده دری یا صبا بغازی  
بعد از این صولت غازیان ظفر نشان بنوعی در لها اثر کرد که مخالفان  
بمجرد آوازه ایشان از اقلیمی باقلیمی گریختند در این سال قشلاق  
هایون در تبریز واقع شد و در بهار لشکری بجانب اربنجان حرکت آمد  
تا حدود ملک ذوالقدر که والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود  
رفتند و در غیبت ایشان الوند بیک بر تبریز آمد چون نواب <sup>مصاب</sup>  
اعلی بر این اطلاع یافتند در اوایل سنه ۹۰۸ به ایلغار بجانب تبریز  
توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر ظفر اثر خبر یافت فرار  
کرده ببغداد رفت و از آنجا بدیار بکر افتاد و آنجا در شهر سنه ۹۱۰

وفات یافت چنانچه سابقاً مذکور شد و مملکت آذربایجان با قریب  
از نخب وجود اعدای پاك گشت و قشلاق در تبریز گرفتند پس  
از این در اواخر شهر سنه ۹۰۸ موکب ظفرلوا بعزم دفع سلطان  
مراد پسر یعقوب بلك آهنگ عراق کرد و بعد از طی مراحل و منازل  
در روز شنبه ۲۴ ذی الحجه سنه مذکوره در حیدرآباد  
سلطان مراد که حضرت اعلیٰ اورا نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند  
و نصرت یافتند و قریب ده هزار کس از آق قویونلو در این جنگ  
کشته شدند و حضرت اعلیٰ از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته  
بود توجّه فرمود و در ماه ربیع الاول سنه ۹۰۹ در شیراز  
نزول اجلا فرموده و ممالک عراق و فارس و کرمان بتصرف  
نواب کامیاب همایون درآمد و نامراد از فارس به بغداد گریخت  
و در این سال قشلاق همایون در قم گرفتند و جناب وزارت  
مآب ملک شرف الدین محمود جان دیلمی قزوینی که با انواع -  
فضایل و خصایل انصاف داشت در وزارت شریک جناب  
امیر شمس الدین زکریا شد و چون از حسین کیای جلاوی  
که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان بود عصیان

ظاهر شد و بری آمد و الیاس بیک باقیوت اعلی را که از جانب حضرت اعلی آنجا حاکم بود بقتل آورده و مردم آنجا را غارت کرده و جمعی از بقیة السیف طایفه آق قوینلو نزد او جمع شده بودند حضرت اعلی در اواخر زمستان این سال در دوازدهم رمضان بقصد قلع و قمع او از قشلاق قم بیرون آمدند و از راه دیرو کاخ ایلیغار نموده در ری نزول فرمودند و از آنجا بیای قلعه گلخندان که در دست مخالفان بود در آخر شهر مذکور نهضت نمودند در این منازل تا محمد کاشی در صدارت شریک مولانا شمس الدین گیلانی گشت و روز بروز کارش در ترقی بود فی الجمله غازیان عظام در دوازدهم قلع مذکور نمودند در دهم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در دماوند نهب و غارت و قتل عام رفت و در منصف شوال قلعه فیروز کوه را در حصار گرفتند و تا مدت پانزده روز در میان اهل حصار و غازیان طفو کردار قتال و جدال بود بعد از پانزده روز علی کیای ضامندار که کو قوال قلعه بود بشرف عتبة موسی مشرف شد و قلعه را تسلیم کرده و بجان امان یافت و از مردم این قلعه هر کس سپاهی بود بقتل رسیدند و هر کس از جمله رعایا بود خلاص شد

حضرت اعلیٰ بعد از فتح قلعه از راه هیله رود بیای قاعه استا که حسین  
کیای جلاوی و مراد بیک جهان شاملو و مردم بسیار بد آنجا محاصره  
نموده بودند نزول اجلال فرموده قریب بیکاه در حرب و قتال  
اشتغال داشتند در آخواب هیله رود را که اهل قلعه از آن سیراب  
میشدند از ممر اصلی انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه  
مضطرب شدند و از تشنگی بسرحد مرگ رسیدند تا آنکه  
حسین کیای جلاوی با مراد بیک و توابع در اوایل ذی حجه سنه  
مذکوره از قلعه بیرون آمدند مراد بیک را با آتش بسوختند و حسین  
کیا را در قفس کرده عذاب می نمودند و او خود را در قفس کشته در  
منزل قوه ری جسد او را نیز بسوختند و دیگران طعمه شمشیر  
غازیان ظفر نشان گشتند و قلعه را خراب کردند در این یورش  
قریب هزار کس از مخالفان بقتل آمدند مؤلف این مختصر در این  
سفر در رکاب ظفر انتساب بوده و مشاهده این وقایع مینمود  
و در زمانی که در حوالی قلعه استا که بنیم عسا که حضرت مادر  
شده بود والی استرآباد محمد حسین میرزا که والدش سلطان  
حسین بایقوا بود و در آن ایام پادشاه تمام خراسان بود و کات

سلطان حسن برادر حضرت کارکیا میرزا علی پادشاہ گیلان  
بصدق نیت و اعتقاد دست بشف رکاب بوس سرفراز گشتند  
و بعد از فتح قلعہ چین اردوی ہمایون بری مراجعت فرمود عا<sup>طفت</sup>  
خضرانہ شامل حال ایشان شد و بتاج زر و کمر شمشیر مرصع و چا  
قب و اسب و زین علا اخضاص یافتند محمد حسین میرزا با فوجی  
از لشکر ظفر اثر با ستراباد معاودت نمودند و برادر او مظفر  
حسین میرزا کہ در غیبت او در ستراباد مستقر شدہ بود از  
او منہزم شدہ بہرات نزد پدر رفت و ستراباد یکبار دیگر  
بتصرف محمد حسین میرزا درآمد و آن مملکت تا آخر عمر در تصرف  
او بود و کارکیا سلطان حسن در ساوجبلاغ رخصت انصراف  
بجانب گیلان یافت و در محرم سنہ ۹۱۰ اردوی گردون شکوہ  
بر سیلاق خرقان و تخت سلیمان نزول یافتند و بعیش و عشرت  
و شکار گذرانیدند و پائیز متوجہ اصفہان گشتند و از وقت  
این سال یکی آنست کہ کارکیا سلطان حسن در حدود دیلمان  
با برادرش کارکیا میرزا علی کہ پادشاہ گیلان بود اطہار مخالفت  
کرد کیا فریدون را کہ از جانب کارکیا میرزا علی وکیل السلطنہ ہو



در موضع شلند در رود دلیمان بکشت کار کیا میرزا علی  
سلطنت بر او گذاشته و عبادت اختیار کرد. و یگو آنکه شخصی که  
او را رئیس محمد کرهی میگفتند در فترت آق قوینلو ابرقوه  
بدست آورده بود و بریزد مستولی شده حضرت اعلی بجهت  
دفع او متوجه بریزد شدند و تفصیل این حال آنست که در آن  
ایام که نامراد شکست یافت و بجانب شیراز و بغداد گریخت نزد  
بایندر که والی یزد بود چون خبر شکست آق قوینلو بدو رسید  
یزد را گذاشته بجانب هرات رفت و در غیبت او خواجه سلطان  
احمد ساروهی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود و حضرت اعلی  
بعد از فتح نامراد حکومت یزد را بر حسین بیک الله تفویض فرمود  
و اوجو قربیک نامی را که از طبقات شاملو بود با معدودی چند از  
غازیان بداموغی یزد فرستاده بود سلطان احمد ساروهی  
استقبال نموده او را بریزد آورد بعد از چند روز داموغه را در  
حمام کشته و هر کس از غازیان همراه او بود بقتل آوردند و با  
جمعی از پیاده ها بر یزد مستولی شده و این خبر را بر قوه رئیس  
محمد کرهی رسیده بود از ابرقوه بجد و یزد آمده بود و سلطان

احمد ساروهی را محاصره کرد و بعد از مدتی یزد را گرفته و سلطان  
 احمد ساروهی را با جمیع پیاده ها بقتل رسانید در یزد و بر قوه  
 حاکم مطلق العنان گشت چون اینغال بر ضمیر منیرهایون واضح  
 در ماه رجب سنه مذکوره با عسا کر نصرت مآثر متوجه تسخیر یزد  
 شدند و تا ماه رمضان در پای حصار یزد با مخالفان به قتال  
 وجدال اشتغال داشتند و بتأیید الهی و اقبال شاهی یزد مفتوح  
 شد و رئیس محمد کوهی را بسوختند ، دیگر آنکه بعد از فتح یزد  
 حضرت اعلیٰ با عسا کر نصرت مآثر ایلغار نموده تاخت بجان طبرس  
 بردند و قریب یکم هفته در آنجا توقف فرمودند و هفت هزار کس را  
 آنگذرد و بقتل آمده بود و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت  
 و پادشاه خراسان سلطان حسین میرزا با یقرا با فرزندان و امراء  
 در اضطراب افتادند حضرت اعلیٰ بعد از یکم هفته از طبرس بعراق آمد  
 و در محرم سنه ۹۱۱ در تابستان از حوالی همدان گذشته تا تحت سلیمان  
 سیر فرمودند و بعیش و عشرت گذرانیدند و در این اوقات فرما  
 هایون عزّ اصدار یافته بود که هر کس در جنگ سلطان حیدر با  
 مخالفان همراه بوده باشد و بر ثبوت رسد او را بقتل آورند

و پرستش این قضیه را بر ابدال بیک دده که در آنوقت غورچی بابشی بود  
 رجوع فرمودند و بدین سبب بسیاری از مردم بقتل آورده شدند و در  
 این سال قشلاق همایون در طارم افتاد و در اثنای قشلاق خبر  
 فترت پادشاهان گیلان بمسامع جلال رسید و آن چنان بود  
 که جمعی از مردم گیلان با کارکیا میرزا علی در خفیه اتفاق کردند  
 و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه مذکوره در رانکوبر سر  
 کارکیا سلطان حسن رفتند و او را در جامه خواب بکشتند  
 یکسال و نیم پادشاهی گیلان کرده بود و در همین شب ایغچر لاهیجان  
 رسید امرای سلطان حسن بالشکر لاهیجان اتفاق نمودند و در  
 روز بزرگانکو آمدند و کارکیا میرزا علی را بقتل رسانیدند  
 کارکیا میرزا علی قریب ۲۸ سال با استقلال پادشاه گیلان بود  
 و در زمان پدر بیست و دو سال دیگر سلطنت لاهیجان بدو تعلق  
 داشت و ولیعهد پدر بود و ولادت او در روز جمعه ۱۹ رمضان  
 سنه ۸۴۷ بر رانکوی بود و او پادشاه عابد بود بالجمله زمان  
 که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان احمد پسر کارکیا  
 سلطان حسن در اردوی همایون بود و حضرت اعلی غایت شاهنا

و مرحمت پادشاہانہ شامل او فرمودہ سلطنت گیلان بد و رجوع  
فرمودند و جمعی از غازیان ظفر نشان همراه کارکیا سلطان احمد کرد  
اورا بیاد شادھی گیلان فرستادند چون کارکیا سلطان احمد بجد  
رانگوہ رسید امرای پدرش کہ کارکیا میرزا علی را کشتہ بودند بہ  
استقبال او بیرون آمدند و چون بہ کارکیا سلطان احمد نزدیک  
شدند از اسب فرود آمدند کہ پای بوس نمایند کارکیا سلطان احمد  
فرمود تا ہر را بقتل آوردند و در رانگوہ نزول کردہ بر تخت سلطنت  
نشست و قریب بیست سال در پادشاہی بماند و در روز دوشنبہ  
دوم شعبان سنہ ۹۴۰ وفات یافت ، و ہم در قشلاق طارم حضرت  
اعلیٰ بعضی امر را از راہ خلخال بر سر امیر حسام الدین والی رشت  
فرستاد و خود با عساکر حضرت مآثر از راہ طارم متوجہ رشت شدند  
امیر حسام الدین جمعی را بشفاعت باردوی ہایون فرستاد و شیخ نجم  
رشتی کہ از مقربان حضرت اعلیٰ بود شفیع مردم رشت شد و گناہ  
ایشان را رخواہ کرد التماس داد قبول فرمودہ از گناہ ایشان در گذشتند  
و باردوی ہایون کہ در موضع زگود و آلتون کش بود معاودت فرمودند  
و چلیپا بیک خلخالی کہ والی طارم بود بہ غضب حضرت اعلیٰ گرفتار شد

و در این قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم ذی حجه این سال پادشاه  
 خراسان سلطان حسین میرزا با یقراوفات کرد و پسرانش بجای او  
 نشستند چنانچه سابقا مذکور شد و حضرت اعلی در بهار از طاهم  
 بسلطانیة تشریف بردند و در شهور سنه ۹۱۲ شکارکنان بآذربایجان  
 رفتند و قشلاق درخوی فرمودند و در این سال امرای عظام را  
 با صار کرد جنگ شد و عبدی بیک شاملو و سار و علی مهریار  
 کشته شدند و در محرم سنه ۹۱۳ شاهی بیک بخراسان آمد  
 پسران سلطان حسین میرزا از او شکست یافته بدیع الزمان میرزا  
 با برادران ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا بعراق آمدند  
 و بعزّ عتبه بوسیله هایون مفتخر و سرافراز گشتند شرح اینصورت  
 و مال حال ایشان سابقا ایراد یافته و در بهار این سال حضرت اعلی  
 بیابان ذوالقدر و نهضت فرمودند و با جمیع امرای و عساکر از  
 حدود قیصریه دوم گذشته بر سر علاءالدوله ذوالقدر رفتند  
 که حضرت اعلی او را الا دانه میگفتند، فرار نموده بکوههای  
 ذوالقدر رفت و غازیان ظفر آثار الکای او را غارت کردند  
 و حضرت اعلی با ظفر و نصرت بآذربایجان آمد و در حین مرگ

امیر بیک موصولو که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیار بکر بود  
 با اقوام و اتباع و او میاق موصولو بغزو بساط بوسی همایون مفتخر  
 گشت و هدایای بسیار بموقف عرض رسانید و دیار بکر داخل -  
 محروسه شد و ایالت آنجا بر پیر محمد خان استاجلو قرار گرفت و  
 او مدت هفت سال در آن دیار حکومت کرد و علاء الدوله و القدر  
 مکرر لشکر بر سر او فرستاد و میان ایشان محاربات واقع شد و هم  
 بار محمد خان غالب آمد و پسر علاء الدوله در این محاربات قتل  
 آمد و محمد خان رتبه بزرگ یافت و مال حال او بعد از این خواهد  
 آمد و حضرت اعلیٰ امیر بیک موصولو را بمنصب مهرابی همایون  
 سرافراز گردانید و در سنه مذکوره قشلاق عساکر همایون در -  
 خوی و سلماس اتفاق افتاد بعد از این در سنه مذکوره حضرت اعلیٰ  
 عازم عراق عرب شدند باریک بیک پرناک والی بغداد بود  
 چون از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت نامراد را بر داشته بحد  
 روم و شام گریخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال و جدال  
 مفتوح شد و بسیاری از مخالفان در آن سال در آن دیار از شمشیر  
 آبدار غازیان ظفر آثار گذشتند چنانچه در دجله بمای آب خون

جاری بود و ایالت عراق عرب با توابع بر خادام بیک امیر دیوان از آن  
داشتند و او را خلیفه الخلفا لقب کردند و جناب سیادت مآب  
سید محمد کونه را که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود و برادر بیک  
بیک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص کرده تولیت نجف  
اشرف و حکومت بعضی از بلاد عراق عرب بدو شفقت فرمودند  
حضرت اعلیٰ بعد از فتح آن دیار و تشریف بشرف زیارت و رعایت  
معنکفان عتبات جنات آیات و تقیین حفاظ و مؤذن و خدام  
و قنادیل طلا و نقره و فرشهای لایق و آنچه از ضروریات بود بر آن  
آستانهای منوره مسلم داشتند و زر بسیار بطبقات مردم آنجا شفقت  
فرموده بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام اعراب در آن محال  
بقتل رسیدند و چند روز در شهر شوشتر و حوزة توقف همایون  
اعلیٰ واقع شد و از آنجا از راه کوه کیلویه بشیران آمدند و در این  
ولا منصب امیرالامرائی و رتق و فوق مهمات مالک محروسه بشیخ  
بجسم مقور شد و مهر او در دیوان اعلیٰ بر بالای مهر جمیع امرا زدند  
و او دست امرا و توکان بر لبست و مدار بر حساب نهاد و در اوایل  
شهر سنه ۹۱۵ از شیراز متوجه عراق عجم گشتند و قاضی محمد

کاشی که در دیوان اعلیٰ منصب صدارت با امارت بهم جمع کرده بود و خویشا  
 ناحق ریخته و با انواع فسوق اقدام نموده حکومت یزد و کاشان و خیلی از  
 محال عراق عجم بد و مرجوع بود و در این اوقات حکومت شیراز نیز  
 بد و غفلت گرفته بود بواسطه ظلم و ستم گرفتار شد و در ماه صفر به  
 قتل رسید، و هم در این سال ابدال بیک رده که صاحب الکای  
 دارالوحدین قزوین و ساوجبلاغ و خوار وری بود عزل شد و  
 جای او را به زینلخان شاملو عنایت فرمودند و منصب صدارت  
 بلا مشاورت بجناب سیادت مآب میر سید شریف شیرازی که از دختر  
 زاده های عالیجناب استاد المحققین صاحب التصانیف الفاتحه میر  
 سید شریف علامه بود تفویض نمودند، وزارت بمیر یار احمد خورن  
 و استیفا بمولانا شمس اصفهانی شفقت فرمودند و اردوی همایون  
 بجانب آذربایجان حرکت فرموده و چند روز در تبریز توقف فرمودند  
 و در آنجا حسین بیک لدر را که منصب امیرالامرائی و امیر دیوانی داشت  
 از امارت عزل فرمودند و الکا و نوکران او را به محمد بیک سفره  
 استاجلوار زانی داشتند و بعد از این او را چایان سلطان لقب  
 کردند و از تبریز متوجه خوی شدند چون در موضع خامنه از حد



شبستر نزول اجلال واقع شد شیخ بنم گیلانی در آن منزل بمرض  
 ذات الجنب درگذشت جسد او را بفردمان هایون اعلیٰ بجف اشرف  
 نقل کردند و منصب او به میریار احمد خوزانی تفویض فرمودند  
 و او را بنم ثانی لقب کردند و بر جمیع امر ایتدیم فرمودند و موکب  
 هایون در خوی نزول نمود و بعد از چند روز در آثای زمستان  
 بجانب شروان نهضت کردند تا در بند باکویر رفتند و قلاع آن  
 دیار مفتوح گشت و در بهار بدولت و اقبال باذربایجان معاود  
 فرمودند و چون خاطر خطیر و ضمیر منیرهایون از انتظام امور  
 مملکت آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و دیار بکر باز پرداخت  
 تسخیر ممالک خراسان را وجهه همت عالی نهد ساخت و لوای  
 اقلیم گشای بدفع شیبک خان ازبک که بر بلاد خراسان مستولی  
 شده بود در واسط شهر سنه ۹۱۵ متوجه خراسان گشت -  
 شیبک خان ازبک از توجه ایشان خبر یافته در آخر رجب سنه مذکور  
 در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هرات بمرو رفت و تحصن  
 بقلعه مرو نمود حضرت اعلیٰ با جمیع امر او عساکر بعد از تشریف  
 زیارت حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه

وَعَلَى آبَائِهِ الْكَرَامِ اسْتَمَدَ دَهْت از آن آستان ملايك آشیان نَمُو  
 در بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال در ظاهر مرو فرمودند  
 و یکدو روز میان غازیان ظفر نشان و ازبکان جدال و قتال  
 دست داد و چون صرغ جنگ با مخالفان در آن مکان بنود از پا  
 حصار کوچ کرده يك منزل پسر نشستند شیبك از يك اینصورت  
 حمل بر فرار کرده دلیرشد با قریب یازده هزار کس از حصار  
 بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر ایلغار کرده رسید حضرت  
 اعلی بتوفیق ربّانی و تأیید یزدانی بقبیله مهمنه و میسره فرمود  
 و در يك منزلی مرو با شیبك خان ازبک جنگ کرد از صباح  
 تا وقت زوال جنگ واقع شد و قریب ده هزار کس از ازبک  
 در این جنگ کشته شدند و شیبك خان را در موضع حوب مرو  
 یافتند و سرداران ایشان را دستگیر کرده گردن زدند و این فتح  
 بزرگ در روز جمعه بیست و ششم شعبان سنه مذکوره اتفاق افتاد  
 و تمام خراسان بتصرف بندگان درگاه فلك اشتباه درآمد و  
 لشکر منصور غنائم نا محصور گرفتند منشیان بلاغت شعار  
 شرح این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود

بقلم گسار گرفته فتح نامرها به عراق و فارس و آذربایجان و کرمان  
و بغداد و خوزستان و دیاربکر و شروان و هند و سنان و طبرستان  
و شام و روم فرستادند عساکر ظرف مائثر سه روز مر و را که مسکن  
از بکان بود غارت کردند و بعد از سه روز غنایت پادشاهان<sup>مل</sup> شاهانه  
حال عجزه و مساکن آنجا شده برایشان بیخشورند و آنمملکت را  
برای بدال بیک رده ارزانی داشتند و در این سال قشلاقهایون  
در شهر هرات واقع شد و در بهار سنه ۹۱۷ اردوی گردون شکوه  
بغرم تسخیر ماوراءالنهر در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مر  
حدود آب آمویر بخیم عساکر حضرت مائثر شد سلاطین از بک پنا  
به امیرالامرای ذوی الاقتدار برده طلب شفاعت کردند حضرت اعلیٰ  
شفاعت ایشانرا قبول نموده بدولت و اقبال معاودت فرمودند  
و شهر هرات را به حسین بیک الله ارزانی داشتند و عازم عراق  
شدند و چون شهر یار منزل هایون شد قریب پانزده هزار  
کس از طائفه تکلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای روم  
مکر را جنگ کرده غالب آمده و خیلی از محال روم غارت کرده و  
قریب پانصد کس را از تجار و رحد و داریان بقتل در آورده

مالهای ایشان را تاراج کرده در این وقت بغزنین بوس سرافراز  
گشتند حسب فرمان هایون سرداران ایشان را بواسطه حرکت  
شنیعهای که از ایشان صدور یافته بود سیاست فرمودند، و  
دیگران را بر امر اقامت کردند و ملازم ساختند و قشلاق هایون  
در قم واقع شد، در این قشلاق سلاطین مازندران به تقبیل  
آستانه علیه سرافراز گشتند و مبلغ پنجاه هزار تومان بر سر شکست  
بهوقف عرض رسانیدند، و هم در این قشلاق جناب سیادتآب  
امیر سید شریف شیرازی بجهت احراز سعادت زیارت مشاهد  
مقدمه حضرات ائمه هدی علیهم افضل العیة والثناء متوجه  
عراق عرب شد و منصب صدارت در اوایل ذی حجه سنه مذکوره  
بعالجناب سیادت و نقابت پناه عرفان دستگاه امیر ظهیر الدین  
عبد الباقی یزدی که از احفاد حضرت عارف ربانی میر نعمت الله  
کرمانی بود مفوض و مرجوع شد و در عشر آخر ذی حجه این سال  
میر یار احمد اصفهانی که بر بنجم ثانی ملقب بود بعزم تسخیر  
ماوراءالنهر از قم متوجه خراسان گشت و در بهار سنه ۹۱۸  
موکب هایون از قشلاق بیرون آمده بطرف تخت سلیمان و ییلاقا

آخند و نهضت فرمودند و در این سال چند واقعه روی نمود -  
 اول واقعه فترت روم است و آن چنان بود که پادشاه آنجا  
 ایلدرم بایزید پدر سلطان محمد رومی سرپر داشت سلطان  
 احمد و سلطان سلیم و سلطان فرخ هر یک از فرزندان طرفی  
 از روم داده بود و قریب سی و سه سال در پادشاهی آنجا بسر  
 برده و در این سال جماعت نیکوئی با بعضی از لشکر روم اتفاق  
 کردند ایلدرم بایزید را از سلطنت مغزول ساختند و سلطان  
 سلیم را پادشاهی برداشتند و او بعد از آنکه در سلطنت مقرر شد  
 برادران را ملکست و پدرش نیز در همین سال در گذشت بعد از  
 این سلطان سلیم بر تمام ملک روم مستولی شد و هم در آنجا  
 امیرزکریای وزیر در خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس  
 مدفون شد ، و دیگر آنکه بنجم ثانی در این سال با بسیاری از  
 امرا و لشکر چون از آب آمویه گذر کردند میرزا بابا را و اولاد تیمور  
 که پادشاه غزنه و حد و دهند بود بمدد عساکر منصور آمد  
 بامرویی بنجم ملحق شد و با اتفاق از راه دربند آهنین گذشته  
 بظاهر قرشی نزول نمودند و آن شهر را بجنک گرفته در آنجا قتل عا

و غارت کردند و مولانا بنائی شاعر از جمله مقتولان آنجاست  
 بعد از تخییر قرشی از آنجا کوچ کرده از حد و دینار آگذشته  
 بیای قلعه عجد و آن که تر سلطان پسر شیبک در آنجا بود  
 فرود آمدند عبید سلطان که برادر زاده شیبک خان بود  
 از بخارا آمد و تر سلطان آمده بود بد و ملحق شد و جانی  
 بیک نیز با لشکر خود بدیشان پیوست میان ایشان و لشکر امیر  
 بنجم جد اول آب و واسطه بود بعضی از امرای ذوی الاقدار ضرر  
 جنگ در این مقام ندیدند بنجم ثانی قبول نکرد و با ازبکان  
 در پای حصار عجد و آن مقاتله و محاربه رفت شکست بر خاذا  
 افتاد و بنجم ثانی با بسیاری از امرای کبار در این جنگ کشته شدند  
 و میرزا با بر بجانب غزنه و حدود هند بر ملک خود گریخت و  
 لشکر بسیار در وقت فرا تلف شدند و اموال و اسباب بیشمار  
 بدست ازبک افتاد و تر سلطان و عبید سلطان بخارا  
 آمدند و تمام بلاد خراسان بهم برآمد و حسین بیک الله هرات  
 گذاشته از راه سیستان بکومان آمد و این محاربه در روز سه  
 هفتم رمضان سنه مذکوره روی نمود چون این خبر در اصفهان

کہ قشلاق هایون بود بذروه عرض رسید بعضی از امرای پیشتر  
 بخراسان فرستادند و فرمان احضار لشکریهای مالک خر و سه  
 نفاذ شد و در بهار سنه ۹۱۹ بعزم دفع مخالفان از موضع  
 قشلاق نهضت فرمودند و محالی از محال شهریار لشکرگاه -  
 پادشاه جم اقتدار شد منصب امیرالامرائی که بنجم ثانی متعلق  
 بود بعالیناب میر عبدالباقی شفقت فرمودند و منصب صدر  
 همچنان بعالیناب میر سید شریف شیرازی قرار یافت و چون  
 اردوی گردون شکوه مجد و دمشهد مقدس رسید تملک  
 و عبید سلطان که در شهر هرات بودند از توجّه هایون واقف  
 شدند بماوراءالنهر گریختند و ابدال بیک دده که صاحب الکا  
 مر بود در وقت فترت خراسان مر و را انداخته گریخته بود  
 او را جامه زنانه در بر و مقنعه بر سر کردند و بر دراز گوشی سوار  
 کرده بادف و فی بجهت عبرت لشکریان در اردوی هایون گردانیدند  
 بعد از این نزول حضرت اعلی در ظاهر شهر هرات واقع شد و به  
 بخت بد مالک خراسان کوشید تا از غبار مخالفان صافی گشت  
 و حضرت اعلی شهر هرات را با توابع به زینلخان شاملوار زانی

داشتند و بلخ را بر دیو سلطان روملودادند و بدولت و اقبال به عراق معاودت فرموده قشلاق در صفاهاان گرفتند و در این سال مبشران دولت و منمیان سعادت بشارت رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شده و اختر ولایت و هدایت از افق پادشاهی لامع گشت و در صبح روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سنه مذکور عرصه عالم از انوار ولادت اعلم حضرت پادشاه زمان خیر و سلیمان مکان معین السلطنة والخلافة ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطان منور و روشن گشت و جهان ازین وجود مبارکش رشک بهشت آمد و مضمون این بدیت بگوش جان رسید -

یکی غنچه از باغ شاهی دمید کز آستان گلچشم گیتی ندید  
حضرت اعلی را از اشراق کرامت این مولود همایون انواع مسرت  
و ابتهاج بمحصل پیوست و آنحضرت بدولت و اقبال طوی بظمت  
فرمودند چندگاه از صبح تا شام ابواب فرح و شادمانی برخواست  
و عوام گشادند بعد از این در بهار سنه ۹۲۰ سلیم پاشای روم  
مخالفت و عصیان ظاهر کرد با جمیع عساکر روم بجود آذربایجان



آمد و این خبر در صفاهان بپایه سریر اعلیٰ رسید تو اچانوا  
 باحضا و لشکروهای فراوان فرمان دادند و کس بدیاری بکر نبرد  
 محمدخان استاجلو فرستاده حکم جهان مطاع صادر شد که  
 با لشکروهای دیاربکر و آذربایجان باردوی گردون شکوه  
 ملحق گردند و ایات جلال از صفاهان در حرکت آمده متوجه  
 آذربایجان شد و بعد از طی منازل چون از خوی و سلماس  
 گذشت بجدودی که آنرا چالدران گویند نزول اجلال فرمودند  
 محمدخان استاجلو با لشکروهای دیاربکر باردوی هایون ملحق  
 شد و پادشاه روم نیز با لشکر بیحد و شمار بدانخود رسید  
 و در موضع چالدران حضرت اعلیٰ ترتیب و تعبیه صفوف فرمود  
 میهنه لشکر را بفرمان هایون ترتیب و زینت بخشیدند و  
 میسره را بمحمدخان استاجلو سپردند و جناب میر عبدالباقی  
 را با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند و سید محمد کوثر  
 و میر سید شریف را تابع او گردانیدند و بدین ترتیب دروازه  
 در جب سنه مذکوره بارو میان مصاف دادند و از صبح تا نماز  
 پیشین آتش قتال و جدال اشتعال داشت و قریب پنج هزار کس

از طرفین کشته شد و میر عبد الباقی و میر سید شریف صدر رسیدند  
 محمد کمونه و محمد خان استاجلو و سار و پیره تورچی باشی و خلفا بیک  
 خادم با بسیاری از امرای عظام شهادت یافتند و چون پادشاه روم  
 عرابه را درم کشیده بود و زنجیرها در حوالی آن استوار ساخته  
 و برکنارهای آن توپ و تفنگ تعبیه کرده در میان آن درآمده بودند  
 لشکر ظفر از آن توپ و تفنگ رومی کشته میشدند حضرت اعلی  
 بدولت و اقبال صلاح در ترک قتال دانسته دست از جنگ باز  
 داشتند و بر تبریز معاودت نمودند و از تبریز به غریز گندی  
 توجه نموده و از آنجا مجدود در غریز نهضت کردند در غیبت  
 آنحضرت پادشاه روم بر تبریز آمد و بعد از دو هفته از خوف  
 لشکر جبار صلاح در اقامت ندانسته بروم مراجعت کرد در آنجا  
 روم قشلاق گرفت و حضرت اعلی در همان روزها به تبریز معاو  
 دت فرمودند و قشلاق های یون درها آنجا واقع شد بعد از این واقعه  
 منصب امیرالامرائی بر چایان سلطان استاجلو تفویض فرمودند  
 و نظارت دیوان اعلی بر خواجہ شاه حسین اصفهانی رزانی داشتند  
 و رتق و فوق مهمات مالک محروسه و تعیین امر و لشکر برای او

مفوض بود و او را میرزا شاه حسین خواندند و منصب صدات  
 بعالیجناب سیادت مآب امیر جمال الدین محمد استرابادی مقرر شد  
 و هم در این سال نامراد بن یعقوب بیک که در فترت رومیه بدیا و  
 بکر آمده بود بردست غازیان کشته شد و سر او را بپایه سر بر  
 اعلی آوردند و هم در این سال جناب ملک شرف الدین محمود خا  
 دیلی در قزوین وفات یافت و مشارالیه در اواخر عمر متوک  
 مناصب و امورد نیوتیر کرده بطاعت و عبادت اشتغال داشت  
 و رحمه الله علیه - در آخر صفر سنه ۹۲۱ سلطنت خراسان به  
 نواب کامیاب حضرت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب هادی  
 خان شفقت فرمودند و امیر بیک موصول و اگر منصب مهر بازی  
 داشت لله ساختند و بخراسان فرستادند ، و هم در این سال  
 سلیم پادشاه دوم در پای قلعه کاخ آمد و آنرا بتصرف آورد  
 و از آنجا بقصد دفع علاء الدوله و القدر به مملکت اوست  
 و او را بقتل رسانیده بر آن مملکت مستولی شد و از آن بعد  
 بشهر بوردس رفت و قشلاق آنجا گرفت در سنه ۹۲۲ قشلاق  
 هایون در تبریز واقع شد و در اواخر این سال پادشاه دوم

با سلطان قاضی که پادشاه مصر و روم و حجاز بود جنگ کرد و او را  
 بکشت و دیار بکر نیز با تصرف گرفت و در سنه ۹۲۳ قشلاق  
 هایون در نجوان واقع شد، در این سال پادشاه روم بمصر رفت  
 و او را با غلامان مصری مکرراً قتال و جدال واقع شد و در آخر  
 ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه ۹۲۴ قشلاق هایون  
 اعلی در تبریز بود و در سنه ۹۲۵ کارکیا سلطان احمد و امیر  
 د باج پادشاه رشت بغز بساط بوسی مشرف گشتند و تربیتها  
 یافتند و حضرت اعلی بخشش بسیار فرمودند و امیره د باج بمظفر  
 سلطان لقب یافت بعد از آن شیخ شاه بن فرخ یار پادشاه شیراز  
 نیز بدو نگاه فلک اشتباه آمد و بنایات شاهانه مفتخر و سرفراز  
 گشت، و هم در این سال قشلاق در تبریز واقع شد و در سنه  
 ۹۲۶ قشلاق در صفاهان اتفاق افتاد و در این سال پادشاه و  
 در آن دیار بعلت طاعون وفات یافت و پسرش سلطان سلیمان  
 بجای او پادشاه شد و در سنه ۹۲۷ قشلاق در نجوان واقع شد  
 در این سال امیر خان موصلو میر محمد یوسف را که سالها شیخ  
 الاسلام هرات بود و در او اخر بمصباه مارت و حکومت رسید

صاحب طببل و علم گشته بود در روز چهارشنبه هفتم رجب به تهست  
مخالفت یکشت و در سنه ۹۲۸ حضرت شاه دین پناه او را از  
خراسان طلب فرمودند و امیرخان شاه طهماسب را بظمت<sup>۴</sup>  
تمامت باردوی هایون که در او جان بود آورد و چون نزاعی در  
میان میرزا شاه حسین و امیرخان موصول بود میرزا شاحین  
خون امیر محمد یوسف را باعث ساخته بخنان غیر واقع بعض  
رسانید و چون مشارالیه بمرض نفرس گرفتار بود بحلقی نیز  
در انگشت پا داشت مرهم تند گذاشته عدا امیرخان را کشتند و -  
ملازمان او را متهم ساخته بخون اوجمی را جریمه ها و کلی گرفتند  
و جای او را بر برادرش ابراهیم خان دادند و بغداد را با و سپردند  
و در همیشه خان شاملورا با شاهزاده سام میرزا بخواسان  
فرستادند و قشلاق در تبریز بود، در سنه ۹۲۹ روز سه شنبه  
۲۸ جمادی الآخر مهتر شاه قلی خان که رکابدا حضرت اعلی بود  
میرزا شاه حسین را در دولخانه<sup>۵</sup> تبریز یکشت و بگوینت و بعد  
از مدتی بدست افتاد و حسب فرمان سیاست رسید بعد از  
میرزا شاه حسین منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد تبریز<sup>۶</sup>

تفویض فرمودند ، و در سنه ۹۳۰ چایان سلطان استاجلو  
 که امیر دیوان بود وفات یافت جای او به پسرش بایزید سلطان دادند  
 و او نیز بعد از چند روز وفات یافت منصب امیر الامرائی بر-  
 دیو سلطان مقرر شد و حضرت اعلی در این سال بجهت شکار  
 اسب بجانب شکی میل فرمودند و بعد از نیل مقصود در حین <sup>جست</sup> مرا  
 از آنجا در حد و در سراب مزاج هایون از اعتدال با اعتدال کشید  
 و چند روز مرض متمادی گشت هر چند حکما علاج وسیعی پیش <sup>گرفتند</sup>  
 فایده نداد و روز بروز خستگی استداد می یافت و چون بمجاز <sup>بر</sup>  
 يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً  
 غالب ارواح مقدس انبیاء و ائمه هدی حضور حضرتش را طای  
 بودند در صباح روز دوشنبه ۱۹ رجب سنه مذکوره جهانرا  
 وداع کرده بسرای جاودانی انتقال فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
 در بیخ آن شهنشاه صاحبقران جم تاج بخش مالکستان  
 در بیخ آنکه دیگر نبیند سپهر نظیرش در آئینه ماه و مهر  
 و نفس آنحضرت را مصوب جناب سیادت مآب امیر جمال الدین صد  
 بدار الارشاد اردبیل فرستادند و در خیره مقدسه صفوئیة

مدفون ساختند عمر شریفش سی و هشت سال بود و مدت  
سلطنتش ۲۴ سال - حضرت اعلی شکار و ست بودند و در  
فضول و بفرورگ و ما و سرما هرگز از آن شغل خالی نبودند و در حق  
سادات و علما و فضلا پیوسته انعام وافر کرده سپور غالات  
بسیار بدیشان و سایر طبقات ارزانی داشته و در هر کس بدیده  
شفقت نظر کرده مرتبه آنکس به چرخ اثر و فلک رسیده و زما  
بایسان حال میگفت -

ز خاک پای تو هر ذره ای که برخیزد

بر آسمان شود و کار آفتاب کند

و آنحضرت چهار پسر کامکار که تراب نعل مرا کیشان کحل بدیده اولوا  
الابصار است یادگار گذاشته اند .

اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالم پناه ابوالمظفر شاه  
طهماسب الحسینی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطان  
است که نظام کار جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و عنصر  
الطف آنحضرت منوط و مربوط است . !!!

دوم نواب کامران ابو القازی القاس میرزا است که حالا سلطنت

شیروان حسب الحکم قضایان تلقی بدیشان دارد .

سوم ابو الفرسام میرزا است که شب و روز بشرف خدمت حضرت  
شاه عالم پناه مشرف است و ولادت آنحضرت در روز سه شنبه ۲۱  
شعبان سنه ۹۲۳ .

چهارم نواب جهانبانی ابو الفتح بهرام میرزا است و آنحضرت برادر  
اعیان نواب کامیاب است و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب علی  
بسیار عزیز و گرامی و معظم و معتبر است و شمه ای از صفات جلالت  
ایشان در دیباجه این کتاب که بنام نجسته فرجام آنحضرت است مؤلف  
و مرتب گشته و ایراد یافته است و حق سبحانه و تعالی نواب جهانبانی  
را چهار پسر کوامت کرده است اول نواب سلطان محسن میرزا دوم  
سلطان محسن میرزا که از نواب کامیاب حضرت شاه عالم مقام شرف  
قبول فرزند یافته سوم سلطان ابراهیم میرزا چهارم بدیع الزمان  
در دژ کوجلوس شاه عالم مقام شاه طهماسب الحسینی  
الصفوی جهاد رخا خلد الله ملکه بر تخت

سلطنت ایران

که مظهر آیات ربانی و مجمع غایات سبحانی و شرف گوهر بنی آدم و درو



دیدۀ اهل عالم خلاصۀ ایجاد و تکوین و صورت رحمت رب العالمین  
مطلع انوار الہی مصدر الطاف نامنا ہی و مسیح دم سلاطین نامنا  
و مستعبد خواقین جم اقتدار نواب کامیاب اشرف اعلیٰ شاہ  
عالم پناہ است و آنحضرت پادشاهی است کہ پیرایہ سلطنت صور پر  
سرمایہ سلطنت معنوی ساخته و ذات ملکی صفاتش جامع اصناف  
فضایل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است -

ہم ولایت در نسب ہم پادشاهی در حسب  
کو سلیمان تادرا نگشتش کند انگشتی  
آب و آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند

از میان ہر دو بردارد شکوہش راوری  
شہنشاہی است کہ با وجود جمعیت اسباب سلطنت و کامرانی در حد  
سن و عنفوان جوانی یک لحظہ اوقات قدسی ساعاتش بلااعت  
و ملاہی نگذشتہ بلکہ روزگار و سعادت آثارش بعد از ادای طاعت  
مفروضہ صرف مخواری جہانیاں گشتہ -

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم  
عجب مدار کہ آب حیات از او بچکد

آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت آنحضرت در کل عالم  
منتشر گشته و اوصاف جلال و نفوذ کمالش در اقطار آفاق  
ظاهر و باهر شده و معاهد دین و دنیا از مسند سلطنت او  
انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از شوکت او آرام پذیرفته  
و اعلام اسلام و شعایر شرایع بتقویت و تربیت او از کنگره  
کیوان در گذشته و بنیان ظلم و عدوان بهین صلابت و مهابت  
او منضلع گردید -

ایچنین سائر سائر حق است و ایچنین پایه پایه حق است  
شکر او واجب است در هر حال زانکه او نعمتی است بر متعال  
ارتقای مدارج منقبت و معارج مرتبت سادات که بشرافت قل  
لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى مشرفند بر ذمت  
همت خسروان و واجب فرموده و تربیت ارباب علم و فضل و تقوی  
اصحاب نقل و عقل در نعمت پادشاهان لازم نموده لاجرم عا<sup>مه</sup>  
افراد نوع انسان در بهاد امن و امان بعد از او و ملک دیان از  
صمیم قلب و حریم جنان دست نیاز بدعا برداشته میگویند  
یارب تو مرا این سائر یزدانی میدادنکه بهر جهانبانی را

اند و کف عاطفت خویش را این حامی حوزهٔ مسلمانی را  
 اهتمام آنحضرت در متابعت فرمان الهی بتخصیص در قلع و قمع  
 مناهای و ملاهی بمرتبه ایست که در ممالک محروسه هیچکس را  
 یارای آن نیست که نام مسکرات بر زبان آورد و شراب چون  
 کبریت احمد در عالم مفقود است و صهبا مانند کیمیا ناموجود  
 رسم می خوردن چنان برداشت نهیش کاختران

نیمشب بروی گردون سرنگون دارند طاس  
 بالجمه شاه عالم پناه بعد از پد ر نامدار جم امتدار بحکم ولایت مهد  
 و اتفاق جمیع امرا و اعیان لشکر در روز دوشنبه ۱۹ و جب سنه ۹۳۰  
 بساعتی که تهاخر کند با و انجم بطلای که تو لا کند بد و تقویم  
 مسند شاهی و سریر شهنشاهی نفرزات هایونی صفات مشرف  
 ساخت و های معدلت آنحضرت سایهٔ سعادت بر سر جهانیان  
 انداخت لطف رحمانی منشور انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم  
 بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ بنام هایون انشا فرمود و کاتب مرحمت یزد  
 آیت وَ رَحْمَتُهُ مَکَانًا عَلِیًّا طغرای مثال پادشاهی و عنوان حکما  
 شاهنشاهی گردانید آثار مَا یَفْعَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا

مُسْكٍ لَهَا بِرَعْلَمِيَانِ وَاضِعٍ وَلا يَحْ كُشْتٍ وَانْوَارِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ  
 الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ بِرَهْمَكُنَّ لَامِعٍ  
 و ساطع شد اهل عالم از بشارت اين جلوس مكرم انتظام عقود  
 خلافت و استحکام خلود سلطنت را بدعامده نمودند و  
 جهان در کف امن و امان قرار گرفت و رؤس منابر و وجوه  
 دنيا بر بالقاب هايون زيب و زينت پذيرفت و در بير خرد  
 بلسان حال گفت -

هوای مهر تو تن را لطیف تر ز غذا

حروف نام تو ز را شگرف تر ز عيار  
 و از آن تاريخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت پادشاهی آنحضرت  
 نور و ضياء يافته تا امروز که بيستم ذی حجه سنه ۹۴۸ هجده  
 سال و پنجماه است روز بروز اعلام دولت و در ترقی و رايات  
 سلطنت در بلندی است و همیشه در جميع معارك اولیای حضرت  
 منصور و اعدای دولت مقهورند مصدوقه این مقال آنکه  
 از طرف شرق خانان ازبك با صد و بلیست هزار سوار نامدار  
 قصد ملکت خراسان کردند ثواب کامیاب در روز شنبه الحزم

سنه ۹۳ و زور آباد جام با ایشان مصاف کردند و از او اصباح  
تاعلّ غروب بحرب و ضرب اشتغال فرمودند با وجود آنکه بعضی  
از امر اولشکر از صدمت جنگ هزیمت نموده بودند آنحضرت  
با اندکی سپاه چون کوه برجای متمکن و ثابت ایستاده در میان  
لشکر ایران و توران داد شجاعت و مردی داده بردشمنان  
غالب آمدند -

چو سالار شایسته باشد بجنگ نرسد سپاه از دل اور نهنگ  
و کونجو بخی خان که پادشاه ما و آء التهر بود و جانی بیک خا  
و عبید خان با سایر از مکان ما و آء التهر گرفتند و غنائم  
بسیار بدست عساکر ظفر ما اثر افتاد عبید چند بار دیگر بخراسا  
آمده و هرنوبت چون آوازه توجّه حضرت شاه عالم پناه بگو  
رسید بگویند و همچنین از جانب غرب سلطان سلیمان پادشا  
دوم با سیصد هزار سوار در شهو سنه ۹۴۱ در غیبت  
حضرت شاه عالم پناه و نوبت با ذریبایان آمد و در هر دو  
نوبت از خوف لشکر حضرت اثر بروم مراجعت نمود و بسیار روز  
مردم او بردست غازیان ظفر نشان بقتل رسیدند و ریواح

فتح و فیروزی از مهبّ وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ لَّيَّسَ بِهِ  
وکل نصرت و بهروزی از گلبن وَمَا الْفَضْلُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ در  
تبسم آمد -

چشم فلک ندید و بنسبند بهم خویش این فتحها که دولت شریعت  
بیان فتوحات علیّه و حالات قدسیّه حضرت شاه عالم پناه بیش  
از آن است که در این مختصر گنجند اگر خدا توفیق رفیق گرداند و عیسی  
چنان است که بعضی از آن در کتاب مفرغ مبین گردان شاء الله تعالی  
و چون عادت مؤلفان و مورّخان در تقدیم و تأخیر ذکر پادشاهان  
بر حسب ترتیب زمان است پس بر این نسق تبع اکابر ماضی نموده  
و این کتاب را بر بیان شمه‌ای از حالات نواب کامیاب اشرف  
اقدس علی بر سبیل ایجاز و اختصار و دعای دولت روزافزون  
مسک الختام گردانید -

الاما قوایل ز فیاض جود پذیرند همواره فیض وجود  
دل پاک شسته قابل و از باد در فیض بر خاوش باز باد

- «پایان کتاب لب التّواریخ» -

بتاریخ روز و شنبه ۲۸ خرداد ماه ۱۳۵۸ بخط محمد باقر بنو مند نوشته شد